اسناد "سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر" سالهای ۱۳۶۰- ۱۳۶۵

Site „Asnad Razmadegan 1360- 1365“: http://www.dialogt.org/razmandegan

فیزیولوژی مارکسیسم غیر متعارفی و چگونگی تحریف آموزش مارکسیسم در باره دولت توسط (حزب کمونیست ایران)

از رفیق داریوش کائدپور

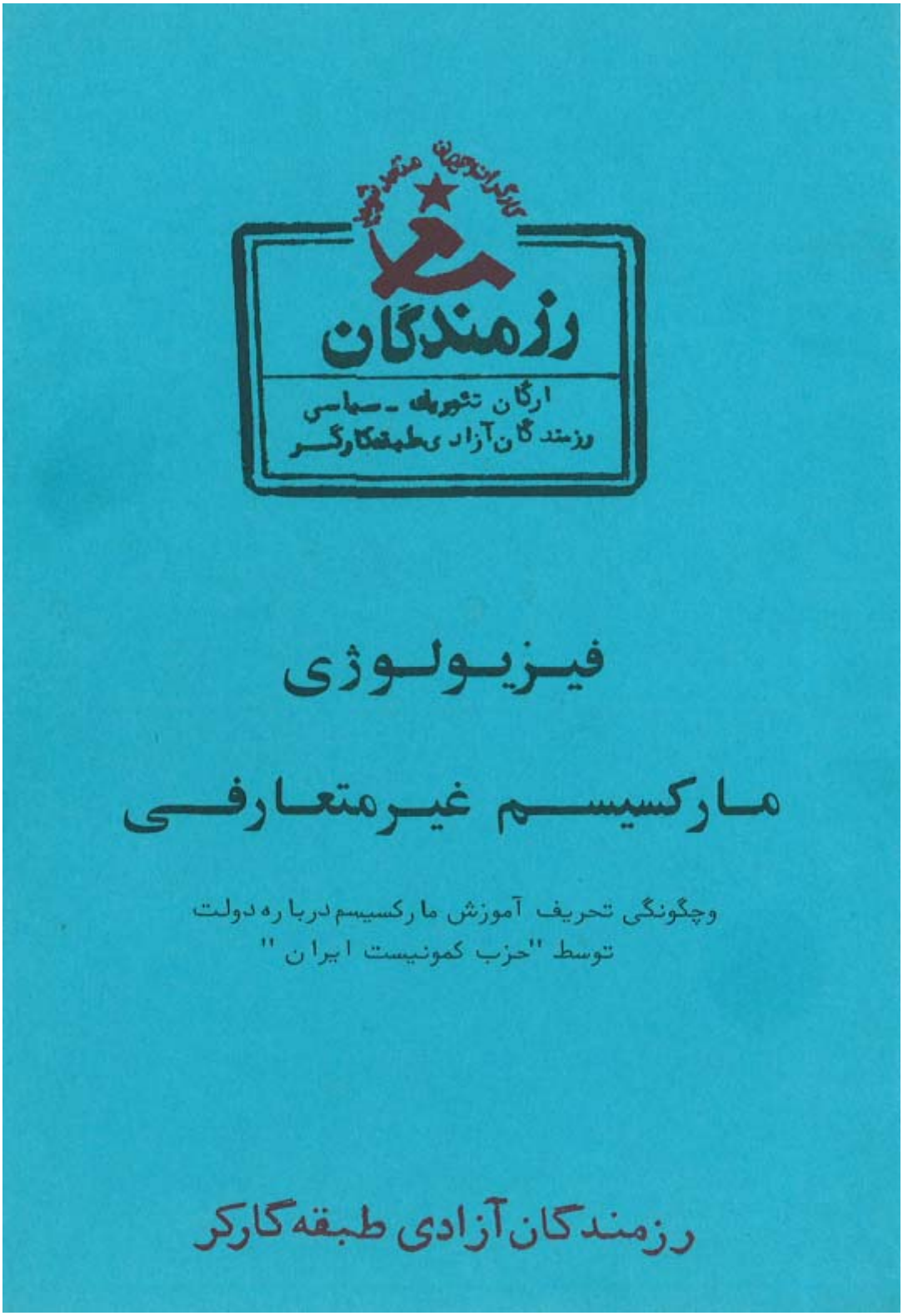

کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر و وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی برخود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمیدهد ولی جهانی را بدست خواهد آورد.

پرولترهای سراسر جهان متحد شوید!

"مانیفست کمونیست"

پیشگفتار

جنبش کمونیستی ایران خواه ازجهت آنکه تئوری مارکسیستی دولت توسط اپورتونیسم بین المللی وهمچنین انواع آنها درایران مورد شدیدترین تحریفات واقع شده وخواه ازجهت آنکه موضوع دولت ازجهت عملی با قدرت تمام درجریان مبارزه طبقاتی مطرح گردیده ودرپیش صحنه منازعه فی مابین احزاب سیاسی قرار گرفته ،با مسئله تشریح اصولی دولت روبروبوده وهست. این نکته ابدا اتفاقی نیست که پا به پای ازمیدان رانده شدن وافشای رویزیونیسم آشکاروعلنی خروشچفی وسه جهانی لااقل درعرصه نبردتئوریک کمونیستها ،تمهیدات برای توجیهات ویژه و "نامتعارف "هم درسطح بین المللی وهم درسطح ایران فزونی گرفته اند. در جائیکه بحرانهای اقتصادی ،سیاسی ومیلیتاریسم عنان گسیخته امپریالیستی توده های وسیع تری ازطبقه کارگرواستثمارشوندگان را دربرابرموضوع مبرم انقلاب ودرنتیجه قدرت سیاسی قرارمیدهد ،درجائیکه ماشین دولتی سرمایه داری، اختاپوس طفیلی توسعه یابنده ووارداکننده عظیم ترین فشارهای سیاسی به طبقه کارگروتوده های زحمتکش اهالی مستقیما درهیئت سرمایه داری دولتی" و "سرمایه داری دولتی انحصاری "بقول انگلس "وسیله ستم سیاسی واستثمار اقتصادی"را درمشتی کشورامپریالیستی ودربسیاری جوامع سرمایه داری دیگردر "یکدست متمرکزکرده است" وبرای انهدام نظام سرمایه داری بایستی بدوا این انگل واین حافظ نظام راساقط ودرهم خردنموده ورشدجنبش های انقلابی،دل کندن ازفرمیسم وپارلمانتاریسم وروی آوری به روشهای ریشه ای برخوردبه مسئله راتشدیدکرده اند،دراین شرایط طبیعتا تلاش اپورتونیستی جهت توجیه وسرپوش نهادن براساس مطلب هم فزونی میگیرد. هیچ مسئله ای درجنبش بین المللی وهمچنین ایران وجود نداردکه به نحوی سرانجام به چگونگی برخوردبه دولت تحویل نشودوهیچ مسئله ای هم اکنون عمده تراز آن(دررابطه باانترناسیونالیسم پرولتاریائی)درپیشاپیش کمونیستهای انقلابی قرارنگرفته است. انقلاب پرولتاریائی هم قبل ازهرچیز در مسئله دولت وچگونگی برخوردبدان چه پیش ازانقلاب ،چه درجریان وچه پس از انقلاب خلاصه میشود .

بهیچ وجه بی دلیل نبوده ونیست که محورتمامی اپورتونیسم ازهنگام پیدایش تا کنون براستنکاف ازپذیرش دواصل اساسی مانیفست کمونیستی :اول آنکه "کارگران میهن ندارند" و امرهائی طبقه کارگروبنای جامعه کمونیستی امربین المللی (انترناسیونالی)است ودوم باآموزش مارکسیسم درباره دولت وانقلاب.

این دو اصل فی الواقع دو جانبه و جنبه تعیین کننده مقدرات تاریخی انقلاب پرو-
لتاریائی را بوضوح نشان داده و مرزمیان جهان بورژوائی و جهان پرولتاریائی ،
جهان نافعین درحفظ و حراست مالکیت خصوصی و جهان آشتی ناپذیر و قاطع این
مالکیت را بروشنی ترسیم میکند. درهنگام خیزش های انقلابی و بجریان آمدن
جنبشهائی که بعرش اعلی یورش میبرند و خدایگان سرمایه و ملت را بزیر می افکنند ،
هنگامیکه تدارک عینی برای چنین یورش گاردسرخی بیش از پیش بجلوسوق داده
میشود و ضرورت دارد توده های پرولتاریا را با روح مبارزه جوئی ، پیگیری و آگاهی
نسبت به مصالح و چگونگی جنبش خود بار آورد ، چه چیزی میتواند بجز تحریف در
همین دو اصل بنیادی از انقلاب و وحدت انقلابی بین المللی پرولتاریا جلوگیری
کند . برای هر مارکسیست - لنینیستی در هرکجای جهان این یک وظیفه قطعی
و بیچون و چرا است که از آموزش مارکسیزم پیرامون دولت درمقابل "اصلاح طلبان"
ریزودرشت که هرروز با "خلاقیت" خود به پایمال کردن اصولی میپردازند که باید
پیشاپیش ما و برپرچم ما کمونیستها بدرخشد ، دفاع کرده و این تمهیدات را که مترصد
نددرست درآستانه خیزشهای بین المللی یک تئوری "جدیددولت" دست و پا
کنند ، خنثی سازند . یک نمونه این ارتداد پوشیده موضوع مورد بحث ما در اینجاست .
"دولت دردوره های انقلابی" (نوشته منصور حکمت ، آذرماه ۶۴ - بسوی سوسیالیسم
شماره ۲ - نشریه تئوریک حزب کمونیست ایران) . این مقاله ای است که در اساس
برعلیه "لیبرالیسم چپ" یا همان تروتسکیسم خالص ، یعنی جناح برخوردار از صراحت
لهجه "حزب کمونیست" - ودرعین حال درتوجیه نظریه های قدیمی ا.م.ک و
مواضع تاکتیکی ناشی از آن - نوشته شده است . این تئوری برکلیه اسناد "حزب
کمونیست ایران" پیرامون دولت سایه افکن بوده و بویژه پایه تشریح همان "عدم
مطلوبیت جمهوری اسلامی برای بورژوازی و امپریالیسم" ، "عدم وجود مبنای
طبقاتی" برای آن و بالاخره ضرورت "حفظ آن درجنگ ارتجاعی ، جبهه دفاع"
میباشد و بالاخره بند مشهور برنامه "حزب" که ما آنرا مفصلا درجای دیگری به نقد
کمونیستی کشیده ایم ، چه پیرامون مقابله کاذب "دمکراسی" درمتروپل با "دیکتاتوری"
درکشور وابسته و برخورد آن به مرحله انقلاب در ایران همگی از همین تئوری سرچشمه
میگیرد .*

---

* - ما درگذشته مجموع مواضع حزب کمونیست را درمواردی که برشمردیم (ودرموارد
دیگر) بنقد کشیدیم . برای اطلاع رجوع کنید به : "نقدی برپیش نویس برنامه مشترک
تومله وا.م.ک ، منتشره در ۱۳۶۱" و "حزب ، شورا ، سندیکا ، ۱۳۶۲" و نیز "مبارزه

برای هرکارگرازلحاظ طبقاتی آگاه تمرکزبرروی این مسئله - دولت وانقلاب- ومطالعه نظریات احزاب وسازمانهای سیاسی بادقت شایسته یک کمونیست وظیفه ای گریزناپذیراست. زیرا همانا دراینجاست که این احزاب برحسب گرایشات وتمایلات طبقاتی خود معلوم میدارندکه چه مقصودی راازانقلاب و"درانقلاب "دنبال می - کنند. ورشکستگی سیاسی - ایدئولوژیک بین المللی رویزیونیسم "متعارفی"نمی- توانست هم آنرا به تلاش نوینی برنیانگیزدتا درلباس لفاظی های تئوریک پر زرق وبرق ایده هائی رادرمیان کارگران اشاعه دهندکه به گیج سری وانحطاط تئوریک به چیز دیگری رونق نمی بخشند. این برنامه کمونیستهاست که برای تدارک انقلاب وبمثابه جزئی ازاین تدارک ، اپورتونیسم عبارت‌پردازانه ی "حزبی" را دراین رشته نیزافشاکنند. ما برای آنکه خواننده با "دستکاریهای کوچک"تئور - سینهای "حزبی "درآموزش مارکسیسم پیرامون دولت‌وانقلاب بخوبی واقف شوندو"کلیشه ستیزی "آنها معنای واقعی خودراعیان سازد،ترجیح داده ایم همه جا مارکس ،انگلس ولنین رامستقیما بمقابله با آنها بکشانیم. این امرما را وادار به نقل قول کلاسیکهای م - ل (آیا چاره دیگری میتوانست وجودداشته باشد،درجائیکه هرپرت وپلای اپورتونیستی بمثابه دعاعبی مثال تقدیس میشود؟!)نموده است. سپس با استنادبه مدارک مارکسیسم "استثنائی" و"غیرمتعارفی"نشان داده ایم که تئوری مذکوردرعمل به چه معنا بوده وچقدرحقیقتا با سانترسیم "سابق" (که اکنون جنبه انحراف نداشته ویک جریان بالغ است)متفاوت میباشد.

بهمن ۶۴

ادامه زیرنویس صفحه قبل :
طبقاتی وضدانقلاب بورژوازی درایران (شماره ۳)، ونشریه تئوریک سیاسی رزمندگان - دوره جدید شماره های ۳، ۵، ۷ .

بخش یکم : ایده اساسی مارکسیسم درباره دولت کدامست ؟

" این دیگرجزء درک عامه است که ازنقطه نظرمارکسیسم دولت ابزارحاکمیت وسیادت طبقاتی طبقه ای است که ازنظر اقتصادی حاکم است" .

(بسوی سوسیالیسم - ش ۲،ص ۳- تاکیدازما)

صرفنظرازانکه واقعا "درک عامه "تابدین درجه رشدکرده باشدکه "نقطه نظرمارکسیسم راپیرامون دولت" جزئی ازآن بشماریم یانه !این فرمولبندی که مبنای جدل اولیه بسوی سوسیالیسم شماره ۲ راتشکیل میدهد،ایده اساسی مارکسیسم پیرامون دولت رابهیچ وجه منعکس نمیکندوبرآن پرده میافکند.پلمیک بااین فرمول من درآوردی(چنانکه خواهیم دید)یعنی پلمیک باهمان آسیاب بادی مشهور، چیزی ساختگی !ازنقطه نظراساسی یعنی آن ایده واقعی که بنیان تئوری مارکسیستی راپیرامون دولت تشکیل میدهد،این"درک عامیانه "ای بیش نیست، زیرانه پایه وجودی دولت ،بلکه موجودیت آن ونه علت بنیادی ،بلکه معلول ونمودی ازماهیت رامبدا قرارمیدهد.مبدا عزیمت نقادانه حکمت وشرکارا همین ایده میسازد.ولی آیا ایده اساسی درموردولت کدامست؟مارکس وانگلس ولنین و دیگران وجوددولت راقبل ازهرچیزنه با "طبقه ای که ازنظراقتصادی حاکم است" ، بلکه باوجود طبقات متخاصم ومتضادودرمبارزه بایکدیگرتوضیح میدهند.بدون درک این نکته قدمی هم نمیتوان درفهم ماتریالیستی تاریخ بجلوبرداشت.مکانیسم و التقاط جای دیالکتیک راخواهدگرفت.انگلس دراثرمشهورخود"منشاءخانواده و ..."تشریح اساسی خودازدولت راارائه داده ومینویسد :

"دولت بهیچ وجه نیروئی نیست که ازخارج به جامعه تحمیل شده باشدونیزدولت برخلاف ادعای هگل "تحقق ایده اخلاق"، "نمودار وتحقق عقل" نیست.دولت محصول جامعه درپله معینی ازتکامل آنست.وجوددولت اعترافی است به اینکه این جامعه سردرگم تضادهای لاینحلی باخودگردیده وبرنیروهای متقابل آشتی ناپذیری منشعب شده است که خلاص ازآن دریدقدرتش نیست وبرای آنکه این نیروهای متقابل یعنی این طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد،درجریان مبارزه ای بی ثمریکدیگر وخودجامعه رانبلعند،نیروئی لازم آمدکه ظاهرا مافوق جامعه

قرار گرفته باشد، نیروئی که از شدت تصادمات بکاهد و آنرا در چهار-
چوب "نظم" محدود سازد. همین نیروئی که از دورن جامعه برون
آمده ولی خود را مافوق آن قرار میدهد و بیش از پیش با آن بیگا-
نه میشود، دولت است."
(منشاء خانواده... انگلس)

فقط بر این پایه میتوان بدرک ماهیت دولت در کلیه ادوار اعم از ادوار انقلابی یا غیر انقلابی (مسالمت آمیز) و دورانهای انتقالی و غیر انتقالی نائل آمد. در این فرمولبندی انگلس همه چیز به حد کافی روشن میباشد. ولی البته ابدا با ابتذال "عامی گری" قادر به پی بردن بدان نیست که در اینجا ایده اساسی مارکسیسم پیرامون هر دولتی و در هر شرایطی جمع شده است: دولت فقط بدان خاطر پیدایش یافت که مبارزه طبقاتی پدیدار شد. بدون مبارزه طبقاتی یا بعبارت دیگر بدون وجود طبقات در هر شکل، در هر دوره و در هر مرحله تاریخی - کلامی هم از دولت نمیتوانند در میان باشد. هر دولتی نشانه وجود مبارزه طبقاتی و پیش شرط هستی آن، هستی طبقات اجتماعی متضاد و متخاصم میباشد. عدم این پیش شرط و اوضاع مادیت بخشنده بدان، عدم شرایط هستی دولت خواهد بود. همانا این و فقط این نقطه عزیمت مارکسیسم بوده و چنین مبنائی بهیچ وجه با آنچه که به مارکسیسم منسوب میگردد که گویا تعریف اساسی "دولت ابزار حاکمیت و سیادت طبقه ایست که از نظر اقتصادی حاکم است" ارتباط نداشته، بلکه این خود یکی از نتایج حکم اساسی مارکسیسم است. لنین بویژه پس از انقلاب به عبارت پیش گفته انگلس فورا اضافه میکند:

"در اینجا ایده اساسی مارکسیسم در مورد نقش تاریخی و اهمیت دولت با وضوح کامل بیان شده است. دولت محصول و تجلی آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است و در آنجا، در آنزمان و در حدودی پدید میآید که تضادهای طبقاتی در آنجا، آنزمان و در آن حدود بطور ابژکتیو دیگر نمیتوانند آشتی پذیر باشند و بالعکس وجود دولت ثابت میکند که تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیرند.
(لنین - دولت و انقلاب)

در هر جامعه طبقاتی و در هر مرحله ای از تکامل آن، دولت موجودی ضروری است، زیرا تضاد طبقاتی نمیتواند به مبارزه طبقاتی منتهی نشود و بطور روزمره این مبارزه خود را متجلی نسازد. هیچ دولتی خواه در ایام برده داری، سرواژ و سرمایه داری خواه در

نخستین فازجامعه کمونیستی یعنی سوسیالیسم ازاین قاعده اساسی استثنا نمی - پذیرد. دولت با تضادهای آشتی ناپذیر معینی هستی دارد.

این گفته بهمان اندازه که پیرامون دولت بورژوازی صادق است، درمورد دولت پرولتاریائی هم مصداق دارد. دولت نه ارگان آشتی طبقاتی، نه ارگان "اصلاح - طلب" وخیری که در میدان جنگ بین متخاصمین وساطت میکند، بلکه ارگان مبارزه طبقاتی است. دولت ارگان مبارزه طبقاتی ومحصول وجود آن است.

آیا این حکم اساسی مارکسیسم درهمه ادوارومراحل تاریخی - طبقاتی مصداق دارد؟ جواب مثبت است. پذیرش آنکه دولت ارگان مبارزه طبقاتی است فقط میتواند بدان معنی باشدکه هردولت معینی را میبایست اززاویه مبارزه طبقاتی ارزیابی نمود. حفظ شرایط موجودمبارزه طبقاتی یا حفاظت ازمبارزه طبقاتی موجود مستقیما بدانمعنی است که درتضاد طبقاتی موجودکه جنبه آشتی ناپذیری دارد، دولت ناگزیرباحفظ این شرایط وباقراردادن آنها درچهارچوب "نظم" یعنی آنچیزی که "قانونیت" نامیده میشود - نظمی که بوسیله "قانون" بیان میگردد - ازنقطه نظراقتصادی به منافع طبقه معینی که دراین تضاد اکنون ازنظرمبارزه طبقاتی جنبه غالب را یافته، خدمت میکندوبپای همین مبارزه هم تغییرشکل میدهدوتوجیه میشود. پس ازاینجا میتوان نتیجه گرفت که فقط علی القاعده دولت نماینده طبقه ازنظراقتصادی حاکم است ونه همواره، زیرا مبارزه طبقاتی همواره ودرهمه ادوار بگونه ای نیست که طبقات حاکمه اقتصادی را درموقعیت مسلط سیاسی قراردهد و خودمبارزه طبقاتی هم بمنظورمنافع اقتصادی معینی صورت میگیرد. نتیجه آنکه دولت همواره نماینده وجود مبارزه طبقاتی ونتیجه آن ونه نماینده طبقه ازنظر اقتصادی حاکم است. ماتریالیسم تاریخی رانبایست به حکم "عامیانه مبتذل" تقلیل داد. جامعه یک ارگانیسم بهم پیوسته است، که درآن مبارزه برسرمنافع "اقتصادی" فقط ازطریق مبارزه سیاسی امکان داردومبارزه سیاسی یعنی مبارزه برسردولت. یعنی مبارزه طبقاتی بدانمنظورکه باتصرف قدرت سیاسی منافع معین اقتصادی را تامین کنند. انگلس بخصوص برای آنکه جای سوء تفاهم برای مدعیان کشف دوباره مارکسیسم باقی نگذارد، نوشت:

"بدین ترتیب، لااقل درموردتاریخ معاصرثابت شده است که هر مبارزه سیاسی، مبارزه طبقاتی است وهرمبارزه ای ازجانب طبقات برای رهائی خودبدون توجه به شکل آن که ناگزیر سیاسی است (زیرا هرمبارزه طبقاتی، مبارزه سیاسی است)

سرانجام بخاطررهائی اقتصادی صورت میگیرد. پس تردیدی نیست که لااقل درتاریخ معاصر، دولت ونظام سیاسی تابع وجامعه مدنی که عرصه مناسبات اقتصادی است، عنصر قاطع است."

این عبارت انگلس را میخوانند ولی درمعنای آن تعمیق نمیکنند. اما درعوض به دنبال یک توجیه مضحک پیرامون انواع دولتهای "متعارفی" و"غیرمتعارفی" میگردند.

مارکسیستهای بزرگ قرن ما مکررا تاکیدکرده اندکه هرآینه این موضوع بفراموشی سپرده شودکه وجوددولت "بمعنای وجود مبارزه طبقاتی "وبرمبنای آن میباشد، راه برای رویزیونیسم بازشده است. اما "حزب کمونیست" وتئوریسین عمده آن بجای بررسی مسئله ازایده اساسی که منشاء مونیسم درنگرش مارکسیستی به دولت است، ازحالات ودورانهای گوناگون وتفسیردولت به وساطت آن مددمیگیرند. این ایجادشکاف درتئوری مارکسیستی دولت، نتایج متعددی چه ازنقطه نظرتئوری وچه عملی درپی داردکه مابدانها نیزخواهیم پرداخت. پیش ازهرچیز بایدروشن کنیم چه رابطه ای میان دولت واقتصادوجوددارد. اینموضوع همانا تحت عنوان رابطه سیاست واقتصاد، یادریک کلمه مبارزه طبقاتی خلاصه میشود. اگردولت محصول تضادهای آشتی ناپذیرطبقاتی ووجودطبقات اجتماعی است ودر این عرصه بروزمیکند، نمیتواندنسبت به منافع طبقاتی معین اقتصادی یعنی در قبال تضادی که هستی اش رامعین کرده بی تفاوت باشد. هرچقدرهم که دولت خودرا ماورا ءاین تضادها نشان بدهد، بمثابه ارگان مبارزه طبقاتی در تضادموجود جانبداروتامین کننده مصالح یک طرف معین است. ازاینجاحکم اساسی مارکسیستی دیگرنتیجه میشود. دولت درتضادهای طبقاتی موجودنماینده منافع اقتصادی آن طبقه ای استکه وی درمبارزه طبقاتی مسلط گردیده ومنافع آنرا منعکس میسازد. لنین میگفت : "سیاست بیان فشرده اقتصاد است". بدون شک لنین یک اکونومیست نبوده، بلکه عبارت فوق رادریک رابطه ارگانیک دیالکتیکی میان اقتصادو سیاست بیان داشته است. انگلس مینویسد :

"...ازآنجاکه انگیزه پیدایش دولت لزوم گام زدن بر تقابل طبقات بوده، ازآنجاکه درعین حال خوددولت ضمن تصادم این طبقات بوجودآمده است، لذا بروفق قاعده کلی این دولت، دولت طبقه ای است که ازهمه نیرومندتربوده و

دارای سلطه اقتصادی است وبیاری دولت دارای سلطه سیاسی نیزمیشودوبدین ترتیب وسائل نوینی برای سرکوب واستثمار طبقه ی ستمکش بدست میآورد."

قاعده کلی دراینمورد به چه معناست؟به این معناست که درمبارزه طبقاتی،طبقه مسلط اقتصادی اقتداردولتی رابکف آورده است.دولت درجوامع طبقاتی بطور کلی حافظ یکتضاد طبقاتی معین وبالنتیجه درخدمت منافع طبقه حاکمه اقتصادی دراین تضاداست.بخوبی به عنصردیالکتیک دراینجا بایستی توجه نمود.

چرا انگلس دراینجا ازعبارت "علی القاعده" استفاده میکند؟زیرا اومبارزه طبقاتی راپایه تشریح دولت قرارداده استونه فقط مبارزه طبقه حاکم اقتصادی را.بدیهی است که درتمام ادوارتاریخی دولت علی العموم مطابق مبارزه طبقاتی منطبق بر منافع طبقه حاکم اقتصادی بوده است .اما همین مبارزه طبقاتی درآن ادواری که مرحله انتقال ازیک نظام به دیگری فرامیرسد،هنگامیکه تضادفی مابین مناسبات تولیدی ونیروهای مولده ،زیربنای متحول وروبنای متحجربدرجه ای میرسدکه جامعه واردردوره انقلابی میگردد،آنگاه برای گسستن بندازپای نیروهای مولده رشد یابنده ووارد ساختن ضربه قطعی به مناسبات کهن بدرجاتی ،مبارزه ای درمیگیرد که طی آن طبقه انقلابی ،طبقه پیشروبرای تامین منافع اقتصادی خودناگزیر از بکف آوردن قدرت سیاسی است ودرهمین مبارزه طبقاتی وپیروزیهای حاصله از آن انهدام دولت کهنه وایجاددولت نوامکانپذیروضروری میگردد.پایه تشریح ماتریالیستی تاریخ دراینجا هیچ نقص وعیبی وهیچ نیازی به ارائه تعاریف جدیدی ندارد.این دولت هم ازمنافع اقتصادی معین دفاع میکند.ولی منافعی که تاکنون مغلوب بوده اندوحالاغالب گردیده اندوخودرا توسعه میدهند.قهرمتشکل دراینجا دراینجا هم معطوف بمنافع اقتصادی معین میباشد."قهرقابله هرنظام کهنی است که آبستن نظام نوین باشد".قهریعنی انقلاب وپیروزی هرانقلابی میتواندفقط باقدرت سیاسی ودولت نوین ،دولت طبقه نوظهورونماینده تکامل تاریخی مسجل گردد.هیچ نوع تقسیم بندی بنیادی خاصی دراینجا بجزهمان که انگلس ارائه داد،موردنمییابد.دولت نوین نماینده مناسبات نوین وشرایط نوین تولیدی است وبدیهی است که مناسب با آن تکامل مییابد.همه دولتهای بورژوازی هم علی العموم درطی دورانهای انقلاب بورژوائی ظهورکردندوبه ایجادوبسط ماشین بروکراتیک - نظامی خودپرداختند.

بنابراین دولت دردورانهای انتقالی وانقلابی با مفهوم عام دولت تطابق دارد.

هردونتیجه مبارزه طبقاتی اندوهردواعمال دیکتاتوری علیه طبقات متخاصم ومعین هستند. از اینجا حاصل نمیشودکه دولت درمراحل انتقالی وشرایط عادی متفاوت است. مگرآنکه قبلامبنای مارکسیستی دولت‌راترک کرده باشیم. حکمت درمقاله خودضمن اشاره به مبانی اشاره شده توسط مارکس وانگلس میگوید :

"درهمان نظراول بخوبی دیده میشودکه تعاریف مارکسیستی فوق الذکرازدولت فی الواقع عملکردمتعارف جامعه را در نظردارد. این تعریف وتحلیلی ازدولت دراوضاع "متعارف" اجتماعی است ،یعنی دوره‌ای که جامعه دستخوش تحول انقلابی نیست." (بسوی سوسیالیسم ۲ ص ۴)

دوآلیسم درتشریح دولت جای مونیسم مارکسیستی را میگیرد. بعبارت دیگردر همان نظراول پیداست که حکمت ابدامیل نداردنه فقط به متدولوژی مارکسیستی دربرخوردبه دولت بمثابه موجودی ناشی وحاصل ازمبارزه طبقاتی وفادارباشد، بلکه ازآنهم بدتربااشاره به نقل قولهای لنین ازانگلس ومارکس دردولت وانقلاب آموزش مربوطه مارکس راکه درهمان صفحه دوم دولت وانقلاب بعنوان "ایده اساسی "مارکسیسم دربرخوردبه دولت طرح شد"تعریفی " از"عملکردمتعارف " جامعه میشمارد. برای توجیه نظریات‌خوددراولین قدم علیه کلیشه پردازی،آموزش اساسی مارکسیسم رایک کلیشه میشمارند. دولت فقط و فقط آنطورکه انگلس می‌گویدبایستی بررسی گردد. ایده‌اساسی مارکسیسم درقبال دولت- بدون درنظر گرفتن هرشکل آن ،هرمرحله آن وهرنوع آن - بطورکلی عبارت است ازآنکه همه دولتها ودرهمه شرایط نماینده طبقه معین اقتصادی ،دیکتاتوری طبقه معین،نتیجه غلبه یک طبقه یا طبقات معین درمبارزه طبقاتی است .پیروزی بورژوازی وغلبه آن علیه طبقه کارگردرمبارزه طبقاتی ،دردیکتاتوری - بورژوازی - دولت‌بورژوازی مادیت سیاسی مییابد. خواه این دولت‌یک جمهوری دمکراتیک باشد،خواه یک سلطنت پارلمانی یا فاشیستی !پیروزی پرولتاریا وغلبه آن درمبارزه طبقاتی بر بورژوازی به معنای دیکتاتوری پرولتاریاست .دولت تجلی پیروزی یک طبقه علیه دیگری درمبارزه طبقاتی میباشدودراستثنائی ترین حالات هم فقط بدین معنی میتواند درک شود.

دولتهای "غیرمتعارفی "هم ازاین قاعده مستثنی نیستند. حتی اگرعمرآنها وشرایط هستی اشان عاجل باشد. دولتهای دوران انتقالی (چه به مفهوم خاص وچه عام کلمه) ازنقطه نظرتاریخی هم نمیتوانندجزاین چیزدیگری را بنمایش بگذارند.

راهی که "بسوی سوسیالیسم" دنبال میکند آشکارا به تحریف بنیادمارکسیستی دولت و اعلام عدم کفایت آن میانجامد. ولی آموزش م - ل برمبنای مطالعه دقیق تاریخ کلیه جوامع طبقاتی ومبارزاتی که هریک با آن درگیربوده اندواستنتاج ازین مبارزه دریک جامعه سرمایه داری نهفته است. هرطبقه اساسی درمبارزه طبقاتی فقط برای یک دولت معین که بکمک آن منافع طبقاتی خودرا حفظ کند، میکوشد. اینهم حقیقتی تازه کشف شده توسط مارکس نبوده، بلکه حتی مورخین دوران رستوراسیون نیزبدان پی برده بودند. آنچه مارکس بطرزدا هیانه ازاین حقایق وازمطالعه علمی جامعه سرمایه داری نتیجه گرفت، آنست که مبارزه طبقه کارگرهم ناگزیروضرورتا به دیکتاتوری پرولتاریا منجرخواهدشد. مارکس درپنج مارس ۱۸۵۲ طی نامه ای به ژوزف ویدمیریادآوری کرد:

"واما درباره خودبایدبگویم، نه کشف وجودمبارزه طبقات درجامعه کنونی ونه کشف مبارزه میان آنها هیچکدام ازخدمات من نیست. مدتها قبل ازمن مورخین بورژوازی تکامل تاریخی این مبارزه طبقات واقتصاددانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات رابیان داشته اند. کارتازه ای که من کرده ام اثبات نکات زیرین است:

۱- اینکه وجودطبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است.

۲- اینکه مبارزه طبقاتی ناچارکاررا به دیکتاتوری پرولتاریا منجرمیسازد.

۳- اینکه خوداین دیکتاتوری فقط گذاریست بسوی نابودی هرگونه طبقات، بسوی جامعه بدون طبقات ...."

حکمت - مطابق معمول همه طبقات تجدیدنظرطلبان برای توجیه نقطه نظرات غیر مارکسیستی خودچه دررابطه با جمهوری اسلامی، چه دررابطه با جمهوری دمکراتیک انقلابی کارگران ودهقانان وچه دررابطه با دیکتاتوری پرولتاریا مجبورشده است در اولین قدم ایده اساسی مارکسیسم راکه انگلس بدان وضوح بیان داشت یک کلیشه ویک مجموعه تعاریف مربوط به شرایط متعارفی ونه یک قاعده واصل بنیادی معرفی کند. تقسیم دولتها (خواننده توجه داردکه ما ازرژیمهای سیاسی، یا ازنوع فرمانروائی بردستگاه دولتی ودولت دراینجا سخن نمیگوئیم، بلکه بطورکلی دولت وبنای وجودومفهوم هستی آنرا منظورداریم - دراینموردجلوترسخن خواهیم گفت) برمبنای

گوناگون منجمله دولتهای "اقتصادی" و "حافظ شرایط طبقه حاکمه اقتصادی" ودولتهای "سیاسی" که "اقتدارسیاسی!" رانگاه میدارندوازقرارمعلوم بایدآنها راوفقط آنها راباساس مبارزه طبقاتی توضیح داد، فقط یک عدول آشکارازموزنیسم درارزیابی دولت به دوآلیسم وبه انواع نتایج ناشی ازآن میباشد. معهذا "بسوی سوسیالیسم" شماره ۲ درمقاله موردبحث ما درست چنین کاری کرده است. ابتدا احکام مارکسیسم راکلیشه وتعریف متعارفی میخوانند، منجمله ایده اساسی مارکسیسم راوسپس مینویسند:

"آیا فرمول "دولت ابزارحاکمیت طبقه ای است که ازلحاظ اقتصادی حاکم است"، با مشخصات وخصوصیات دوره های گذار انقلاب تناسب دارد؟ لزوما نه!"
(ص ۴و۵ بسوی سوسیالیسم ۲)

سپس یک نمونه میآورند:

"دولت دیکتاتوری پرولتاریا نه از "اقتصاد فی نفسه"، بلکه ازسیاست وازمبارزه طبقاتی استنتاج میشود. این محور تحلیل مارکسیستی دولت دردوره های گذار انقلابی است."

البته جناب آقای حکمت، این حکیم حزبی ناگزیرشده است که بعدا "دوره های انقلابی" بمعنی خاص کلمه راهم برای تشریح موضع خاص مارکسیسم مخصوص حزب تئوریزه کندولی عجالتا به این فرمولبندی توجه کنید: دومحوربرای بررسی دولت:

اول - دولت ابزارحاکمیت طبقه ای است که ازلحاظ اقتصادی حاکم است واین شرایط متعارفی اودولت ناشی ازآنرا درنظردارد!

دوم - دولت، وقتی فی النفسه (یعنی دراساس وذات خود) نه ازاقتصاد، بلکه از "سیاست" و "مبارزه طبقاتی" استنتاج میشود! واین دولت "غیرمتعارفی" را ناشی ازشرایط غیرمتعارفی درنظر دارد!

این دوفرمولبندی پایه دوآلیسم راتشکیل میدهند. دوآلیسم ومتدولوژی مربوط به آن بجای آنکه دست به کرشمه بازی وفضل فروشی ادیبانه نزده وخودرا برتئوری مستحکم ومونیستی مارکسیسم متکی سازد، یکبار دولت راازاقتصاد وبار دیگرازسیاست ومبارزه طبقاتی استنتاج میکند! آیا حکم مارکسیستی چنین است؟ دولت همیشه، درهمه جا ودرهمه مراحل فقط وفقط محصول ونتیجه مبارزه طبقاتی است. اگردرعبارت پیش گفته انگلس توجه کنیم این امرهم اثبات وهم جمعبندی

گردیده است. ما دو نوع دولت نداریم. بدیهی است در شرایط گوناگون مبارزه طبقاتی نه تنها شکل دولت (وفقط شکل دراینجا) تغییر میکند، بلکه با دگرگونی اساسی در این مبارزه به نفع آن طرفی که دیروز مغلوب بوده وامروز غالب گردیده، دولت موجود نیز جای خود را بدیگری خواهد داد. آن دولتی که با مبارزه طبقاتی ونتایج ومحصولات آن متناسب است! دولت طبقه ای که در این مبارزه قادر گردیده بنا به همه علل دیگری را ساقط وارگان سیادت اورا هم درهم بکوبد وخود جایگزین آن گردد ودستگاه ملازم با شرایط نوین را بنا کند. اگر موجودیت وظهور دولت به موجودیت وظهور طبقات آشتی ناپذیر اجتماعی مربوط است پس فقط و درهمه حالات این دولت ارگان پیروزی طبقه ای بر طبقه دیگر خواهد بود. در همین حکم عادی مارکسیسم است که از یک قرن پیش بدینسو همه اپورتونیستها تحریف وارد ساخته وکوشش نموده اند یا آنرا بی اعتبار سازند و یا بر پایه دوآلیستی مستقر کنند. "حزب" هم حالا، پس از این همه مدت همان کالای کهنه را به "ارمغان" آورده ومدعی است که بالاخره درک کرده که مارکسیسم نه یک اصل بنیادی در برخورد به دولت، بلکه دو اصل دارد: یکی اقتصادی ودیگری سیاسی، یکی متعارفی ودیگری غیر متعارفی!

این ما را به یاد آن آخوندهائی میاندازد- یعنی آن اسکولاستیکهای قرون وسطائی- که یک حکم "اولیه" گریبانشان را گرفته وبهم میفشرد و آنها بدنبال "ناسخی" برایش میگردند! حکمت در تلاش خود برای یافتن این "ناسخ" "تماما" از مارکسیسم یک شریعت جامد میسازد و سپس به تعاریف متعارفی وغیرمتعارفی روی میآورد! مقاله که بنا به دیدا کلکتیکی خود معتقد است دولت یا اقتصادی - متعارفی یا سیاسی - غیرمتعارفی است به آنچنان تناقض گوئی وگریزی از مارکسیسم مجبور میگردد که برای یک لحظه نمیاندیشد- ونمیتواند بیاندیشد- وقتی از مبارزه طبقاتی بمثابه علت موجودیت هستی دولت سخن میگویند (یعنی مارکس - انگلس ولنین) طبقات را اشیایی اقتصادی ویا اشیائی سیاسی درنظر نگرفته ونمیتوانستند هم بگیرند. یک طبقه بمثابه موجودی اقتصادی با روابط تولیدی اش ودرجامعه یعنی در ارگانیسم مشخص وزنده، نه در تجرید رابطه اقتصادی از مجموع روابط اجتماعی (یعنی منجمله روابط حقوقی - فرهنگی - هنری - ایدئولوژیک - اخلاقی وسیاسی وغیره) بلکه در پیوستگی آنها موجودی کثیرالوجوه وجامع الوجوه است. ما خواهیم دید که چطور همین عدم درک مارکسیستی از طبقات اجتماعی این "مارکسیستهای غیرمتعارفی" را به متعارفی ترین احکام لیبرالی مقرون ساخته وبا آن دمساز نموده است.

گوناگون منجمله دولتهای "اقتصادی" و "حافظ شرایط طبقه حاکمه اقتصادی" ودولتهای "سیاسی" که "اقتدار سیاسی" را نگاه میدارند وازقرار معلوم باید آنها را وفقط آنها را براساس مبارزه طبقاتی توضیح داد، فقط یک عدول آشکار از موازین دراررزیابی دولت به دوآلیسم وبه انواع نتایج ناشی از آن میباشد. معهذا "بسوی سوسیالیسم" شماره ۲ درمقاله موردبحث ما درست چنین کاری کرده است. ابتدا احکام مارکسیسم را کلیشه وتعریف متعارفی میخوانند، منجمله ایده اساسی مارکسیسم را وسپس مینویسند :

"آیا فرمول "دولت ابزار حاکمیت طبقه ای است که ازلحاظ اقتصادی حاکم است"، با مشخصات وخصوصیات دوره های گذار انقلاب تناسب دارد؟ لزوما نه!"

(ص ۴ و ۵ بسوی سوسیالیسم ۲)

سپس یک نمونه میآورند :

"دولت دیکتاتوری پرولتاریا نه از "اقتصاد فی نفسه، بلکه ازسیاست وازمبارزه طبقاتی استنتاج میشود. این محور تحلیل مارکسیستی دولت دردوره های گذار انقلابی است."

البته جناب آقای حکمت، این حکیم حزبی ناگزیرشده است که بعدا "دوره های انقلابی" بمعنی خاص کلمه را هم برای تشریح موضع خاص مارکسیسم مخصوص حزب تئوریزه کندولی عجالتا به این فرمولبندی توجه کنید: دومحوربرای بررسی دولت :

اول - دولت ابزار حاکمیت طبقه ای است که ازلحاظ اقتصادی حاکم است واین شرایط متعارفی! ودولت ناشی ازآنرا درنظردارد!

دوم - دولت، وقتی فی النفسه (یعنی دراساس وذات خود) نه ازاقتصاد، بلکه از "سیاست" و "مبارزه طبقاتی" استنتاج میشود! واین دولت "غیرمتعارفی" را ناشی ازشرایط غیرمتعارفی درنظر دارد!

این دوفرمولبندی پایه دوآلیسم را تشکیل میدهند. دوآلیسم ومتدولوژی مربوط به آن بجای آنکه دست به کرشمه بازی وفضل فروشی ادیبانه نزده وخودرا برتشور ی مستحکم ومونیستی مارکسیسم متکی سازد، یکبار دولت را ازاقتصاد وبار دیگر ازسیاست ومبارزه طبقاتی استنتاج میکند! آیا حکم مارکسیستی چنین است؟ دولت همیشه، درهمه جا ودرهمه مراحل فقط وفقط محصول ونتیجه مبارزه طبقاتی است. اگردرعبارت پیش گفته انگلس توجه کنیم این امرهم اثبات وهم جمعبندی

ما نتیجه گرفت ،مانندسیلی محکمی بگوش حکمت ها و امسال آنها که میکوشندبهر نحوی آموزش مارکسیستی را پیرامون دولت بدوپاره ،دوتکه متعارفی وغیرمتعارفی تقسیم کنند،نواخته میشود. "قطعی ترین "منافع طبقاتی (منجمله واساسا اقتصادی)عموما فقط بوسیله تحولات عمیق سیاسی ممکن است عملی شود.

لنین تعمدا برای آنکه جای گفتگو با اکونومیستهائی که رابطه درونی اقتصاد وسیاست را مخدوش میکردند،کلمه "قطعی ترین "را درگیومه گذاشته است وبزیرسیاسی خط تاکید کشیده است وبلافاصله این سیاست را معنی کرده است :دولت، دیکتاتوری !

ولی حکیمان نوآورحزبی بجای تربیت افرادبا روح زنده مارکسیسم به عبارت پردازی - بشیوه رایج - پیرامون انواع واقسام دولتهای سیاسی ،اقتصادی میپردازند.

این دوآلیسم والتقاط وسیله ای برای خدمت به سانتریسم است.همچنانکه هرگونه تحریف دیگری ازجانب این حزب ازاصول مارکسیسم ،همان اصول "بدیهی" که بدیهی است همواره موردتحریف ریاکارانه واقع شده اند،فقط وسیله ای برای توجیه اپورتونیسم حزبی بوده است.حزب یارای آنرا نداردکه منبع اصلی مارکسیسم پیرامون دولت رامعرفی کندودرمقابل دست به احتجاج تئوریک با همین منبع اصلی یعنی آثارمارکس ،انگلس ولنین میزند.کمی جلوترنمونه های بیشتری خواهیم دید.عجالتا آنچه راگفتیم ،جمع بندی کنیم :

۱- دولت ،درهمه مراحل،شرایطودوارفقط نشانه ،محصول ونتیجه مبارزه طبقاتی و مبتنی برپیش شرط وجودطبقات آشتی ناپذیرومبارزه ناشی ازآن است.نشانه تسلط طبقاتی معین دراین مبارزه است .

۲- دولت، ارگان سیادت طبقاتی است.بدین جهت دولت یعنی وسائل قهریه و سرکوب آن طبقه ای که خودرا دردولت متمرکزکرده ،برعلیه دشمنان طبقاتی است و جهت تامین منافع ویژه خود.

۳- هیچ دولتی نیست که به منافع اقتصادی معینی خدمت نکند،زیرا دولت هستی خودرا ازاین منافع گرفته است وبهمین جهت دولت ابزاروسیله سیاسی پیشبرد منافع اقتصادی یعنی یک وسیله قطعی بدین منظوراست.تقسیم دولتها به اقتصادی وسیاسی عدول ازمارکسیسم به دوآلیسم خرده بورژوامنشانه است .

۴- ازاینرودولت علی القاعده نماینده طبقه اقتصادی حاکم نیزهست.زیرا این طبقه بنا به شرایط عینی خودوموقعیتش درتضادبنیادی جامعه ونقش تاریخی اش درمبارزه طبقاتی حاکم میگرددونه به آن علت که فقط طبقه اقتصادی حاکم است.این حکم یکی ازنتایج ایده اساسی مارکسیسم است .

سئوالی که بلافاصله برای هر انسان متفکری (فقط متفکربودن در این حیطه کفایت میکند) پیش میاید، آنست که پس سیاست چیست؟ وچه رابطه ای با اقتصاد دارد؟ ما ازمدتها قبل این عبارت آغازین مانیفست را میدانیم که: "تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجودداشته، تاریخ مبارزه طبقاتی است". ازآنکه هستی طبقات را قبل ازهرچیزاقتصادیات آنها تشکیل میدهد، بهیچوجه نتیجه نمیشودکه یک طبقه درمجموع روابط اجتماعی ودرمبارزه طبقاتی صرفاوحتی دردرجه اول به مبارزه اقتصادی می‌پردازد. اکونومیست ازهمینجا شروع میکندوبه تعمیم مفهوم اقتصادی درکلیه مقولات عینی اجتماعی منجمله سیاست میپردازد. یکسانی وتطابق دراینجاکاملاجنبه مکانیکی دارد. برعکس درنزدمارکسیستها که نمیخواهندآموزش علمی را مبتذل کرده و خودرا با اکاذیب لیبرالی سردرگم سازند، مهمترین وقاطعانه ترین منافع هرطبقه‌ای فقط بوسیله اقتدارسیاسی وی عملی میشود. یعنی درتسلط وی برجامعه ونه فقط براقتصاداجتماعی، تسلط وی درمبارزه طبقاتی ونه درمبارزه اقتصادی محض، تسلط وی برتضادی که موجوداست یادرحال پیدایش میباشدونه صرفاحضوردراین تضاد. سیاست هم چیزی جزانعکاس همین تمایل ناگزیرنیست. درست بهمین دلیل هرمبارزه طبقاتی ازآنجاکه طبقاتی است ودرتحلیل نهائی بمنظوراقتصادی معین صورت میگیرد، بدون چون وچرا مبارزه سیاسی، وهرمبارزه سیاسی مبارزه طبقاتی است. این بدان معنا نیست که مبارزه طبقاتی ریشه اقتصادی ندارد، برعکس! واز اینروهیچ دولتی نمیتواندولت اقتصادی ویاسیاسی باشد! یعنی درخدمت مصالح ومنافع طبقاتی معینی درمبارزه است. لنین دریک تذکرشایان توجه به اکونومیست ها - که آنها هم بی میل نبوددولتها را به اقتصادی وسیاسی تقسیم کنند- تذکر داد:

> "ازاینکه منافع اقتصادی نقش قطعی را بازی میکند، هیچگونه نتیجه ای حاکی ازدرجه اول بودن اهمیت مبارزه اقتصادی (اتحادیه ای) هرگزمستفادنمیشود، زیرامهمترین وقطعیترین منافع طبقاتی عموماً فقط بوسیله تحولات عمیق سیاسی ممکن است عملی شودوخصوصاً منافع اساسی اقتصادی پرولتاریا فقط بوسیله انقلاب سیاسی که دیکتاتوری پرولتاریا را جایگزین دیکتاتوری بورژوازی مینماید، ممکن است عملی شود."
>
> (کلیات - چاپ روسی - جلدپنجم)

این حکم لنین که آنرا مستقیماً ازانگلس "لودویک فوئرباخ" ونقل قول مذکور

بخش دوم : تحریف مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا ووظایف آن

حکیم حزبی ، حکمت نیکوئی داردوآن اینست، که گویا با تقسیم دولتها به نمودسته متمایزمتعارفی وغیرمتعارفی بالاخره وسیله‌ای برای تشریح نظریات مادوق مارکسیستی حزب بدست آورده است. بنابراین پس ازصغری وکبری التقاطی خودیک سره به سراغ اولین تحریف تاریخی میرود. دولت پرولتاریائی هم بردونوع است. متعارفی وغیرمتعارفی!

خواننده ما باید همواره بیاد داشته باشدکه سندمورد نقدما کاررا با یک مقدمه اپورتونیستی آغازکردودرپرتوهمین مقدمه که مستقیما آموزش مارکسیستی را به یک کلیشه بی مقدارتقلیل داد، حالا به ارزیابی تاریخ می نشیند!

"اینجا لنین "وجه دیگری" ازتئوری مارکسیستی دولت را بازمیکند. دولت دیکتاتوری پرولتاریا نه از "اقتصادفی النفسه"، بلکه ازسیاست وازمبارزه طبقاتی استنتاج میشود." (بسوی سوسیالیسم ۲)

وجه دیگری ازتئوری مارکسیستی !واین وجه آنست که دولت پرولتاریا نه ازاقتصاد، بلکه ازسیاست ومبارزه طبقاتی استنتاج میشود!! این آقایان فراموش کرده اندکه درمارکسیسم هردولتی ازمبارزه طبقاتی - وآنهم نه به معنی ساده سیاست ، بلکه به معنی معینی که انگلس دراثرخودلودویک فویرباخ بکاربرده ، استنتاج میشود.

دولت پرولتاریائی نتیجه ناگزیروتاریخی مبارزه طبقه کارگرعلیه طبقه بورژوازی در جامعه سرمایه داری است. طبقه کارگربا تصرف قدرت سیاسی وتشکیل دولت خاص خودکه بنا به ماهیت خودطبقه هم پدیدارشده وهم راه زوال را طی خواهدکرد، نه تنها وسیله‌ای مستحکم علیه بورژوازی وبمنظورانهدام کامل آن وآثار اجتماعیش بوجود میاورد، بلکه به ایجادیابسط شرایطی میپردازدکه ازنقطه نظرتاریخی هم خودطبقه وهم بالنتیجه دولتش را به نابودی سوق میدهد.

دیکتاتوری پرولتاریا فقط قهروحتی بطورعمده قهرسیاسی نیست !دیکتاتوری پرولتاریا روبنای یک شرایط اقتصادی معین است. زیرا به منافع یک طبقه معین خدمت میکندوآن طبقه کارگردردوران سوسیالیسم است. معهذا خوداین دوران وشرایطی که ایجادمیکند، طبقه کارگررا بتدریج ازموقعیت خودبمثابه طبقه خارج میسازدواین نمیتواندبرمبنای تشریح مارکسیسم ازدولت وضروریات هستی آن به نفی ضرورت این هستی نیانجامد، دیکتاتوری پرولتاریا نشانه مبارزه طبقاتی - چه سیاسی وچه اقتصادی دردوران سوسیالیسم است. یعنی دورانی که طی آن کمونیسم بمثابه

یک فرماسیون تماما پایه ریزی میگردد. همین نکته ساده را تئوریسین های حزبی ما نفهمیده اند و میل چندانی هم ندارند که بفهمند.

آنها مدعیند دولت پرولتاریا "پایه اقتصادی" ندارد! اگر حقیقتا اینطور بود که همه چیز بخیر و خوشی میگذشت و وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا عبارت میشد از سرکوب قهری مخالفان پرولتاریا! اولی حقیقت نه تنها در تاریخ، بلکه در تئوری کذب محض ادعاهای "شبه دمکراتیک" و نئوتروتسکیستی شما را برملا میسازد.

وضعیت "ویژه" دولت پرولتاریا بعنوان خادم طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی، ناشی از وضعیت ویژه خود این طبقه و مبارزه مربوطه است. طبقه کارگر رهبر و نماینده اکثریت اهالی تحت ستم و استثمار و دولت او هم دولت همین اکثریت میباشد. برای اولین مرتبه در تاریخ، تکامل اجتماعی بدرجه ای رشد یافته که این اکثریت جامعه است که میباید دولت خود را علیه اقلیت استثمارگران تشکیل دهد، و در عین حال با وظیفه ایجاد شرایط کامل تحقق نهایی انقلاب اجتماعی و حرکت در این سمت.

پس این دولت از لحاظ فوق دیگر یک دولت عام نیست، نه از این نظر که به منافع اقتصادی معین خدمت نمیکند، بلکه از آن نظر که این دولت نماینده اکثریت در مقابل اقلیت استثمارگر میباشد و در ذات خود هیچ تفاوت دیگری با همه اشکال کهن دولت ندارد و نمیتواند نداشته باشد. اینهم دیکتاتوری و سرکوب ولوازم آنرا دارد. برخلاف توهمات بورژوا ـ دمکراتیک "ح.ک.ا" وجود این دولت هم برای پرولتاریا به جهت مصالح آزادی نبوده، بلکه اینهم قهر متشکل و سازمان یافته یک طبقه معین ـ یعنی پرولتاریا ست. اینهم سیر آتی خود را از تکامل همین طبقه میگیرد. همه این مسائل در پرتو آموزش ناشی از ایده اساسی مارکسیسم نه تنها واضح، بلکه بارها بازگو شده اند. مارکس دقیقا بدین خاطر بود که تذکر داد:

> "بین جامعه سرمایه داری و کمونیستی دوران گذار انقلابی اولی به دومی قرار دارد. منطبق با این دوران، یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد که دولت آن چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریائی نمیتواند باشد." (نقد برنامه گوتا)

ضرورت دولت پرولتری از ضرورت گذار سیاسی و ضرورت گذار سیاسی از ضرورت دوران گذار "اولی به دومی" نتیجه گرفته شده است. این چه چیزی را نشان میدهد؟ "یک دوران گذار سیاسی" منطبق با شرایط گذار تاریخی "اولی به دومی" یعنی یک دوران از "مبارزه طبقاتی"! آموزش مارکس در اینجا هیچ تضادی با سایر آموزشهای وی و انگلس (در منشاء خانواده و...) ندارد، برعکس کاملا نشان

میدهدکه وجودطبقات ومبارزه اجتناب ناپذیرآنها با یکدیگرشرایطی را ایجادمیکند که طبقه کارگربرای پیشبرد"منافع تاریخی خود"،"اقتصادتاریخی خود"بایستی بمنظورپیروزی دراینراه متوسل به دیکتاتوری خاص خودشود. اینکه اقتصادتاریخی ،دوران تاریخی که پرولتاریا نیروی مادی رهبری تشکیل آنست وجودخودطبقه را نیزمنحل ومضمحل میسازد. دراینجا فقط سرنوشت آتی این دولت یعنی این دوران گذارمبارزه طبقاتی را روشن میسازد: نابودی طبقات !! ازاین جهت پرولتاریا طبقه ای منفی است ،همانطورکه دوران گذارد وران"نفی درنفی"جامعه سرمایه داری وکلیه نظامات طبقاتی وتولد یک نظام سراپانوین است. مادررابطه با منفی بودن طبقه کارگرکه آنرا درمتون معاصرهم گاهی به طنزوکنایه "هگلیسم انگلس "میخوانند (ومنجمله "مائوئیستها "با اعلام مفصل اینموضوع بی اعتقادی عمیقشان را به انقلاب اجتماعی بازگومیکنند)جلوترسخن خواهیم گفت. انگلس دراثرمشهورخودآنتی دورینگ مدتها قبل نشان دادکه ارجاع اقتصادبه سیاست وبه طریق اولی به حوزه قهر، یک ایده بورژوائی مبتذل است. اویادآوری کرد:

"اینجا مسئله برسراین است که تشخیص بدهیم سلطه سیاسی درهمه جا اجرای یک ماموریت اجتماعی بوده است وسلطه سیاسی فقط زمانی استمراردائم یافته است که به این ماموریت اجتماعی خودنیزعمل کرده باشد." (آنتی دورینگ)

ولی این هردومورد قهررا ـ منجمله واساسا دیکتاتوری طبقاتی یک دولت راکاملا واضح تشریح میکند ـ قهر،سیاست بیان فشرده اقتصاداست. حتما نویسنده مقاله موردنقدما ازیادنبرده که لنین این عبارت را اتفاقا درتشریح دولت پرولتاریا و سیاست وی بکاربرد. ولی اجازه بدهیدکمی بیشتردررابطه با عبارت انگلس تامل کنیم زیرامفتاح اصلی افشای نظرات سانتریستی حکمت راکه زیرعنوان حمله به کلیشه ها به مارکسیسم حمله ورشده ،بدست میدهد. انگلس سپس ادامه میدهدوبه یک فرمولبندی دررابطه با قهرمیپردازدومیگوید:

"بنابراین روشن است که قهرچه نقشی را درتاریخ دربرابرتکامل اقتصادی بازی میکند. اولامنشاء هرگونه قهرسیاسی ـ(یعنی دولت ازجمله)یک فونکسیون اقتصادی ـ اجتماعی است ولی بهمان مقیاس تشدیدمیشودکه انحلال جوامع اشتراکی اولیه اعضاء جامعه را به تولیدکنندگان خصوصی مبدل میسازدوبدین ترتیب نسبت به صاحبان وظائف مشترک اجتماعی بیشتر

بیگانه میگردد. ثانیا بعد از آنکه قهر سیاسی خود را در برابر جامعه مستقل ساخت و از خدمتگزار به ارباب تبدیل شد، میتواند در دو جهت عمل کند یا اینکه در خدمت وجهت تکامل قانونمند اقتصادی عمل میکند که در این حالت تعارض میان آن دو وجود نخواهد داشت وتکامل اقتصادی تسریع خواهد گشت ویا در جهت معکوس آن عمل میکند که در این صورت صرفنظر از موارد استثنائی قاعدتا مغلوب تکامل اقتصادی خواهد بود."

(آنتی دورینگ- انگلس ۱۷۸)

مشکل بتوان باور کرد که علمای حزبی از این عبارات انگلس که در جاهای دیگر منجمله نامه های مارکس و انگلس درباره ماتریالیسم تاریخی - بارها تکرار گردیده، بی اطلاع باشند. ولی آنها از آنجا که از ابتدا نوآوری ویا "تئوری بافی" مضحک خود را با ردا یده مارکسیسم شروع کردند، نمیتوانند هم به این تشریح روشن از قضیه بپردازند. قهر و دولت در پی فونکسیون معین "اقتصادی - اجتماعی" بروز و ضرورت میبابد. این یعنی در مبارزه طبقاتی. زیرا هما نا مبارزه طبقاتی معطوف ونشات گرفته از منافع بنیادی اقتصادی بوده و در قطعی ترین شکل بوسیله سیاست، زور و دولت امکان تحقق وتامین میبابند. در اینجا سیاست بطور متقابل تاثیر خود را دارد ولی آنطور که انگلس معلوم ساخت در رابطه با "قانونمندی اقتصادی"، زور اجتماعی - طبقاتی یک زور بی هدف نیست. این اعمال قهری در چهارچوب یک سیستم معین وشرایط معین تاریخی است. هر آینه این زور مطابقت با روند تکامل تاریخی جامعه - به مفهوم ماتریالیستی دیالکتیک کلمه - داشته باشد، این روند را تسریع میکند و شدت میبخشد. در غیر اینصورت مانع موقتی تکامل خواهد بود.

اینبار زور کهنه - دولت و روبنای سیاسی قدیمی - جلو تکامل نیروهای مولده را گرفته است ولاجرم باید نابود شود (به مفهوم تاریخی کلمه) و این دوران انقلابی و زور انقلابی را وامیدارد تا خود را بصورت قهر متشکل سروسامان بدهد: دولت کهنه را ساقط و دولت نوینی را بنا دارد.

هر دولتی - در پی اجرای ماموریت اقتصادی - اجتماعی پدید ار میشود و ماموریت دیکتاتوری پرولتاریا هم تنها بایستی بر این مفهوم تشریح گردد. این ماموریت عبارتست از ایجاد شرایط تام انقلاب اجتماعی در طی دوران انتقال ولی ابدا اینطور نیست که پرولتاریا قدرت سیاسی را برای آن کسب میکند که مخالفین خود را سرکوب سازد. این یک "وجه" یا بهتر گفته باشیم یک قسمت از کل واحد وظائف

دیکتاتوری وی است. وظیفه این دیکتاتوری به سرانجام رساندن مبارزه طبقاتی است. یعنی پایان بخشیدن بدان از طریق ایجاد شرایط امحای طبقات وهمچنین امحای هستی خودوی! در اینجا "اکلکتیسین های" حزبی قدرت تفکر دیالکتیکی را از کف میدهند. آنها نمیفهمندکه سرکوب مقاومت ضدانقلاب بورژوازی یک وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا ومصادره وظیفه ای دیگر است. از آنهم بیشتر مسئله امحای شرایط پیدائی این ضدانقلاب است. دوران دیکتاتوری پرولتاریا از این جهت دورانی با ویژگیهای متناقض خویش است زیرا بمثابه دولت نه تنها باید مقاومت استثمارگران وهروضعی که جنبه رجعت طلبانه ـ درملتقای سرمایه داری وکمونیسم، دردوره گذار را سرکوب سازد، بلکه باید به هستی خودهم پایان بخشد. اینکه درطی عمرش تحقق این فونکسیون (=عملکرد، وظیفه) عبارتست از آنکه درهرمرحله این یا آن جنبه را عمده سازد، ابدا ربطی به مسئله نداردوبه شیوه ها ووسائل ومبرمیات خود این دیکتاتوری مربوط است. ولی یک چیزمسلم است: وجوددولت پرولتری ناچار فقط میتواندبرمبنای بورژوائی تعبیرشود! وهمین است که از قضا اغلب نه فقط درک نشده، بلکه هرگزبدان توجه کافی هم مبذول نگردیده است. آنچه را از انگلس بیان کردیم دوباره مرورکنیدوبا این عبارت لنین مقایسه نمائیدکه میگفت:

"کمونیسم درنخستین فازخود، درنخستین پله خودهنوزنمیتواند ازنظر اقتصادی کاملا نضج یافته وکاملا زسنن یا آثار سرمایه داری مبری باشد. از اینجاست این پدیده جالب که درنخستین فاز کمونیسم "افق محدودبورژوائی" باقی میماند. البته حق بورژوائی درمورد تقسیم محصولات مصرف ناگزیرمستلزم دولت بورژوائی نیزهست زیرا حق بدون دستگاهی که بتواند افراد را به رعایت موازین حقوقی مجبورکند، درحکم هیچ است. نتیجه حاصله اینکه دردوران کمونیسم (منظورلنین فاز اول به سوسیالیسم است) نه تنها حق بورژوائی، بلکه دولت بورژوائی هم تامدت معینی باقی میماندمنتها بدون بورژوازی!"

(دولت وانقلاب سم. آ ـ ص ۵۵۲)

این موضوع حتما برای تئوریسینهای حزبی گرانوغیرقابل باوراست: دیکتاتوری پرولتاریا درعین حال به مفهوم بورژوائی کلمه هستی دارد. چه بسا ما را متهم به بازی منطقی وپارادکس سازی میکنندولی این حقیقتی است که لااقل برای دیرباورترین افراد هم امروزه دیگردرتاریخ هم عینیت یافته ومطالعه شده است. زیرا دولت

پرولتاریائی مالکیت خصوصی ابزار تولیدواستثمار فرد از فرد را از میان میبرد ولی هرچقدر هم این امر از نقطه نظر تحول اجتماعی ساده باشد (ساده بطور نسبی یعنی وقتیکه نه تنها سرمایه بزرگ ووسائل تولید عمده ،بلکه مالکیت خصوصی خرده بورژوائی نیز از میان برود ودر مقیاس از بین بردن تقسیم کار اجتماعی هنوز ساده خواهد بود!) وهرچقدر ایجاد برابری صوری سهل الوصول تر باشد به همان اندازه محو "بزرگترین" منشاء نابرابری یعنی آنچه پایه زوال کامل دولت را تشکیل میدهد، تقابل میان کار یدی وفکری دشوار ودیررس ترخواهد بود. دولت درست از اینجا یعنی از حقوق بورژوائی است که سرانجام تداوم میابد. مارکس نوشت :

"با وجود کار برابر وبنا بر این با وجود اشتراک برابر افراد از ذخیره اجتماعی مصرف درحقیقت امریکی از دیگری بیشتر دریافت داشته وغنی ترخواهد شد وهکذا. برای احتراز از این امر بجای اینکه حق برابر باشد باید نابرابر باشد."

(نقد برنامه گوتا)

از اینجاست که حزبی های حکیم ما واقعا گمراه شده اند. آنها بگانه پایه تشریح دولت یعنی مبارزه طبقاتی درهمه عرصه های سیاسی ،فرهنگی ،اقتصادی را که دردوران انتقالی به انقلابات مداوم ومبارزات درکلیه اشکال درمقابل حقوق بورژوائی وبهتر گفته باشیم هم گرایش به رجعت هم مانع تکامل * تماما از خاطر برده اند. این مبارزه علیه دولت خواهد بود.

چرا دولت پرولتاریا بلافاصله پس از اجتماعی شدن مالکیت زوال نمیابد؟ زیرا هنوز شرایط مبارزه طبقاتی باقی است. پرولتاریا هدفی جز محای هرگونه طبقات ونظامات منجمد ندارد. ولی این امر ابدا - همانطورکه از جهت منشاء خود - با تملک وسائل تولید اجرا نمیشود. توزیع نابرابر ناشی از تقسیم نابرابر اجتماعی کار وعمدتا میان کار یدی وفکری بایدریشه کن گردد. برای این شرایط چه باید کرد؟ مارکس گفت :

"درفاز بالائی جامعه کمونیستی پس از آنکه تبعیت اسارت آمیز انسان از تقسیم کار از میان برود، هنگامیکه بهمراه این وضع تقابل بین کار فکری وجسمی نیز از میان برخیزد، هنگامیکه کار دیگر تنها وسیله زندگی نبوده ،بلکه خود به نخستین نیاز زندگی مبدل شود، هنگامیکه بهمراه تکامل همه جانبه افراد نیروهای

* - ر.ک به انگلس - آنتی دورینگ .

مولده نیزرشدیا بدوکلیه سرچشمه های ثروت اجتماعی سیل‌آسا
بجریان افتد. تنها آن هنگام میتوان برافق محدودحقوق بورژ-
وائی ازهرجهت فائق آمدوجامعه میتواندبرپرچم خودبنویسد:
"ازهرکس طبق استعدادش وبهرکس طبق نیازش."

این چه نوع منبعی ازنابسرابری است ؟

"منبعی که فقط با انتقال وسائل تولیدبه مالکیت اجتماعی
وفقط با خلع یدسرمایه داران نمیتوان آنرا دفعتا برانداخت"

نمیتوان این منبع راودرنتیجه دولت پرولتاریائی را دفعتا برانداخت. این پرو-
سه ای بمراتب طولانی تراست وطولانی بودن آنهم ریشه درقرنهای متمادی جامعه
طبقاتی وتقسیم کارموجوددرآن دارد. پس تا آنزمان وبهمان میزان، درهمان حدود
واندازه ای که این تقسیم روبه انهدام میرود - هرشخص فکوری هم میداندکه این
تقسیم فقط میتواندروبه زوال رودونه آنکه ناگهان محوگردد- حقوق بورژوائی ودو-
لت نیزروبه زوال میروند. درتمام این دوران ازهرعامل خارجی هم که صرف نظر
کنیم یعنی دربهترین حالت که اتحادجماهیرشوروی بین المللی بوجودآمده و
عظیم ترین نیروهای مولده متمرکزومتحدشده باشند، حتی دراین حالت هم مبارزه
طبقاتی درکلیه جبهه ها میان پرولتاریا وحقوق بورژوائی این آخرین پناهگاه
رجعت بورژوازی بدون خودبورژوازی !! ادامه خواهدداشت. دولت پرولتاریا هم
ناگزیرضرورت خودرا برای کنترل این حقوق ازسوئی ونگاهبانی مالکیت اجتماعی
- بایدبخاطرداشت که انگلس چگونه ثابت کردازتوزیع نابرابرناگزیرسرمایه پدید-
ار خواهدشد- ودرعین حال ازمیان بردن شرایط هستی خود حفظ میکند.

"دولت روبه زوال میرودزیرا دیگرسرمایه داروجودندارد، طبقه
وجودندارد ولذا نمیتوان هیچ طبقه ای را سرکوب نمود. ولی
هنوز کاملا زوال نیافته است زیراحراست "حقوق بورژوائی"
که تضمین کننده نابرابری واقعی است باقی میماند. برای
زوال کامل دولت، کمونیسم کامل لازم است." (لنین)

دربحث ما هیچ گونه پارادکسی وجودندارد. دولت پرولتاریا هم دولت مبارزه طبقه
پرولتاریاست. قهرمتشکل اوست. "فونکسیون" مطلوب "اقتصادی - اجتماعی"
این طبقه معین را محقق میسازد. این فونکسیون بطورعمده ازچه چیزی عبارت می -
شود؟ تحلیل "حزبی" وتئوری مربوط بدان ساکت است !! آنها میگویندکه پرولتاریا
که سیستم خاص تاریخی که درآن "طبقه حاکم اقتصادی" باشد، را نمایندگی

نمیکند ،پس دیکتاتوری پرولتاریا از اقتصاد استنتاج نمیشود ! (این پایه ای برای همان نقد تروتسکیستی معروف است که ساختمان سوسیالیسم در یک کشور در تحت دیکتاتوری پرولتاریا در رهبری استالین هم حرف پوچی بیش نیست !) ولی این درست بدان معناست که کمونیستها بگویند مبارزه طبقاتی برمنافع معین استوار نمیباشد ! این رویزیونیستهای تازه پا تقریبا به صراحت همین را میگویند : وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا فقط سرکوب و " سیاست " است . این دیکتاتوری هیچ ما به ازای مادی ووظیفه ناشی از آن ندارد ،حال آنکه این دیکتاتوری آخرین دولت تاریخ وظیفه دارد پایه اقتصادی نابودی دولت را حراست کند و انبساط بخشد یعنی آنچیزی را که بنا به همه ضروریات وظیفه ورسالت تاریخی پرولتاریاست ! و بدین ترتیب به جامعه امکان دهد خودوی را از میان بردارد . لنین کاملا تجدید نظر طلبان وافراد مشابه حکمت را در نظر داشت ،وقتی گفت :

"دیکتاتوری پرولتاریا ... تنها وحتی بطور عمده اعمال قهر نسبت به استثمارگران نیست . پایه اقتصادی این اعمال قهر ووثیقه قابلیت حیات وکامیابی آن عبارت از اینست که پرولتاریا نسبت به سرمایه داری ،طراز عالیتری از سازمان اجتماعی کار را عرضه میدارد وعملی میسازد . کنه مطلب در این است . سرچشمه نیرو ووثیقه پیروزی ناگزیر وکامل کمونیسم در این است . " (ابتکار عظیم - م . آ - ص ۶۹۵)

معترضه به ما خواهند گفت : ولی در این میان طبقات کجا هستند اگر دولت نماینده مبارزه یک طبقه وسیادت او علیه دیگری است ؟! اگر شما مالکیت را از میان میبرید - کاری که چندان ومطلقا چندان پس از تصرف قدرت سیاسی دشوار نیست - پس آن طبقات کجا هستند ؟

محو کامل طبقات یعنی محو شرایط ظهور طبقات و

" واضح است که برای محو کامل طبقات باید نه تنها استثمارگران یعنی ملاکین وسرمایه داران را سرنگون ساخت ونه تنها مالکیت آنها را لغو نمود ،بلکه باید هرگونه مالکیت خصوصی بر وسائل تولید را نیز ملغی ساخت وهم فرق بین شهر و ده وهم فرق بین افراد متعلق به کار جسمی وافراد متعلق به کار فکری را از بین برد . "

سپس پرولتاریا تا محو این تقابل وتضادها باید از قدرت سیاسی خود استفاده کند ،

یعنی آنرا با کمال قدرت درمبارزه طبقاتی بکاربرد. دیکتاتوری پرولتاریا تا وقتی طبقات "محوکامل "نشده اند، ضرورتا وجودخواهدداشت ،زیرا مبارزه طبقاتی ادامه دارد! پـــس :

" دیکتاتوری پرولتاریا نیزدورانی ازمبارزه طبقاتی است که مادامکه طبقات محونشده اند، جنبه ناگزیرداردوشکلهای خود راعوض میکندوپس ازبرانداختن سرمایه درآغازجنبه فوق ـ العاده شدیدوخودویژه ای بخودمیگیرد. پرولتاریا پس ازتصرف قدرت سیاسی مبارزه طبقاتی راقطع نمیکند، بلکه آنرا تا زمان محوکامل طبقات ادامه میدهدولی البته درشرایط دیگر وبه شکل وباوسائل دیگـــــر."

لنین همچون یک متفکرپرولتری وبدانسان که بودهرگـــز به فکرش هم خطورنمیکند که دیکتاتوری پرولتاریا را صرفا با اقتصادیا سیاست توضیح دهد. او همانطورکه تاریخ وتئوری نشان داده اندفقط به مبارزه طبقاتی به مفهوم عام کلمه اتکا دارد. او بسیاق آن لیبرال متعارفی نمیگوید، دولت پرولتاریا اول دولتی منتج ازسیاست وبعـــد اقتصاداست (آنطورکه حکمت مدعی است !)حکمت مینویســـد :

" دولت پرولتری دردوره انقلابی نیزیک دولت موقت انقلابی است وبا "دولت متعارف "حاصل ازانقلاب (اگراطلاق چنین عبارتی به دیکتاتوری ثبات یافته پرولتاریا اصولی باشد) از جهات بسیاری متفاوت اســـت."

(بسوی سوسیالیسم ۲ص ۱۸ـ ۱۷)

"اگراطلاق چنین عبارتی به دیکتاتوری پرولتاریا ثبات یافته پرولتاریا اصولـــی باشد"!؟ نه فقط درموردديکتاتوری پرولتاریا بطورکلی بلکه درهیچ موردی چنین اطلاقی جنبه اصولی ندارد! لنین درهمه حالات ازاشکال ،وسائل وشرائط دیگـــر مبارزه طبقاتی حرف میزندوایده اساسی مارکسیسم راپیرامون آنکه هردولـــــت ابزارسیادت طبقه معین درمبارزه طبقاتی است ،کاملابنحودقیق بکارمیبرد. ولی کسانیکه نمیتوانندرکی بجزدرک التقاطی ازمبارزه طبقاتی داشته باشند (ویـــا درکی یکجانبه)دولت پرولتاریائی راازنظرسیاسی واقتصادی (یا هرچیزدیگری) تقسیم میکنند، از قبل شیوه استدلال آنها به سمت یک استنتاج "مطلوب "هدف گیری نموده وآن اینکه گویا پس ازیک دوره سیاسی ،دیکتاتوری پرولتاریا به یـــک دولت متعارفی اقتصادی تبدیل میشودواز آنجاکه پرولتاریا هم نماینده هیچ نـــوع

حاکمیت "طبقاتی اقتصادی" نیست ،پس دولت به یکارگان متعارفی اقتصادی - وحتما هم به یک "ترمیدوریسم" مرادف با آن - تنزل میکند. آنها مدعی اندکه کلیشه پردازنیستندولی بدبختانه همان تقسیم بندی را بنام مارکسیسم معرفی میکنندکه سالها منشویکها وتروتسکی مروج آن بودندکه وقتی دولت پرولتاریا به مرحله سازندگی وساختمان مثبت کمونیستی پای بگذاردناگزیربه یکدولت متعارفی تنزل خواهدکردویک دولتمتعارفی هم همان دولت سرمایه داری بیشتر نیست !شما کلیشه پردازید !ولی البته نه ازمارکسیسم !!ازپورتونیسم !

حال آنکه دیکتاتوری پرولتاریا فقط نشانه سیادت پرولتاریا درمبارزه طبقاتی بوده وتنها با تداوم بلاانقطاع وهمه جانبه مبارزه طبقاتی میتواندسیرطبیعی - تاریخی خودرا طی کند. دولت پرولتری درایام جنگ داخلی یک "دولتموقت انقلابی" ، آنطورکه شما میل دارید آنرا متصف یا ازآثارتروتسکیستی اقتباس کنید ،نبود ،بلکه دیکتاتوری پرولتاریا دریکنقطه معین وآنهم نقطه ولادتش بود. همین دیکتاتوری، همین سیادت بودکه ادامه یافت ودردوران بعدی نیزدراشکال دیگر ،وسائل دیگر ودرشرایط دیگرا عمال گردید. دیکتاتوری پرولتاریا درفاصله ۲۳- ۱۹۱۷ یکدولت نامتعارفی نبود ،بلکه تماما دولتی متعارفی بود. یکدولت موقتی نبود ،یک دولت متعلق به یک دوران طولانی ازمبارزه طبقاتی بود. دورانی که با انواع واقسام مبارزات پرولتاریا علیه بورژوازی ودرراه احای کامل طبقات آکنده است. جالب آن استکه هرگزوهیچ جا (بجزآثارتروتسکیستی ،نگاه کنیدبه ماهیت دولت درشوروی - تروتسکی)مارکسیستها ودرراس آنها لنین به چنین ابرازات منشویکی - تروتسکیستی ذرهای ارزش قائل نبوده ومخصوصا از "تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا "که درانقلاب ۱۹۱۷ "بدنیا آمد" ،سخن میگفتند. مسلم است که دربدوکاریعنی هنگام تصرف قدرت سیاسی با درهم خردکردن ماشین دولتی سرمایه ،مقاومت مرتجعین اساسا دراشکال نظامی خودبروزمیکندودرهم شکستن این مقاومت عمدتا بوسیله قهر وغلبه صورت میگیرد. ولی سیادت طبقاتی ودرهم شکستن مخالفان ودشمنان بخاطر تامین منافع خاص طبقاتی است. درهمه جا چنین بوده ودرموردپرولتاریا هم چنین است. جامعه سرمایه داری طبقهای را خلق کرده که وظیفه دارد نه تنها این جامعه را منهدم سازد ،بلکه اساسا به دوره طولانی تاریخ طبقاتی پایان دهد. این طبقه پرولتاریاست وفقط این طبقه بنا به وضعیت عینی خویش وبنا به لوازم وشرایطی که نظام سرمایه داری درجریان توسعه خودفراهم ساخته ،میتواندبطورقطع رهبر توده ها بوده ونه تنها واژگونی سیاسی بورژوازی ،بلکه انهدام طبقات وایجاد اقتصاد

نویسن سوسیالیستی را هدایت کنند .

"فقط طبقه معین یعنی کارگران شهری وبطورکلی کارگران کارخانه ها ،کارگران صنعتی قادرست تمام توده زحمتکش واستثمارشوندگان را درمبارزه برای بزیرافکندن یوغ سرمایه درجریان خوداین بزیرافکندن ،درمبارزه بخاطرحفظ وتحکیم وپیروزی درامراستقرارنظام اجتماعی نوین یعنی سوسیالیسم ودرسراسرمبارزه درراه محوکامل طبقات رهبری نماید ."

(م .آ- ص ۶۹۶)

پس انقلاب سیاسی پرولتاریا هم مطابق هرانقلاب دیگری درتاریخ نوعی ازمالکیت را دربرابردیگری قرارمیدهد .واین انقلاب سیاسی همان استقراردیکتاتوری پرولتاریاست .

"دورانهای انقلابی یعنی دورانهای انقلابات وتمام انقلابها تا کنون انقلابهائی بوده اندبرای حراست ازیک نوع مالکیت درمقابل نوع دیگرازمالکیت .اینها نمیتوانندبدون تجاوزبه یکی ازدیگری حراست کنند . "

درحقیقت مسئله تمام انقلابهای به اصطلاح سیاسی ،ازاولین آنها تا آخرینشان حراست ازیک نوع مالکیت بوسیله مصادره - که غصب هم گفته میشود- درمقابل نوع دیگری ازمالکیت است .انقلاب پرولتری هم ازاین قاعده استثناء نمیپذیرد. علمیت مارکسیسم ثابت نمود :

"پرولتاریا ازسیادت سیاسی خودبرای آن استفاده خواهدنمود که قدم به قدم تمام سرمایه را ازچنگ بورژوازی بیرون بکشد ،کلیه آلات تولیدرا دردست دولت ،یعنی پرولتاریاکه بصورت طبقه حاکمه متشکل شده است ،متمرکزسازدوباسرعتی هرچه تمامتربر حجم نیروهای مولده بیفزاید . (مانیفست کمونیست)

انقلاب سیاسی وسیادت ناشی ازآن برای پرولتاریا فقط به مفهوم فوق نزدمار - کسیستها -ودرعمل - معنی داشته است .اگرگفته میشودپرولتاریا هم با تصرف قدرت به مبارزه طبقاتی پایان نبخشیده ،بلکه آنرا ادامه میدهدنیزبه همین معنی است. پرولتاریادرایامی که انقلاب را ،تصرف قدرت سیاسی را انجام میدهد ،"دولت موقت" بنا نمیکند ،همانطورکه بعدا هم دولت "نامتعارفی موقتی" کذائی را به "متعارفی اقتصادی "تبدیل نمیکند .کمونیستها لیبرال نبوده وآشکارا اعلام میکنند

دولت آنها نماینده ونتیجه سیادت پرولتاریا درمبارزه طبقاتی است وبرحسب اشکال وزمینه ها ومراحل این مبارزه وجودخواهدداشت وبه حیات خود ادامه خواهدداد.
فقط یک لیبرال ممکن بودبه پرولتاریا توصیه کندکه دولت مبارزه طبقاتی را به دولت اقتصادی یا "متعارفی" به اصطلاح بسوی سوسیالیسم شماره ۲ تبدیل کند.
اکنون دراین رابطه به مطلب دیگری بپردازیم .مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی همانطورکه نمیتواندقبل ازانقلاب پرولتری امری یکجانبه باشد،پس از پیروزی نیزفقط میتواندچون یک کلیت بهم پیوسته استمراروهستی داشته باشد.
دولت پرولتاریا هم تجلی همین مبارزه است .پرولتاریا با اولین قدم با اجتماعی نمودن مالکیت سرمایه داری وسپس تولیدخرد،مبارزه طبقاتی را پیش رانده وخود دولت را دچاردگرگونی ،ازلحاظ هستی تاریخی اش میسازد.هرقدم بجلوقدمی بسوی نابودی دولت است،چراکه سیادت پرولتاریا بمنظورتامین منافع تاریخی این طبقه ضرورت مییابد وخوداین منافع وقتی واقعا تامین میشوندکه دیگرپرولتاریائی وجودنخواهدداشت .دوران سوسیالیسم تنها با چنین دیالکتیکی میتواندبدرستی فهمیده شود :پرولتاریاکه برضدبورژوازی وهرگونه نظام وآثارطبقاتی قدعلم کرده ، شکل ویژه ای ازدولت را یعنی دولت "شورائی"، دمکراتیک ترین شکل حکومت را بوجودمیاوردومیلیونها توده را مستقیما درمبارزه درراه کمونیسم علیه نظامات کهنه دخیل وحاضرمیسازد.پرولتاریا بروکراسی را با ازمیان بردن تقسیم وظیفه دولتی به شیوه بورژوائی بی اعتبارمینمایدوامرهدایت تصمیم گیری واجرای اموررا به مسئله عادی زندگی توده ها تبدیل میکند.انتخاب کنندگان درهرلحظه لازم ببینند،منتخب خودرا معزول مینمایند.تسلیح توده ها نیزهمین نقش را درمقابل ارتش بورژوازی دارد.پرولتاریا به چه سبب چنین دمکراتیسم اوج یابنده ای را بوجودمیآورد.زیرا در این وفقط دراین شرایط برایش مقدورخواهدبودبه بهترین نحونیروهای گوناگونش را دررا ه محوکامل طبقات وآثارآنها پیش ببرد.دمکراسی شکل دولت است واگر پرولتاریا آن را به عالیترین نقطه ممکنه برای استثمارشوندگان انکشاف میدهد،بخاطر نابودکردن دمکراسی میباشد.بدینسان آن هستی نفی کننده ای که جامعه سرمایه داری به پرولتاریا میبخشد،درشرایط گذاربه نظام عالیترازنظام سرمایه داری،دودوران سوسیالیسم اورا یک نفی نافی کننده دائمی یعنی یک انقلابی مداوم ساخته که چنین موجودیتی برای دولتش هم معنادارد.انقلابات گوناگون ومستمری که دائما دولت را دگرگون ساخته وسرانجام محومینمایند،آن "هگلیسم مستتری "که به انگلس منسوب میکردندازبدفهمی چنین مطلبی واز"ایمان خرافی "به نیروی دولتی که نزدخرده بورژوا

جنبه عادت را یافته ونزدروشنفکربورژوا جنبه تئوری را نشات میگیرد.
سرنوشت دولت پرولتاریا با سرنوشت پرولتاریا همبستگی مطلق دارد. سرنوشت پرولتاریا آن نیست که همچون طبقه ای رشدکندیعنی به هستی خودتداوم بخشد. این هستی سرمایه داری وریشه های آن است. پرولتاریا به این هستی حمله ور میشود، آنرا نابودمیکندوشرایط بروزش را ازبین میبردوبدینوسیله هم خودش وهم دولتش را درطی پروسه ای که مذکورافتادازعرصه تاریخ خارج میسازد، زیرا قدم به قدم آخرین منشا ستمگری وبهره کشی، آخرین جایگاههای بقای امکانات رجعت را فتح ومحومیسازد. ولی وقتی همه اینها محوشده باشند، خودپرولتاریا هم محوشده و جامعه کمونیستی کاملی پدیدارشده است.
تا آنزمان، تا آن حدودودرآن زمینه ای که دولت پرولتاریائی هنوز ضرورت ناگزیر دارد یعنی برمبنای وجودمبارزه طبقاتی باید باقی بماند (واین مبنا درسطح ملی سرانجام حقوق بورژوائی وتقسیم کاراجتماعی ودرسطح بین المللی وجودسرمایه داری وامپریالیسم است) مثل هردولت دیگری یک فونکسیونر "اقتصادی ـ اجتماعی" است.
ما دراینجا بطرزآشکاری پی بردیم که چرا دیکتاتوری پرولتاریا اولافقط میتواند درپیروسه ای زوال یابدوثانیا چرا نمیتواند دریک کشوربه تنهائی نابودشود. اولی طرزتلقی آنارشیست ازدولت راکه معتقداست دولت فقط میتواند درعرض یک امروزتا فردا برچیده ونابودشود، کاملا بی پایه میسازدودومی نشان میدهدکه چرا با وجودآنکه پیروزی وساختمان سوسیالیسم دریک کشورممکن وعملی است، اما استقرارکمونیسم امکانپذیرنیست. چراکه کمونیسم نتیجه عالیترین سازمان کارومحوهرگونه شرایط احیای طبقاتی است. این میسرنمیشودمگرآنکه عالیترین سازمان وتکامل نیروهای مولده وسیستم اقتصادی ـ جهانی واحدی پدیدارشود. "کمونیسم ملی" یعنی کمونیسم دریک کشوریا پیروزی نهائی دریک کشوربه تنهائی امری غیرممکن است و در شرایط جهانی سرمایه داری یک اتوپی بیش نخواهدبود. اتوپی ای که با استمرار هستی کالا، آن چیزی که بلاتردیددرنتیجه رشدخودواثبات مداوم وضعیتش سرمایه را میزاید، کمونیسم را امکانپذیرمیشمارد، اتوپی ای ارتجاعی است وبرهیچ حقیقتی استوارنیست. کمونیسم فقط میتواند درهیئت یک نظام بین المللی یا جهانی ظاهر شودوتا ظهوروپیدایش این اوضاع حتی هنگامیکه اتحاداوطلبانه جهانی پرولتری پس ازسقوط امپریالیسم وسرمایه داری پدیدارشود، دولت پرولتاریا درهیئت دولت جهانی پرولتاریا خواهدبود. درهمه این شرایط دولت موجودی واحد، آلت

سیادت پرولتاریا درمبارزه طبقاتی ودرعین حال یک موضوع مبارزه طبقاتی خواهد بود. ما حق نداریم پرولتاریا را به هیچ وجه نسبت به مقدرات تاریخی انقلابش گمراه سازیم وهیچ گمراهی ای از این عظیم تروجودنداردکه ازپرولتاریا خواسته شوددولت مبارزه طبقاتی را به طرز "معقولی "متعارفی سازدوبه یک ارگان اقتصادی (برخاسته از اقتصاد فی نفسه !)مبدل نماید. ما باید پرولتاریا را با روح آگاهی به این مبارزه در همه مراحلش ببار آوریم واین ایده لیبرالی را که گویا "اقتصاد" از "مبارزه طبقاتی" پیشی میگیردوناً متعارف، متعارفی میشود، یعنی روح پیمالی امرپرولتاریا وتسلیم او به خروشچف ها وتنگ شیائوپینگ ها را رواج میدهد، افشا سازیم. کسیکه دولت پرولتاریا را بدون مبارزه طبقاتی - یا همراه با فازی بدون مبارزه طبقاتی - ارزیابی میکندوحتی تئوریک آنرا تقسیم بندی میکند، بقول لنین یک لیبرال بیش نیست. اپورتونیسم فقط آن نیست که درجامعه سرمایه داری مبارزه طبقاتی را تا قبول دیکتاتوری پرولتاریا نمیکشاند، اپورتونیسم که تمایل وجریان بورژوازیست درمقابل پرولتاریا، درشرایط دیکتاتوری پرولتاریا خواستار قطع یا عدم مبارزه طبقاتی میباشد به عبارت دیگر اگردرجامعه سرمایه داری از تحقق این دیکتاتوری جلومیگیرددردوره گذار خواستار بازگشت به عقب ورجعت یعنی ممنوع ساختن وانقطاع مبارزه پرولتاریا در راه انقلاب اجتماعی است. انقلاب اجتماعی یک پروسه طولانی ازمبارزه طبقاتی است، دیکتاتوری پرولتاریا یک شرط اساسی ونقطه آغاز این پروسه میباشد. معنای این مبارزه نفی جامعه سرمایه داری وطبقاتی میباشد. بی سبب نبودکه لنین با دقت تمام نوشت :

> "اپورتونیسم بخصوص دایره قبول مبارزه طبقاتی را بنکته عمده یعنی بدوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم، بدوران سرنگونی ومحوکامل بورژوازی نمی رساند. درواقع این دوران بطورناگزیر، دوران مبارزه طبقاتی بی نهایت شدیدوشکلهای بی نهایت متحد این مبارزه است ولذا دولت این دوران هم ناگزیربایددولت دمکراتیک به شکل نوین (برای پرولتارها وبطورکلی برای تهیدستان) ودیکتاتوری بشکل نوین (علیه بورژوازی) باشد."
>
> (دولت وانقلاب - لنین)

دولت پرولتاریا نه درابتدا یک دولت "نامتعارفی "ونه بعدا یک دولت "متعارفی" خواهدبودکه گویا بنا به اعتقاد لیبرال منشانه حکمت دیگر "ازمبارزه طبقاتی وسیاست استنتاج نشده"، بلکه از "اقتصاد" برمیخیزد! بی سبب نیست که هیچ ایده روشن و

استواری درکلیه مقالات "حزب کمونیست "درباره دولت وجودنداردودرعوض آنچه هست التقاط میان اشکال دولت ومضمون دولت واز این قبیل میباشد. اپورتو - نیسم دراینجا تئوریزه شده است .

ایده های بسوی سوسیالیسم ۲ نه تنها قادربه فهم وتشریح پایه اقتصادی دولت پرو- لتاریائی نیست ،نه تنها نمیتواندبفهمدکه دولت پرولتاریا هم ابزارسیادت طبقه ویک فونکسیونر "اقتصادی - اجتماعی "است ،بلکه با بی پایه نمودن این دولت ازهمان بدوپیدایش ،یعنی با اعلام آنکه این دولت هم پایه ویژه اقتصادی خود را ندارد، اولامعتقداست که دولت پرولتاریائی موجودواحدی با وظیفه واحدی درشرا- یط گوناگون نبوده وثانیا گویا دولت پرولتری درفاصله هستی نامتعارفی کذائی خودبرای همیشه نابودمیشودونه آنکه طی پروسه ای واقعی ازمیان میرود. این ما را به یادعبارت خرده بورژوائی میاندازدکه خواستارنابودی دولت درعرض یک شب ونه زوال آن هستند. ولی البته حکیم حزبی آموزش مارکسیسم را درنهایت حیرت به آنارشیستها منسوب میداردکه :

"نخستین اقدامی که دولت واقعا بعنوان نماینده تمام جامعه به آن دست میزند- یعنی ضبط وسائل تولیدبه نام جامعه- درعین حال آخرین اقدام مستقل وی بعنوان دولت است. در آن هنگام دیگردخالت قدرت دولتی درشئون مختلف مناسبا- ت اجتماعی یکی پس ازدیگری زائدشده وبخودی خودبخواب میرود. جای حکومت برافراد اداره امورا شیا ورهبری جریان تولیدمیگیرد. دولت "ملغی "نمیشود ،بلکه زوال مییابد. بر اساس همین هم باید جمله مربوط به "دولت آزادخلقی "راکه زمانی ازلحاظ تبلیغاتی حق حیات داشت ولی درماهیت فاقدپایه علمی بود، ارزیابی کرد. مطالبه به اصطلاح آنار- شیستها راهم درباب اینکه دولت درظرف یکامروزتافردا ملغی گردد، باید برروی همین اساس ارزیابی کرد. "

(آنتی دورینگ - انگلس)

آنارشیسم خواستارالغاء دولت در"ظرف یکامروزتافردا "است .مارکسیسم بر آنست که بنا به همه احوال "دولت ملغی نمیشود ،بلکه زوال مییابد". آقای حکمت دراین میان ناگهان ابراز میدارد، آنارشیستها هم خواستار "زوال دولت" هستند! هرکس که اندکی با مارکسیسم آشنائی داشته باشد اینرا هم باید فهمیده

باشدکه خواست زوال دولت بمثابه انقلاب پرولتری (یعنی دوران انقلابی پرو ـ لتاریائی) ایده عمده ای درمبانی مارکسیستی است .ولی شایدآقای حکمت گمان میکنددیگردردنیا هیچ کمونیستی باقی نمانده که درست آموزش مارکسیسم را به آنارشیسم منسوب می دارد!

واقعا بسیارکهنه وبسیارمضحک است !ولی وقتی بخواهندحقیقت درموردد ولت پرولتاریائی راانکارکنند،راهی ندارندبجزآنکه آنارشیسم را به مقام مارکسیسم ارتقاء دهندوبه نام آنارشیسم به آن حمله ورشوند!اگرکسی عوامفریب نباشد،پس بچه علت دیگری این"جابجائی " کوچک راانجام داده است .جابجائی که بر مبنای آن مارکسیسم رانقدمیکنند!واقعا یک کارگرآگاه فقط میتواندبا پوزخندبه مسئله برخوردکندوبگوید:"چقدرکهنه !وچقدرمضحک استتارشده" !

اما چرا ناگهان درهنگام بحث ازدیکتاتوری پرولتاریا لازم آمده باکونین با انگلس "جابجا"شود؟این نمونه ارجاع ازحوزه اقتصادبه سیاست است .بزعم حکمت و متفکرانی که چون اونه به مونیسم ،بلکه به دوآلیسم درماتریالیسم تاریخی اعتقاد دارند،نقش تعیین کننده رادرنظام اقتصادی ،دولت ایفا میکند .آن درک عامیانه ـ ای که نقطه مقابل مارکسیسم "غیرمتعارفی "بوده وبه مارکسیسم منسوب میگردد،یک نقطه عزیمت اپورتونیستی ونقطه قرینه آنهم ،که نیمی دیگرازدوآلیسم حکیمانه حزبی راتشکیل میدهد،یک نقطه نظردورینگی مبنی برآنست که :

"ماده اول : کارتولید میکند ،
ماده دوم : قهرتقسیم میکند."
(آنتی دورینگ ـ انگلس)

یکبار دررابطه با دولت ،اقتصادجای اول رااحرازمیکندوبار دیگرنزدبسوی سوسیا ـ لیسم ۲ سیاست (قهر) همین مقام رابه اشغال درمیاوردولی درهرحال رابطه اساسی ودیالکتیکی میان ایندو،آنچه انگلس به صراحت وضیاء کامل بیان میدا ـ رد،یعنی مبارزه طبقاتی کنارگذاشته میشود .ازنظرآنارشیسم ،وهرایده مشابه خرده ـ بورژوائی دررابطه میان اقتصادوسیاست ،زیربنا وروبنا نقش عمده وتعیین کننده رادومی ایفا میکند .پس تولیدوتوزیع اجتماعی نیست که منشاءسیاست وغیره است بلکه برعکس سیاست منشاء بوده وطبقات مخلوقات توزیع ناشی ازقهرند.

"اگراوضاع سیاسی "علت تعیین کننده موقع اقتصادی است"
پس بورژوازی مدرن نمی بایست درمبارزه علیه فئودالیسم
رشدوتکامل مییافت ،بلکه بایدفرزندنازپرورده ای میبودکه

فئودالیسم آنرا برای خودش خلق کرده است .ولی همه
میدانندکه عکس این اتفاق افتاده است ." (آنتی دورینگ)

ازنقطه نظرخرده بورژوا - آنارشیستی،دولت‌مولدطبقات است !دولت موجدتوزیع وتوزیع موجدتمایزطبقاتی میباشد (توزیع درمعنای عام کلمه موردنظراست) (رجوع کنیدبه گروندریسه)پس حذف دولت درعرض یک امروزتافردا بمعنای حذف‌طبقات درنزدآنارشیسم میباشد .آنارشیسم بجای تضادهای عینی طبقاتی به نتیجه این تضادها بمثابه منشاء آنها مینگرد . بنابراین نمیتواندهم درک‌خرده بورژوائی خودازدولت - منجمله دولت پرولتاریائی - را با درک طبقاتی جایگزین سازد . ازنظراوتنها محودولت درفاصله یک شب قادراست زمینه امحای طبقات را فراهم سازدوچنین چیزی راممکن میشمارد .ازنظرمارکسیسم تنها برزمینه محوکامل طبقات دولت ازبین میرود .ازنظراول دولت‌ناگهان بایدبرچیده ونابودگردد .ازنظردومی دولت بایدزوال یابد ،زیراسرانجام حقوق بورژوائی را با هیچ تمایل ولونتاریستی با هیچ دستوروقراری نمیتوان ازبین بردمگربراساس تکامل همه جانبه جهانی نیروهای مولده واتحادآنها دراقتصادبین المللی واحدوتامین رشدهمه جانبه افراد جامعه بطوریکه " آدمی که نیم‌ساعت تمام بعنوان معمارهنموددادهاست ،مدتی نیزگاری را بکشدتااینکه مجددافعالیت اوبعنوان معمارموردا ستفاده قرارگیرد". سازماندهی تولیداجتماعی بمعنای کامل کلمه فقط میتواندامربین المللی پرولتاریا باشدوهرکس میداندبدون چنین سازماندهی ،بدون قرارگرفتن تمامی امکانات اصلی وعمده اقتصادی نمیتوان گامی درمحوکامل طبقات (به عبارت‌منقول ازلنین دوباره نگاه کنید)بردارد .این حتی صرفنظرازتهدیدسرمایه (که بایستی بمعنای مبارزه طبقاتی پرولتاریادرعرصه بین المللی اینهم‌منظورشود)است ،یعنی حتی اگرسرمایه داری درهمه جهان سقوط کندتامدتها دیکتاتوری پرولتاریاضرورت خود راحفظ خواهدکردزیرا هنوز"کمونیسم خالص " پایه ریزی نشده وامکان واگردبر مبنای وجودکالا"برابری ووجودحقوق بورژوائی باقی خواهدبود .دولت دراین اوضاع هم فقط میتواندزوال یابدونه آنکه ملغی شود !اقتصادسیاسی خرده بورژوا - آنارشیستی به این نکته ابدا توجه ندارد .اوبسادگی استدلال میکندکه اگرپرولتاریا یک طبقه حاکم اقتصادی نمیتواندباشد ،پس منافع اقتصادی هم‌ندارد که ازآنها هم‌حراست نماید .بنابراین بحث پیرامون مبارزه طبقاتی پس ازسیادت پرولتاریا پوچ است .سیاست راحذف کنید ،اقتصادخودبخودسوسیالیستی میشود .

این دیدگاه خرده بورژوا - آنارشیستی فقط درظاهرخودجنبه "رادیکالی "نشان

میدهدودرباطن خودخرافات‌دیگری پیرامون دولت راکه مرادف "صلح‌طبقاتی" است ،اشاعه میدهد !کمون ،چهره آنارشیستها راکه حتی با مصادره بانک فرانسه و قاطعیت نسبت به ورسای وتشکیل ارگانهای دولتی نوین مخالفت میکردند،به خوبی رسوانمود. ما امروزدرپرتوتاریخ واقعی قادریم‌معنای واقعی آنارشی در قبال دولت رانشان دهیم .اجتناب ازدیکتاتوری پرولتاریا ،اجتناب ازمبارزه طبقاتی تا به آخرومقابله با پرولتاریای کمونیست وانقلاب اجتماعی !واگذاری سیرجریانات اقتصادی به "امورطبیعی شان "همان واگذاری به سرمایه است. پرولتاریا بدون دولت ،بدون دیکتاتوری خودقادربه پیشبردانقلاب اجتماعی نیست .خواست انهدام یک‌شبه دولت ،خواست حفظ دولت‌میباشد .نظریه تطور خودبخودی (که مدتها توسط جناح راست حزب بلشویک درموردجذب خودبخودی دهات ودهقانان به سوسیالیسم ترویج‌میشد)نیزازهمین جا سرچشمه میگیرد .طبق آن نهایتا وظیفه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا ،همان "حکومت‌موقت انقلابی" است که تحت یک شرایط معین نه به مثابه قهرمتشکل‌یک طبقه ،بلکه بمثابه قهر جامعه طبقاتی درمقابل دولت (توزیع)ظاهرمیشود .خواننده ما میتواندریشه های عمیق تراین ایده راحتی دربرنامه ح.ک.ا هم بیابد* ،آنجاکه به‌لیبرال منشانه ترین وجه ممکنه "دیکتاتوری "درکشورتحت سلطه با "دمکراسی "درمتروپل مقابله شده است وبنا به متون گوناگون ح.ک.ا "تولیدمافوق سود"به‌وجوداین "دیکتاتوری "! درکشورتحت سلطه منسوب میگردد .ارجاع ازحوزه اقتصادبه سیاست و تعیین زیربنای اقتصادی بوسیله روبنای سیاسی .ولی ما همه اینها را با تفصیل کافی درجای دیگری بررسی کرده‌ایم .ریشه های تفکربورژوائی درباره دولت‌در "ح.ک.ا" بسیارعمیق وجدی اندوحکمت بی سبب نیست که بدین طرزمذبوحانه نظریه آنارشیسم را به مارکسیسم‌می چسباندوسپس "آنرا "ودرحقیقت "اینرا "مردود میشمارد :کائوتسکی هم‌ناچاربودمدتها بهمین طریق "ایده اساسی "مارکسیسم را بزیرسئوال برد،با انتساب آن به آنارشیسم ! حکمت دردوآلیسم خودهنگام برخوردبه دولت پرولتری همین شیوه راپیش میگیرد .بهمین جهت هم‌بنظر او دولت شوروی پس ازسالهای جنگ داخلی ،به‌یک دولت‌متعارفی اقتصادی‌تبدیل میشدودراین صورت دیگردولت "منتج ازمبارزه طبقاتی وسیاست "نمیتوانست باشد !ابتذال کامل آنارکولیبرالی حزبی های عزیزما آنقدرروشن است که به هیچ

* - رجوع کنیدبه نقدی برپیش نویس برنامه مشترک کومله وا.م.ک.ا زانتشارات رزمندگان ... .

وجه نباید آنرا به ناآگاهی شان از اقتصاد سیاسی مارکسیسم منسوب داشت. این خط سرخ قهرتوزیع کننده است که حکمت را وامیداردتا آنارشیسم را به نحوی تعریف کندکه سرانجام آنرا خواستار "زوال دولت" بخواند.

تمامی نظریات حزبی در اینجا به هم پیوسته اند. معهذا نقدحزب از دیکتاتوری پرولتاریا در مارکسیسم - انتقاد تحریف آمیزحکمت از کمونیسم - درخدمت آن قرار می‌گیردکه مبارزه حزب کمونیست ودولت پرولتاریائی شوروی را برعلیه سرمایه داران نیمان (Nepman) وسپس برعلیه کولاکها وبرعلیه تولیدخردامری "متعارفی" و درمقام مقایسه با امرغیرمتعارفی "مبارزه طبقاتی وسیاست" بحساب آورد. اگرچه همین گام ها را نیزدولت شوروی وحزب کمونیست درمقابله علیه مدافعان سرمایه‌داری وتولیدخردبرداشته باشد، یعنی با مبارزه وتصفیه گرایش به راست درحزب ودرجامعه وحتی نفهمدکه علت آنکه درشوروی پس از یکدوره مبارزه طبقاتی بورژوازی بالاخره مجددا پیروزگردید، امری مربوط به حقوق بورژوائی - یعنی پایه اقتصادی بی شک موجودبطورعمده درجامعه شوروی است. حقوقی که پیروزیشان درمبارزه طبقاتی علیه پرولتاریا بمعنای پیروزی بورژوازی میباشد. پس "حزب" ازهمان روزی که پرولتاریا برعلیه کولاکها ونپمان ها قیام کردوبرنامه ریزی اقتصادی را رایج ساخت، آنرا دولت متعارفی بورژوازی می خواند!

"درتفکربلشویکی "فازدوم دیکتاتوری پرولتاریا" (از یاد نرود! دیکتاتوری پرولتاریا هم دوفازدارد! فازسیاسی "مبارزه طبقاتی" و "وفازاقتصادی! و . . .) عملادرمتن یک انقلاب جهانی تصویرمیشدولذا هرگز، مگرتا سالهای ۲۶ - ۱۹۲۴ درمباحثات مربوط به سوسیالیسم دریک کشوربطورجدی وتحلیل کنکرت قرارنگرفت (درسالهای ۲۶ - ۲۴ عملاپاسخی بورژوائی گرفت)"
(بسوی سوسیالیسم - ۲ ص۳۸)

بله! همین طوراست که شما میگوئید! وقتی لنین سالها قبل از آن میگویدسوسیالیسم (وبطورعام اینرا اعلام میدارد) با بستی با تکامل نیروهای مولده وایجاد سازمان جدیداجتماعی کارهمراه شود، وقتی "عملا" نه، که همچنین "نظرا"، نه تنها انقلاب جهانی به ضروریات تکامل اقتصادی ومصادره سرمایه ها و . . . کمترین لطمه‌ای واردنساخت، وقتی بالاخره درسالهای ۲۶ - ۱۹۲۴ حزب موفق شد اپورتونیستها وکسانی را که معتقدبودندنبایدبه جلوگام برداشت، بلکه باید "منتظر انقلاب جهانی" ماند، با شکستی مفتضحانه روبروساخت وبه تمرکزوسایل تولیددر

دست "دولت" یعنی پرولتاریای متشکل پرداخت ومبارزه طبقاتی را درروستاها دامن زد... ازاین زمان "پاسخ بورژوائی "گرفت وآنهم "عملا"!! این شیوه التقاط منشویکی است (منشویکی زیرا تکرارعبارت ترتسکیستی ازجانب حکمت وامثالهم فقط میتواندتکرارنظری ایده های "نحله ای ازمنشویسم" باشد). خلاصه کلام وقتی دولت پرولتری به ساختمان اقتصادی سوسیالیسم ـ یعنی گسترش مبارزه طبقاتی درابعاد واشکالی نوین پرداخت، ناگهان منشویکها فریاد میزنند: بله! عملا و "بالاخره" پاسخی بورژوائی گرفت.

ترتسکی درهمان زمان نوشت که اشتراکی کردن سوسیالیستی کامل اراضی "کار بسیارخطرناکی است" اوگفت:

"این باعث سعی دراشتراکی کردن سوسیالیستی کامل اراضی دهقانان برمبنای موجودی ما قبل سرمایه داری گردید ـ ماجرا ـ جوئی بسیارخطرناکی که حتی امکان همکاری مابین پرولتاریا ودهقانان را تهدیدبه انهدام میکند." (انقلاب پیگیر)

بنظرترتسکی این پاسخی بورژوائی است که مبارزه علیه تولیدکنندگان خردآغازشود وبربستراشتراکی کردن ادامه یابد. این "مبارزه طبقاتی "نیست، این فقط وفی ـ نفسه اقتصاد است.

میخواهندازتاریخ درس بگیرند، خائنین ومرتدین، رویگردانان ازانقلاب رامثال میآورند! درهمان زمان، همتاهای متعارفی "ح.ک.ا" درشوروی درمقابل استالین وسایرکمونیستها فریادمیزدندکه "اتحادبادهقانان" را برهم نزنید. ولی معنای عملی آن چه بود؟ اینکه دهقانان هم با مالکیتشان وکولاکها با سرمایه شان "واردسوسیالیسم "شوند. مگرزینویف وکامنف وبوخارین درآن سالها خلاف اینرا میگفتندکه "کولاک "هم "میتواندواردسوسیالیسم "گرددوخودبخودبدارنجذب شود. (بوخارین ـ برنامه دوره انتقالی). ولی درواقعیت امرکولاکها علیه سوسیالیسم قیام مسلحانه کردند! ترتسکیستها که قبل ازآغازنپ آنرا همچون "خیانت "تخطئه میکردندو "ضرورت این عقب نشینی موقتی" را درک نمیکردند، پس ازچندسال وقتی حزب اعلام نمودنپ به پایان رسیده است به فکر "اتحادکارگران ودهقانان" افتادند! وبقای نپ را طلبیدند! ولی حزب کمونیست ودولت شوروی باغلبه براین گرایشات نپ را پایان بخشیدوتعرض به کولاکها وامراشتراکی کردن سوسیالیستی وتعاونی را دردستورقرارداد. این یک مبارزه تام وتمام طبقاتی بوده وعملا به نبردهای مسلحانه (خشن ترین وعالیترین شکل مبارزه طبقاتی) کشیده شد.

مبارزه علیه نپمان ها وکولاک‌ها ،"پاسخی بورژوائی "بوده است! ۵۶ سال بعد ابراز چنین مطالبی البته اعلام همبستگی بی موقعی به حساب میآید اما برنامه عمل آینده شما را نیز پیش از موعد برملامیکنند !وبالاخره هنگام برنامه ریزی اقتصادی نظریه جالب توجهی ارائه میدهد .او معتقداست که :

"یک‌پروگرام واقعبین برای یک دولت‌کارگری منزوی نمیتواند "کسب استقلال " از اقتصاد جهانی وحتی آنهم کمتر ،ساختن یک جامعه سوسیالیستی ملی را "درکوتاهترین مدت " هدف خویش قرار دهد." (هما نجا)

پس آقای حکمت چه باید بکند اگر همه کوشش را میتوان بدین نحو تخطئه کرد و بورژوائی خواند . آنجا میگوئید نباید به کولاک حمله کرد و کئوپراتیو سوسیالیستی را توسعه داد ، اینجا میگوئید نباید کوشید در شرایط محاصره ،امکانات داخلی (ملی) را توسعه بخشید و مقاومت را ممکن ساخت .پس چه باید بکند ؟لئون حکمت (ویک‌دوجین دیگر)پاسخ میدهند :نباید بورژوائی حرکت کرد :

"وظیفه موجود رسیدن به آهنگ حداکثر انتزاعی نیست ،بلکه حصول یک آهنگ مطلوب است ،یعنی بهترین آهنگی که از شرایط اقتصاد داخلی وخارجی منتج شده ، موقعیت پرولتاریا را تحکیم بخشیده ،عناصر ملی جامعه آینده سوسیالیستی بین المللی را تدارک دیده ودرعین حال وبالاتر از هرچیز بطورسیستماتیک سطح زندگی پرولتاریا را بهبود بخشیده و اتحاد آنرا با توده های غیراستثمارگر در روستا مستحکم سازد . این چشم‌انداز باید در طول تمام دوران تدارک یعنی تا زمانی که انقلاب پیروزمند درکشورهای پیشرفته اتحاد شوروی را از موقعیت‌منزوی کنونی اش رها میسازد ،بقوت خود باقی باشد . " (انقلاب پیگیر)

بعبارت دیگرمشتی کلی بافی !همین اشخاص که از تعرض به کولاکها به عنوان "برهم‌زدن اتحاد" !سخن میگویندوکئوپراسیون را "خطرناک"میخوانندو"برنامه ریزی اقتصادی " را نوعی "آهنگ انتزاعی" میشمارند ،این اشخاص دولت شوروی را که از سالهای ۲۶ - ۲۴ تعرض همه جانبه ای به جبهه سرمایه و مالکیت را آغاز نمود "پاسخ دهنده بورژوائی "به مسائل "دولت‌متعارفی "معرفی میکنند . آنها چنین وانمودمیکنندکه پس از سال ۱۹۲۴ مبارزه طبقاتی مقطوع وبالنتیجه

حکمت مدعی است که لنینیسم در دوره انقلابی قبل از آنکه به اقتصاد رجوع کند به قیام وضـــــــرورت

" تداوم مبارزه قهرآمیز برای اهداف انقلابی رجوع میکند."

(بسوی سوسیالیسم ـ ۲، ص ۲۴)

این نوع تعمیم از دولت سیاسی به حالت خاص دولت دمکراتیک انقلابی (یـــا دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران ودهقانان) است .طبق آن گویا لنین ضرورت دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی مذکور را نه از کلیت مبارزه ،بلکه بالاخص از سیاست نتیجه گرفته است. بعبارت دیگر دولت دمکراتیک برهیچ "فونکسیون اقتصادی ـ اجتماعی "متکی نبوده وتنها سطحی از مبارزه طبقاتی را منعکس میکند. مـــا در اینجا تحریف مضاعفی هم در تئوری انقلاب دمکراسی بطورعام وهم درمفهوم مبـــارزه طبقاتی بطورخاص روبروئیم درغیر اینصورت آقای حکمت به خودزحمت داده ومفهوم "اهداف انقلابی "را از نقطه نظرعینی وواقعی وطبقاتی تشریح میکردویا لااقـــل در سمینار مربوطه از وی سئـــوال میشـــــد :

"مبارزه طبقاتی چگونه وبراساس چه چیزی به جمهوری دمکراتیک روسیه به مفهوم دیکتاتوری دمکراتیک منجرشد؟چه منافعی اتحاد ووحدت ارا ده (یعنی دولت دمکراتیک) را ممکن ساخت ؟

تروتسکیستها میـگویند :"دیکتاتوری دمکراتیک دوطبقه از لحاظ اقتصادی بی‌معنا ـ ست واز لحاظ سیاسی فقط میتواند تجلی مونیسم باشد !یعنی یک طبقـه !"

حکمت میگوید :بله !"تناقض "است !ولی ایـن دیکتاتوری مفهوم التقاط اقتصادی ندارد پس شما تروتسکیستهای خالص دچار اشتباهید !ما تروتسکیستهای التقاطی میگوئیم که کاری با اقتصاد نداریم !توجه کنیدچه نوشته است :

"زیرا ما به جمهوری انقلابی به عنوان "روبنای سیاسی اقتصادی ایران "نمی نگریم ،بلکه آنرا "دولتی دردوره های انقلابـــــی " میدانیم که باید اعمال قهرزحمتکشان از بالابرای امردمکراسی را سازمان دهـــــد." (ب.س ـ ۲ ،ص ۲۵)

انقلاب ما روبنای سیاسی را از چه روازبین میبرد؟این عبارت درگیومه یعنی"روبنای اقتصادی ایران "اگربمعنای عدم انقلاب نیست ،پس به چه معناست ؟ حکمت به چه منظورچنین دست به اختلاط میزند؟وی برای آنکه نظریات خودرا توجیه کند دست به چنان تحریفی از آموزش لنین میزندکه از لحاظ ریاکارانه بودن حقیقتا دررديف همان توجیهاتی قرارمیگیردکه سالهاست تروتسکیستهای "لنینیســـت"

بدان مبادرت ورزیده اند. بدین منظور او متد لوژی لنین را تماما واژگونه جلوه میدهد. او از لنین یک دیپلمات معمولی که براساس "موازنه قوای سیاسی" وفقط بر این اساس حرکت میکند، میسازد. ما در اینجا بدو او متدولوژی استنتاج لنین در مورد جمهوری دمکراتیک روسیه وسپس همین مسئله را در رابطه با ایران و آن میزان تضادی که میان "بسوی سوسیالیسم - ۲" و "مارکسیسم - لنینیسم موجود است، تشریح میکنیم.

همه مارکسیستهای روسیه تا بیش از سالهای ۵ - ۱۹۰۴ اتفاق نظر داشتند که بنا به همه احوال هنوز تحول بورژوا دمکراتیک در دستور قرار دارد. از اینرو میبایست پرولتاریا که هدف نهائی سوسیالیسم و انقلاب اجتماعی را دنبال میکند، در این انقلاب فعالانه شرکت ورزیده و دامنه عمق آنرا گسترش دهد. مسئله بلافاصله ای که طرح میگردد این بود که در چه صورتی انقلاب را میتوان پیروزمند تلقی کرد یا بعبارت دیگر پیروزی در این انقلاب به چه معناست ؟

حکمت کوشیده که با تمثیل متدلوژی لنین بطور دلبخواه خود چنین استنتاج کند که گویا برمبنای لنینی به مسئله برخورد می نماید. در حقیقت کار عمده همه کسانیکه در این مدتها ست میکوشند از لنین چیزی بیاموزند، آن شده است که لنین را آنقدر بتراشند و آنقدر سبک وسنگین کنند تا بالاخره با حذف بسیاری نکات، سیر دلایل خود را هموار سازند. هرکس لنین خاص خودرا میسازد! آموزش مارکسیسم را به شریعتی بی بووخاصیت تقلیل میدهند که طبق آن هرکس میتواند برای هر "نتیجه ای"، "مطالبی" را دست چین کند. سرنوشت رهبران بزرگ انقلابی همواره چنین بوده است. برای آنکه خودرا توجیه نمایند به آنها رجوع میکنند ولی در عوض به خود زحمت تعمق در آموزش آنها و درک روح مطلب را نمی دهند و آنها را تا حد لیبرالهائی قابل تحمل بورژوازی "بازسازی" می کنند.

متدلوژی وشیوه استدلال وبرخورد لنین به انقلاب دمکراسی و در نتیجه دولت دمکراسی انقلابی در روسیه از چه قرار بوده است ؟

مارکسیستهای روسیه پس از آنکه در طی سالهای طولانی مبارزه نظری اثبات نمودند جامعه روسیه در چه موقعیتی قرار دارد، چگونه سرمایه داری در آن رشد میکند و چرا ناروندنیسم در ارزیابی اقتصادی از توسعه کاپیتالیسم عاجز است، نشان دادند که هنوز بمیزان عظیمی در روسیه بقایای نظامات کهنه، اعم از فئودالی و انتقالی موجود است و همچنین بر بستر این شرایط عام اقتصادی - سیاسی جامعه، حکومت مطلقه تزاری حکمفرما میباشد. من حیث المجموع مارکسیستهای روسیه در همان سالهای اواخر قرن ۱۹ بوضوح دریافته بودند که انقلاب بلاواسطه ای که اوضاع اقتصادی -

اجتماعی ـ سیاسی روبروی آنها قرار داده ،انقلاب دمکراتیک بورژوائی است وچه اوضاع اقتصادی یعنی گستردگی مناسبات ما قبل سرمایه داری وکهنه وسطح تکامل اقتصادی روسیه وچه شرایط سیاسی عمومی یعنی سطح آگاهی ،تشکل واتحاد طبقه کارگروتوده های وسیع استثمارشونده با تمام قدرت نشان میداد،تحول آتی فقط می‌تواندبورژوا دمکراتیک باشد.لنین نوشت :

" سطح فعلی تکامل اقتصادی روسیه (شرط ابژکتیو)وسطح فعلی آگاهی وتشکل توده های وسیع پرولتاریا (شرط سوبژکتیو که ارتباط لاینفکی با شرط ابژکتیودارد)آزادی فوری وتام طبقه کارگررا غیرممکن میسازد.فقط اشخاص کاملا جاهل ممکن است جنبه بورژوازی تحول دمکراتیک راکه درحال عملی شدن است از نظردورداشتند.فقط خوش بینان کاملا ساده لوح ممکن است این موضوع را فراموش کنندکه درجه اطلاع توده کارگرازهدف های سوسیالیسم وشیوه های اجرای آن هنوزتاچه اندازه کم است.ولی ما همه یقین داریم که آزادی کارگران فقط بدست خودکارگران میتواندانجام گیرد.بدون آگاهی وتشکل توده ها ،بدون آماده نمودن وپرورش آنها ازراه مبارزه طبقاتی آشکاربرضدتمام بورژوازی کوچکترین سخنی درباره انقلاب سوسیالیستی نمیتوانددرمیان باشد.ودرپاسخ اعتراضات آنارشیستی مبنی براین که گویا ما انقلاب سوسیالیستی را به تعویق میاندازیم ،خواهیم گفت :ما آنرا بتعویق نمی اندازیم ،بلکه بایگانه وسیله ممکن وازیگانه راه صحیح یعنی ازهمان راه جمهوری دمکراتیک نخستین گام را بسوی آن برمیداریم .کسیکه ازراه دیگری سوای دمکراتیسم سیاسی بسوی سوسیالیسم برود،مسلما چه ازلحاظ اقتصادی و چه ازلحاظ سیاسی به نتایج بی معنی ومرتجعانه ای خواهد رسید.اگرکارگرانی درموقع خودازما بپرسند :چرا مانبایدبرنامه حداکثررا اجرانمائیم ؟ما درپاسخ متذکرخواهیم شد،توده های مردم دارای تمایلات دمکراتیک هستند.هنوزازسوسیالیسم خیلی دورند.هنوزتضادهای طبقاتی نضج نگرفته است وهنوز پرولتاریا متشکل نشده است .صدها کارگررا درتمام روسیه متشکل کنید،ببینیم ،حسن نظرنسبت به برنامه خودرا دربین میلیونها

کارگرتعمیم دهیدببینیم ! سعی کنیداین کاررا انجام دهیدو تنها به جملات پرسروصدا ولی توخالی آنارشیستی اکتفا نورزید،آنوقت فوراخواهیددیدکه عملی‌کردن این تشکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوطست به اجرای هرچه کاملتر اصلاحات دمکراتیک." (دوتاکتیک ... ـ لنین)

بنابراین قبل ازهرچیزلنین به مجموع شرایط اقتصادی ـ سیاسی یعنی آنچه که خودرا درمبارزه طبقاتی متجلی میسازد،رجوع میدهد.این مسئله چه چیزرا نشان میدهد؟متدلوژی ماتریالیستی دیالکتیکی ایجاب میکندکه قبل ازهرچیزشرایط وهستی اجتماعی موردملاحظه واقع شود.این هستی نشان میدهدباوجودآنکه درروسیه سرمایه‌داری علی الدوام ازنیمه دوم قرن ۱۹ رو به گسترش بوده ،معذالک هنوزبمیزان قابل توجهی توده وسیع دهقانی درمناسبات وقیودکهن گرفتارندوشرایط تکامل بورژوائی جامعه محصوراست .این مطلبی بودکه ازنقطه نظراقتصادی صرف ازهمان اواخر قرن ۱۹ مارکسیستهای روسیه درموردش توافق داشتند.ولی بدیهی بودکه برای ارزیابی ازنیروهای انقلاب ووضعیت آنها تحلیل اقتصادی نمی توانست پاسخی قطعی به مسئله بدهد.این فقط تصویری عام ازماهیت انقلاب ارائه میداد.میبایست مناسبات فی مابین طبقاتی که درمقابل تزاریسم قرارمیگرفتندیعنی منافع عام آنها درنظرگرفته شود.بعبارت دیگرپس ازتحلیل اقتصادی نوبت به ارزیابی سیاسی ودر کلیت خوددرنظرداشت مبارزه طبقاتی میرسید.لنین درپاسخ به کسانی که هنگام برآوردنیروها وطبقات انقلابی صرفا به نتایج بلاواسطه ازاقتصادمی پرداختند،نوشت:

" شکی نیست که انقلاب روسیه با یک چنین پایه اقتصادی،بدون بروبرگردیک انقلاب‌بورژوائی است .دراین حقیقت مارکسیستی کوچکترین تردیدی نمیتوان کردوهیچگاه نبایستی آنرا ازنظر دورداشت ودرکلیه مسائل اقتصادی وسیاسی انقلاب روسیه بایستی این حقیقت رارعایت نمود.لیکن شخص بایدنحوه بکاربردن آنرا بداند.تجزیه وتحلیل مشخص وضعیت ومنافع طبقات مختلف بهنگام استفاده ازاین حقیقت بکارگرفته شده . شیوه استدلال خلاف آن ـ که بکرات درمیان جناح راست سوسیال دمکراتها بسرکردگی پلخانف مشاهده میشود،یعنی تلاش دریافتن پاسخ به سوالات مشخص درجریان سیرتکامل منطقی ساده این حقیقت عام درباره خصلت اصلی انقلاب ما ـ عبارتست از

درک سطحی از مارکسیسم واستهزای محض ماتریالیسم دیالکتیک.
مارکس درموردچنین افرادی که ازحقیقت عام خصلت این انقلاب به این نتیجه میرسندکه مثلا"بورژوازی "رهبری انقلاب را بعهده دارد ویا اینکه سوسیالیستها بایستی ازلیبرالها پشتیبانی کنند، یقینا گفته هاینه راکه یکبار درگذشته بشهادت طلبیده بود،تکرار میکرد : " دندان اژدها کاشتم ،ولی کک برداشتم ."

(رشدسرمایه داری درروسیه ـ لنین ،مقدمه برچاپ دوم ،تاکیدازما)

لنین ولنینیستها با اینکه ازاین نقطه عام ،یعنی برپایه اقتصادی به این نتیجه میرسند تحول فراروی فوری جامعه ،تحولی بورژوا ـ دمکراتیک است ، به این جدا کتفا نکرده وبه مجموع شرایط طبقاتی ،یعنی وجودآنها درمبارزه طبقاتی مینگرند.

برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه که درسال ۱۹۰۳ به تصویب کنگره دوم رسید، زمینه مادی انقلاب دمکراسی وموانع انقلاب اجتماعی را به این نحوفرمولبندی میکند :

"درروسیه که هم اکنون سرمایه داری شیوه مسلط تولیداست،هنوز بسیاری ازبقایای نظم پیش سرمایه داری کهن ما وجوددارد . نظمی که بربندگی توده های زحمتکش به زمین داران بزرگ، دولت یا پادشاه مبتنی بود.این بقایا بزرگترین مانع ممکن برای پیشرفت اقتصادی بوده ،ازرشدهمه جانبه مبارزه طبقاتی پرولتاریا جلوگیری کرده ،به حفظ وتشدیدوحشیانه ترین اشکال استثمارمیلیونها دهقان توسط دولت وطبقات دارا کمک میکند وتمام مردمرا درجهل وانقیادنگه میدارد.برجسته ترین این بقایا وقدرتمندترین تکیه گاه کل این نظم وحشیانه ،استبداد تزاری استکه بنابرماهیت خوددشمن هرگونه تغییراجتماعی بوده و بدون تردیدسرسخت ترین دشمن تمام آرزوها وآمال پرولتاریا برای آزادی است ." (برنامه ح.س.د.ک.ر ـ ۱۹۰۳)

بعبارت دیگرازنظرمارکسیستهای روسیه زیربنای اقتصادی دچارچنان تغییراتی شده بود،آنچنان تضادهائی درآن وجودداشت واین تضادها به چنان مدارجی از تکامل خودرسیده بودندکه روبنای کهنه میبایست برای تحولات آتی ،تحولات دمکراتیک انقلابی ،سرنگون گردد.این تحول بورژوائی بود(ولی تحول بورژوائی داریم تا تحول بورژوائی !)لنین حکیم حزبی را روبروی خودمیگذاردوورا با تحکیم موردخطاب قرارمیدهدواین منشویک مدرن را اینسان نقادی میکند .

حکمت عزیز ! "درحقیقت ببینیم که انقلاب ازنقطه نظرمارکسیسم یعنی چه ؟ ازنقطه نظرمارکسیسم انقلاب یعنی درهم شکستن جبری روبنای سیاسی کهنه ای که تضاد آن با مناسبات تولیدی نوین درلحظه معینی موجب ورشکستگی آن شده است ."

(دوتاکتیک ... ـ لنین ،تاکیدازماست)

بسوی سوسیالیسم ۲ دراولین قدم هنگامیکه آموزش لنین را به اصطلاح گوشزدمیکنند یادرواقع امرآنرا به موجودی بی خاصیت تبدیل میکنند،مفهوم انقلاب راازتحلیل خارج میسازد.حکیم مانمیگویدکه وقتی ازانقلاب سخن میگویند،دارندتضادموجودمیان زیربنای متحول وروبنای ایستاومانع شده راطرح میکنند.تحول نهائی و قطعی وتا آخرین دامنه بورژوا ـ دمکراتیک بایددرروسیه صورت میگرفت .این برای مبارزه پرولتاریاجهت انقلاب اجتماعی ضروری بود.ولی این یک عبارت بی معنانیست که بتوان با آن بازی کرد.روبنای کهنه هم درست بهمین علت به مرکزمبارزه تبدیلمیشود. "حزب "معتقداست ـ بنابه اسنادمتعدد ـ که درایران "شرایط عینی "انقلاب سوسیالیستی فراهم است .پس" اقتصاد" میگوید: انقلاب سوسیالیستی !ولی "شرایط ذهنی ازآن عقب افتاده اند" وناگزیربه حکم شرایط ذهنی است که انقلاب بدوا دمکراسی خواهدبود.بهمین جهت هم آقایان میکوشندگسیختگی تروتسکیستی میان عین ـ ذهن را با ایجادشکافی پرنشدنی میان این دویادقیقترباستقلال مطلق سیاست ازاقتصادوتعبیرلیبرالی مبارزه طبقاتی ـ گویامبارزه طبقاتی ربطی به اقتصادیعنی زیربناندارد؟ـ پرکنند!!گرازدیدگاه لنینی "شرط سوبژکتیوارتباط لاینفکی با شرط ابژکتیو دارد" ، حکمت آنرا اینطورتعبیرمیکندکه میان اینداوارتباطی نیست .ولی آقایان "اهداف انقلابی "شمادراین صورت مطلقا مخلوق ذهنیات شماوسطح صوری قضایای سیاسی ونوعی "ارادهگرائی "درتاریخ خواهدبود،همان ارادهگرائی که گویا "قاطعیت "میتواند"نقش تعیین کننده ای "رادرتحولات اجتماعی ایفاکند،بدون آنکه برمبنای مادی اش قرارگرفته باشدواگر"اهداف انقلابی" واقعاازمبارزات طبقاتی منتج شده اند دراینصورت ادعای مبتذل : ماکاری بااقتصادنداریم وغیره که جزئی لاینفک ازمبارزه طبقاتی است (صرفنظرازچگونگی تکامل آن)ازکدام کیسه ولونتاریستی بیرون زده است ؟! اراده واهداف انقلابی برچه استوارند؟!

اتفاقا درهمینجاکائوتسکیسم ،منشویسم وتروتسکیسم به نتایج واحدی دست مییابند، یعنی به نقطه مشترک خودمیرسند.آنهامبارزه طبقاتی راازکلیت خودخارج میسازند وسپس میخواهندبه موضوع سترگی مانندانقلاب برخوردکنند.بیائیم متدلنین رادنبال

کنیم .اگرتشریح ما روشن ساخت که هنگام انقلاب میان روبنا وزیربنا تضاد عظیمی درگرفته وجامعه وارد مرحله انقلاب خودگردیده ،پس باید معلوم کرد کدام طبقات به حکم شرایط عینی اشان ،به حکم موقعیتشان (رفیق حکمت تقاضا داریم فراموش نکنید طبقات واقعیاتی عینی وریشه دار در اقتصاد و هستی مادی جامعه اند و با تضادهایشان زندگی مینمایند .امیدواریم این رفیق کوچک ما را لااقل تا هنگامی که رساله حاضر را میخوانید از یاد نبرید !) قادرند بطور قطع این روبنا را درهم شکنند و روبنای نوینی را بنا کنند؟ و این روبنای نوین چیست وچه سرنوشتی خواهد داشت ؟وضع پرولتاریا در این انقلاب و طرز برخورد وی بدان چه باید باشد ؟ و با چه طبقاتی متحد است وچرا ؟چگونه و تاکی ؟ مطمئنا خواننده میداند که تمامی این سئوالات کمتر یا بیشتر توسط کمونیستهای روسیه وحتی در سطح بین الملل دوم (مثلا برای کائوتسکی وروزالوکزامبورگ وحتی کنگره های انترناسیونال دوم)مطرح گردیده اند .ولنین وبلشویکها تنها جریانی بودند که پاسخ عملی این سئوالات را ارائه داده وشیوه برخورد شان آنقدر زبان زدعام وخاص هست که نتوان شما را بفراموشکاری در این زمینه متهم ساخت .لنین در اثر خود سوسیالیسم ودهقانان مبانی نگرش مارکسیستی به کل پروسه را ارائه میدهد وتصویر عمومی از منافع طبقاتی و جبهه های آن می کشد .

" انقلاب دمکراتیک که جوهر اجتماعی واقتصادی آن بورژوائی است، چیزی جز بیان نیازهای جامعه بورژوائی بطور کلی نمیتواند باشد. با این حال جامعه ای که اکنون در مبارزه علیه استبداد بپا خواسته اند ملت واحدی نیستند .کارفرمایان وکارگران ،عده ناچیزی اغنیا (اقشار هزار فامیل)ودهها میلیون نفری که زحمتکشند وچیزی از خود ندارند . ایندو بقول یک انگلیسی روشن بین نیمه اول قرن نوزدهم در واقع (منظور لنین دیسرائیلی نخست وزیر انگلستان است)دو ملت اند. مبارزه بین پرولتاریا وبورژوازی در سرتاسر اروپا در دستور روز است .این مبارزه اکنون مدتهاست که به روسیه نیز سرایت کرده است .در روسیه کنونی نه دو نیروی متخاصم ،بلکه دو جنگ متمایز و متفاوت است که محتوی انقلاب را تشکیل میدهد یکی جنگی که در داخل نظام خودکامه فئودالی حاضر انجام میشود و دیگری که در نظام بورژوا دمکراتیک آینده در میگیرد و ما هم اکنون شاهد تولد آن هستیم .یکی مبارزه تمام ملت برای آزادی (آزادی جامعه بورژوائی)برای دمکراسی و بعبارت دیگر حاکمیت مردم ،دیگری مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی و برای

سازمان سوسیالیستی تولید. به این ترتیب وظیفه‌ای دشوار و خطیر برعهده سوسیالیستها قرار میگیرد. وظیفه پیشبرد همزمان دو جنگ، جنگهائی که درماهیت، اهداف وترکیب اجتماعی قادر به ایفای نقش تعیین کننده درهریک از آنها بکلی متفاوتند."

دو جنگ! دو جنگ با نیروها و ترکیبات طبقاتی گوناگون. لنین نشان میدهد که جنگ برای دمکراسی و سوسیالیسم چگونه در واقعیات اقتصادی - سیاسی جامعه ریشه دارد و چطور در عرصه مبارزه طبقاتی، جنگ برای سوسیالیسم اولی را شدیدا متاثر میسازد.

این عبارت منقول از لنین را شایسته است هر کمونیستی با دقت کافی مطالعه کند. پرولتاریا که برای سوسیالیسم و انقلاب اجتماعی میجنگد و در این جنگ هدفی متمایز از تمامی جامعه بورژوا دارد، در عین حال در مبارزه برای دمکراسی که هرچه قاطعتر با شد راه را برای مبارزه نهائی او هموارتر میکند، پیشگام و پیشتاز است. ولی از این حکم عام که انقلاب بورژوائی است بهیچ وجه نتیجه نمیشود که انقلاب بورژوائی، انقلاب بورژوازی است و آنطور که پلخانف و شرکا میگفتند: "لذا باید چاکر بورژوازی بود!" تئوری "مراحل" در انقلاب دمکراسی معتقد به رعایت "نوبت" در رهبری میباشد و بر همین اساس هم بجای در نظر داشت منافع طبقاتی در انقلاب از شناخت عام خصلت انقلاب حرکت میکند. سئوال اینست: کدام طبقات آنچنان منافعی دارند که طبق آن بتوانند تا آنجا مردمکراسی مطرح باشد، قاطعانه عمل کنند؟ بنابراین با ارزیابی صحیح و مشخص از هم فرورفتگی منافع طبقاتی و (چه سیاسی، چه اقتصادی) یعنی درجه معین تکامل نظام بورژوائی در دل فئودالیسم و چگونگی سلطه آن بر سایر شیوه‌های تولید باید معلوم ساخت دمکراسی بورژوائی اکنون در این مرحله از تکامل عمومی جامعه کدام طبقات را وچگونه به پیش صحنه تاریخ رانده و کدام را وادار به اتحاد با ارتجاع و ضد انقلاب گری نموده است.

"دمکراسی بورژوائی داریم تا دمکراسی بورژوائی. هم زمستوئیست سلطنت طلب یا طرفدار مجلس اعیان که از حق انتخابات همگانی "دم میزند"، ولی پنهانی و در پس پرده با تزاریسم درباره یک مشروطیت ناقص و سرودم بریده بندوبست میکند، بورژوا دمکرات است و هم دهقانی که اسلحه بدست برضد ملاکان و مامورین دولتی بپا میخیزد و با "جمهوری خواهی ساده لوحانه" "خودپیشنهاد" "بیرون کردن تزار" را مینماید.

هم نظام آلمان بورژوا دمکراتیک نامیده میشود و هم نظامی را که در انگلستان حکمفرماست ... ولی هیهات به مارکسیستی که در دوره انقلاب دمکراتیک متوجه این فرق موجوده بین مراحل مختلف دمکراتیسم و بین جنبه های مختلف اشکال گوناگون آن نشود و به "اظهار فضل "درباره اینکه بهرحال این یک "انقلاب بورژوازی " است ،اکتفا ورزد." (دوتاکتیک... ـ لنین)

ازکجا میتوان به این "فرق موجوده "پی برد و برای عالیترین دمکراتیسم جنگید؟ باید مفهوم انقلاب و دمکراتیسم را از زاویه منافع پرولتاریا یعنی وسیعترین دمکراتیسم اقتصادی ـ سیاسی نگریست .از اینجا به چه میرسیم ؟قبل از هرچیز آنکه مرکز تحول بورژوائی درروسیه مسئله ارضی بود .در اینجا بودکه تحول بورژوائی اساسی ترین زمینه خودرا داشت (ازنقطه نظر اقتصادی) حل مسئله ارضی ،یعنی مسئله ای زیربنائی بطرز انقلابی و انقلابی ترین طرز مضمون انقلابی اقتصادی عمده انقلاب را بهمراه دمکراتیزه کردن کل زندگی وحیات اقتصادی تشکیل میدهد .این درذات خود در بهترین حال یعنی باملی کردن اراضی هم یک تحول بورژوائی دمکراتیک خواهد بود که قادرنیست مانع پیدایش وتکامل بعدی "بورژوازی "از این شرایط نگردد ولی این آخرین و بالاترین کلام انقلاب بورژوائی درزمینه ارضی میباشد .از اینرو لنین "مصادره اراضی "را درنقطه ثقل برنامه انقلاب ازجهت اقتصادی قرارمیدهد .او گره انکشاف بعدی مبارزه طبقاتی را نیزدرهمین زمینه جستجومیکندونیروی عظیم دهقانان را درراه انقلاب ارضی منظورمیدارد .فقط لنین بودکه به این امر با دقت عملی و با تیزهوشی کمونیستی توجه نمود و آشکارساخت :

" انقلاب بورژوائی روسیه همان انقلاب دهقانی است" (لنین)

ودرپاسخ به مسئله ارضی او گفت باید براین مبنا درسطح مشخص حرکت نمود .قضیه برای کمونیستها به این صورت درمیآمد :بورژوازی وپرولتاریا چه مناسبتی با این انقلاب خواهند داشت ؟از اینجا منشویسم ونحله تروتسکیستی آن ،کمونیسم را ترک ودرجبهه لیبرالیسم موضع گرفتند ،یعنی همان جائی که حکیم مالازم دیده است پیرامون آن مطلقا سکوت اختیارنماید .ولی حتی در همان زمان کمونیستها بدرستی میگفتندکه :

"بدون انحلال ارتش منظم ،بدون ازمیان بردن تولیدتسلیحات دریائی ،بدون مصادره کلیه دارائی های خانواده سلطنتی و دیرها وصومعه ها ،بدون درهم شکستن دولت ،بدون مصادره راههای آهن ،میدانهای نفتی ،معادن ،کارخانجات ذوب

آهن وفولادوغیره تا آنجائی‌که هنوزدرتملک خصوصی باقی مانده‌اند، دستیابی به منافع هنگفتی جهت نجات کشاورزی روسیه ازمخمصه ای که بدان گرفتار است ، غیرممکن خواهدبود.

(نیروهای محرکه انقلاب روسیه ـ کائوتسکی)

لنین میگویدبراین مبنا حقیقتا منشویسم چقدردرمانده است که نمی فهمددرانقلاب بورژوائی روسیه فقط دهقانان میتوانندبا پرولتاریا ودرتحت رهبری اوبه چنین اقدامی دست بزنند.نیروی محرکه انقلاب بورژوائی روسیه دهقانان اند.این انقلاب بورژوائی روسیه همان انقلاب دهقانی است .دلیل لنین چیست ؟اوبه کائوتسکی استناد میکند :

"روشن استکه لیبرالها ازچنین اقدامات عظیمی ،ازچنین تغییرات بنیادی درنظام مالکیت هراس دارند.اساسا آنها چیزی بیش از ادامه سیاست کنونی بدون دست زدن به ترکیب پایه های استثمار روسیه توسط سرمایه خارجی نمی خواهند.آنها قاطعانه طرفدارارتش منظم اند،تنها عاملی که بگمان آنها میتواندنظم را حفظ کندودارائیشان را حراست نماید... لیبرالیسم همانقدرعاجزاست که تزاریسم چنین است ... ." (همانجا)

قبل ازهرچیزبورژوازی درمجموع باتزاریسم واردمناسبات معین گردیده ،درمالکیت ارضی منافع داشته وباسرمایه امپریالیستی متحداست ."هراس " از"تغییرات بنیادی "دمکراتیک در"نظام مالکیت "اورابدان سمت میراند.بورژوازی لیبرال هر چندهم دربرابرفئودالیسم ومناسبات عقب مانده خواستارتوسعه سرمایه داری باشد، درمقابل انقلاب ،درمقابل پرولتاریا ودهقانان ،درمقابل انقلاب ارضی پیشروباتزاریسم متحدمیگردد.بورژوازی واردعقداتحاد(مارکس میگفت آنهم اتحاد "تعرضی و تدافعی "ـ این نکته بسیارحائزارزش عملی است .)باارتجاع میگرددوشیوه تحول ارتجاعی ـ بروکراتیک را درمقابل انقلابی ـ دمکراتیک میگذارد.لنین به حکمت تذکر داد :

"جای تردیدنیست که بزرگ مالکی باهزاربندنه فقط به بروکراسی بلکه به بورژوازی متصل شده است .مصادره ،بسیاری ازمنافع بورژوازی بزرگ را به زیرسئوال میکشد،درحالیکه انقلاب ارضی چنانکه کائوتسکی بدرستی نشان داده است به فروپاشی دولت منجرمیشود. یعنی نه فقط به منافع بورژوازی روسیه ،بلکه به منافع بورژوازی

بین المللی ضربه میـــزنـــــد."

(لنین ـ برنامه ارضی سوسیال دمکراسی درنخستین انقلاب روسیه)

این همان مفهومی است که بعدالنین با گام برداشتن بسوی سوسیالیسم بعنوان شاخص دمکرات انقلابی درجهان امپریالیستی ازآن نام میبرد. ما دراین نوشته فرصت مکث برروی این ایده لنین را نخواهیم داشت. تنها به این اشاره میکنیم که "واقعا دمکراتیسم واقعا انقلابی" ناگزیر "نه تنها به منافع بورژوازی"، بلکه به "منافع بورژوازی بین المللی" صدمه وآسیب ویا بقول لنین "ضربه میزند"، زیرا آخرین حـــد دمکراتیسم درشرایط جامعه بورژوائی برای پرولتاریا مناسب ترین وضع جهت عبـــور به سوسیالیسم وانقلاب اجتماعی را فراهم میسازد. بهرحال بورژوازی راه مماشـــات و همزیستی، راه رفرم ونه انقلاب را دنبال میکند. او درمبارزه طبقاتی جانب مرتجعین را میگیرد. نیروی اصلی ومحرکه انقلاب بورژوائی دهقانان اندوپرولتاریا درراس آنها این انقلاب را تا آخرین حدممکنه بسط میدهد. پرولتاریا هیچ هدفی الا انقلاب اجتماعـــی ندارد وبه تناسب قوا درجریان انقلاب به پیش، بسوی سوسیالیسم گام برمیدارد ولی دوفرق عمده میان دوتحول بورژوائی وسوسیالیستی، یعنی دوجبهه ای راکـــه در آنها میجنگد ویا بعبارت بهتر دوجنگ را همواره درنظرمیگیرد. اتحاد او با دهقانان جنبه کاملا موقتی دارد. ولـــی چرا با دهقانان وچرا نه با بورژوازی؟ اینرا رفیق حکمت نشیانه به فراموشی میسپارد یا میخواهد که دیگران فراموش کنند. چرا دهقانان؟ آنهم همـــان دهقانانی که بقول لنین "رابطه مسئله ارضی ودولت تزاری را بسختی وبسیار دشوار" درک میکنند ومبارزه شاق کمتر "جنبه سیاسی" میگیـــــرد؟

مسئله ارضی قبل ازهرچیزبه خاطرمنافع دهقانان که درنابودی قطعی نظامات کهـــن نهفته است، دهقانان باهرامری دراین راه ومنجمله با مصادره ها وانحلال ونابـــودی دستگاه بروکراسی وارتش که ستمگرآنان هستند، نمیتوانندمخالف باشد، برعکس خواه ناخواه حکیم عزیزما آماده است تا بخاطرابرازات اخیرما ـ درباره دولت ـ مـــــا را "پوپولیست" بخواند اولی ما شریک دیگری هم داریم. خوبست اززبان اوبشنویـــد:

"چه طبقه ای قادراست پرولتاریای سوسیال دمکراتیک را درکسب پیروزی درانقلاب کنونی (دمکراتیک) یاری دهد، چه طبقه ای قادر است ازپرولتاریا پشتیبانی وحدودتغییرات بلافاصله قابل تحقق را تعیین نماید؟ بنظرکائوتسکی این طبقه دهقان است. تنها این طبقه است که "درطی تمام دوره انقلاب (دمکراتیک) با پرولتاریـــا منافع پایدار ومشترک اقتصادی" (قابل توجه حکما!) دارد. منافـــع

مشترک پرولتاریای صنعتی ودهقانان اساس نیروی انقلاب وپیروزی سوسیال دمکراسی روسیه است .لیکن درعین حال ،این منافع مشترک حدودی را مشخص میسازدکه پیروزی انقلاب درچهارچوب آن قابل تحقق است . "

(تاکیدوپرانتزازماست .پرولتاریا ومتحدینش درانقلاب روسیه - لنین)

برنامه حداقل پرولتاریا مصادره اراضی ،انهدام ماشین بروکراتیک نظامی ،نابودی نظامات کهن ،دمکراتیزه کردن سرتاپای زندگی اجتماعی (اقتصادی - سیاسی) همان زمینه ای است که دهقانان با پرولتاریا درآن نمیتوانند "منافع مشترک" نداشته باشند .بویژه برعلیه نظام سرواژ . . . "منافع پایدارومشترک اقتصادی "عمل میکند.همین است که تروتسکیستها اتفاقا خوب هم آنرا میفهمندولی درباره اش سکوت میکنند .آنها هم بزبان خاص خودمیگویند :"مخرج مشترک" و "میانگین" طبقاتی وجودندارد . "اقتصاد "آنهم "منافع پایدارومشترک" خودفریبی وافسانه وکرنسکیسم است .پرولتاریا یا باید "بفکرخودش" باشد ،یا اگرمنافع مشترکی بوجودآمد و "خرده بورژوا - پوپولیست " خواهدبود .حتی اگربشیوه لنینی مرزتمایزوجدانگاهداری طبقاتی را آنقدر دقیق ترسیم کنندکه از "رهبری "پرولتاریا برانقلاب دمکراسی بمثابه یک شرط پیروزی سخن میگویند .نتیجه چه خواهدبود؟همانندمنشویکها یک اپوزیسیون افراطی تاديكتاتوری پرولتاریا ، بقیه اموربه عهده کرنسکی است !با این وجودبدون این "منافع مشترک" برنامه حداقل پرولتاریا نمیتواند اصلا معنی داربا شد .بدیهی است که پرولتاریا که دراین انقلاب نظربه وضع خودقاطع ترین نیروی طبقاتی است وکمترین تزلزلی ندارد یک لحظه هم نبایستی برهدف نهائی پرده افکنده وآنرا مخدوش وآلوده سازد .این "اتحادمنافع "کاملاموقتی میباشدولی همین منافع مشترک موقت پایه اتحادآنها در مبارزه طبقاتی ودرنتیجه درارگان این مبارزه یعنی دولت است .ودرعین حال لنین گفت :

" ازآنجائیکه تولیدکالایی دهقانان را متحدومتمرکزنکرده است ،بلکه آنها را تقسیم ونا متحدکرده ،یک انقلاب ارضی درکشوری بورژوائی صرفا دررهبری طبقه کارگرممکن است .حقیقتی که بیش ازهمیشه نیرومندترین بورژوازی جهان را علیه چنین انقلابی برخواهد انگیخت . " (تاکید ازماست)

نیرومندترین "بورژوازی جهان "به مقابله با انقلاب برهبری پرولتاریا برخواهدخاست ولی این بسودطبقه کارگراست که این انقلاب را رهبری کندوجانبداری عمیق وعالی

خودرا از انقلاب ارضی دربرنامه اش ،درپراتیکش ودرهدایت انقلاب نشان دهد.

"بدون شک بسودطبقه کارگراست که بالاترین جانبداری را از انقلاب ارضی انجام دهد. افزون براین بایدنقش رهبری در این انقلاب ایفا کند."

برای اینکار،برای چنین تحولی ،برای پاسخ گفتن به انقلاب ارضی بشیوه پیشرو و ایجاددمکراتیسم وسیع انقلابی نبایدمماشات کردومانندلیبرالها حل مسئله ارضی را به مشروطیت یا به رفرم وتزاریسم سپرد. بایدروبنای سیاسی کهنه را واژگون ساخت. این هم منافع پرولتاریا وهم دهقانان را دربردارد. وبایدعلیه ایده ای که دمکراتیسم را مجزا شده (یعنی اقتصادرا ازسیاست جدا شده)منظورمیکند،جنگید. زیرا دهقان توسط لیبرال بورژوا تحمیق میشودکه براههای پارلمانی - مسالمت جویانه ورفرمیستی کشیده شودوانقلاب ارضی پیشرورا بدون انقلاب سیاسی پیشروبطورمنفک درنظربگیرد. پرولتاریا بایداین حقیقت را بازگشوده ودهقانان را درراه تحول همه جانبه انقلابی رهبری کند.

" بایدعلیه این نظرمبارزه کردکه یک "انقلاب ارضی پیشرو"بدون یک انقلاب سیاسی پیشروامکان پذیراست . "

ازاینجاست تاکیدبراتحادکارگران ودهقانان درانقلاب دمکراسی .فقط منشویکها بودندکه انقلاب بورژوائی راانقلاب بورژوازی میفهمیدندوقادرنبودندبه جزمقوله انقلاب بورژوازی با پرولتاریا - مبارزه طبقاتی واقعی،وضع دهقانان و...را درنظر بگیرند. لنین برعکس نشان داد"منافع پرولتاریا با دهقانان"دراین حدودتاریخی - وفقط این حدود- وحدت داردواین منافع متحدمیتواندبه اتحاداین دووبه دولت آنها برمبنای منافع مشترکشان بیانجامد !

رفیق حکمت به سیاق تروتسکی همین نکات بسیار"کوچک " راازقلم میاندازد. ولی آیادهقانان درخوددولت دمکراتیک - انقلابی ازهرجهت نیزمنافع نخواهند داشت ؟یعنی آیامیتوان گفت خواست پرولتاریامبنی برنابودی ماشین بروکراتیک نظامی وایجاددولتی از ترازکمون - شورائی با منافع دهقانان انطباق دارد؟حکیم غیورما اینجا هم طبق معمول سکوت را برهرچیزدیگری ترجیح میدهد. درباره دولت "سمینار" تشکیل میدهند،اما ازاساسی ترین مطالب مربوط به دولت درسمینارشان چشم میپوشند.

"تذکرفوق العاده عمیق مارکس حاکی ازاینکه انهدام ماشین بروکراتیک - نظامی دولتی "شرط مقدماتی هرانقلاب خلقی

واقعی " است ،شایان دقت خاصی است ." (دولت وانقلاب)

البته درزمان خود منشویکها وتروتسکیستها این عبارت را زیرعنوان آنکه "اشتباه لفظی" ازجانب مارکس بوده وگرنه چنین ابرازی تماما پوپولیستی است (خلق = Peopel) به همراه لیبرالها به طاق نسیان می سپرند .چراکه "برایشان جزتقابل بین انقلاب بورژوازی وانقلاب پرولتاری چیزدیگری وجود" نداشت .(گیومه از لنین ، تاکیدازما).

پس منظورمارکس ولنین چه بوده است ؟چرا آنها درباره نابودی دولت بورژوازی و وسائل آن منافع مشترکی میان پرولتاریا و"بقیه خلق "می دیدند؟

"انقلاب خلقی ،یعنی انقلابی که واقعا اکثریت را به جنبش جلب نماید فقط میتوانست آن انقلابی باشدکه هم پرولتاریا وهم دهقانان را دربرگیرد .درآنزمان این دوطبقه بودندکه "خلق "را تشکیل میدادند . این دوطبقه نامبرده را این موضوع متحدمیسازدکه هردوی آنها بتوسط "ماشین بروکراتیک - نظامی دولتی "درمعرض ستم ،فشاروا ستثمارقرارگرفته اند .خردکردن این ماشین ودرهم شکستن آن - اینست آنچه منافع واقعی " خلق "ومنافع اکثریت آن یعنی کارگران واکثریت دهقانان را دربردارد .این است "شرط مقدماتی "اتحادآزادانه دهقانان تهی دست باپرولتاریا وبدون چنین اتحادی دمکراسی پایدارنبوده واصلاحات سوسیالیستی محال است ." (دولت وانقلاب - لنین)

بدون شک تروتسکیستها وحزبیهای مافریادخواهندکشید :

این دیگراوج پوپولیسم است !حتی درنابودی دولت بورژوازی هم مسائل مربوط به "ستم"و "استثمار" و "فشار" مطرح اند .نه ! اینرا دیگرمانمی خواهیم ونمیتوانیم بپذیریم .دهقانان وپرولتاریا - "خلق "- درنابودی دولت بورژوازی منافع مشترک دارند !این پوپولیسم افراطی است !!"کابوس "خرده بورژوازی است !!

معهذا پاسخ شما هنوزهم ازجانب شریک مادادمیشود :

"وقتی مارکس از"انقلاب واقعا خلقی " سخن میگفت بدون اینکه بهیچوجه خصوصیات خرده بورژوازی را فراموش کند (اودرباره این خصوصیات بسیارمکررسخن میگفت) ،بادقتی هرچه تمامترتناسب واقعی طبقات را دراکثرکشورهای قاره اروپای سال ۱۸۷۱ درنظر میگرفت .ازطرف دیگرمدلل مینمودکه "خردکردن"ماشین دولتی آنچیزی است که منافع کارگران ودهقانان ایجاب میکندوآنها را

با یکدیگر متحد میسازد و در مقابل آنها وظیفه مشترکی قرار میدهد که عبارتست از برانداختن "انگل" و تعویض آن با یک چیز تازه."
(همانجا - تاکید از ماست)

این منافع مشترک بخصوص در مورد دولت تزاری که از قضا ماشین دولتی بسیک بورژوازی نیز بنا کرده بود و کثیرالعده ترین طبقه را دهقانان تشکیل میدادند، نیز مصداق دارد. ما به این مبحث باز خواهیم گشت. ولی آنچه اکنون نتیجه میشود آنست که دهقانان و کارگران در روسیه ۱۹۰۵ نه فقط در نابودی نظامات کهن - سرواژ، از بین بردن همه موانعی که از جانب بورژوازی و ملاکین جلو این راه قرار داشت و در دمکراتیزه کردن سراپای همه زندگی اقتصادی، بلکه در نابودی خود دولت هم منافع مشترک داشتند. دولت هم بمثابه انگل، هم بمثابه استثمارگر، هم بمثابه ستمگرشان.
انقلابات دمکراتیک معاصر این مسائل را با شدت بیشتری مطرح میکنند، چه امپریالیسم در تمام زندگی اقتصادی نقش تعیین کننده یافته، تمام دولتهای بورژوازی به آن وابستگی مالی - دیپلماتیک دارند و مبارزه علیه عقب ماندگیها و انواع ستمها و انقیاد به سرمایه مالی و بورژوازی ناگزیر منافع مشترک را بوجود میاورد.
قبل از هرچیز لنین به حکمت مامی آموزد که بجای لفاظی و تئوری بافی به واقعیات با نظر علمی بنگرد. چه چیزی موجب میشود دهقانان و کارگران بتوانند دولت تشکیل دهند؟ منافع مشترک طبقاتی، هم اقتصادی، هم سیاسی، هم در ازمیان بردن پاره ای موانع و عقب افتادگیها و ... (اضافه کنیم سلطه سرمایه مالی و انقیاد بدان در شرایط امروزی کشورهای تحت سلطه) و هم علیه خود دولت. بورژوازی در این مبارزه طبقاتی چه جائی دارد؟ او طرفدار تحول تدیجی، حفظ دستگاه دولتی، اتحاد با ملاکین و ...، سرمایه بین المللی است. منافع او چنین ایجاب میکند. بدین ترتیب فقط دونیروی طبقاتی وجود خواهند داشت که قادرند تحول دمکراسی را به سرانجام برسانند و در این دو نیرو فقط پرولتاریا قادر به رهبری پیروزمند انقلاب خواهد بود. این چیزیست که اینطور فرموله شده است:

"پیروزی قطعی یعنی سرنگونی تزاریسم، تشکیل دیکتاتوری دمکراتیک واجرای برنامه حداقل ما" (نقل بمعنی از لنین)

بدینسان نفع بورژوازی و پرولتاریا در انقلاب دمکراسی درست روبروی هم قرار میگیرد. لنین این امر را تصریح کرده و مینویسد:

"نفع بورژوازی در این است که اصلاحات لازمه ایکه در جهت دمکراسی بورژوازی بعمل میآیند کندتر، تدریجی، با احتیاط تر، سست تر و

ازطریق رفرم باشد، نه ازطریق انقلاب. نفع وی دراین است که این اصلاحات درموردموسسات "محترم" دوران سرواژ (مثلاسلطنت) حتی الامکان با احتیاط بیشتری بعمل آیدوهرقدرممکن است فعالیت مستقل انقلابی وابتکار وانرژی مردم عامی یعنی دهقانان و بخصوص کارگران راکمترنشوونما دهد، زیرا درغیراینصورت برای کارگران خیلی آسان ترخواهدبودکه به اصطلاح فرانسویها "تفنگ را ازدوشی بدوش دیگراندازند" یعنی همان اسلحه ایراکه انقلاب بورژوازی برای آنان مهیا خواهدنمود. همان آزادیراکه این انقلاب خواهدداد، همان موسسات دمکراتیکی راکه برزمینه ای بوجودخواهد آمد، که ازسرواژتصفیه شده است، برضدخودبورژوازی متوجه سازند. برای کارگران برعکس سودمندتراست که اصلاحات لازمه ایکه در جهت دمکراسی بورژوازی بعمل میآیدازطریق رفرم نبوده بلکه از طریق انقلاب باشدزیراراه رفرم راه تاخیراست، راه دفع الوقت است، راه زوال تدریجی ودردناک اعضائی ازپیکرمردم است که در حال فساد میباشد. ازفاسدشدن این اعضا دردرجه اول بیش ازهمه پرولتاریا ودهقانان آسیب میبینند. راه انقلابی عمل جراحی سریعی استکه دردآن برای پرولتاریا ازهمه کمتراست. این راه، راه قطع مستقیم اعضادرحال فساداست. راه کمترین گذشت وکمترین احتیاط نسبت به سلطنت وموسسات منفوروپلیدوابسته به آن است که فسادآنها فضارا مسموم میکند. باین جهت اگرما میبینیم که مطبوعات بورژوا - لیبرال ما درمقابل امکان راه انقلابی زاری وشیون می نمایند، ازانقلاب می ترسند، تزاررا ازانقلاب میترسانند، هم خود رامصروف این مینمایندکه ازانقلاب احترازشودوبخاطررفرمهای ناچیزی که بمثابه گامهای اولیه ای درراه رفرم هستند، تن بفروما یگی وآستانبوسی میدهند- علتش تنها ملاحظه ازسانسوروفقط ترس از صاحبان قدرت نیست. نه فقط نشریات "روسکویه دوموستی"، "سین آنچستوا"، "ناشا ژیزن" و "ناشی دنی"، بلکه مجله غیرعلنی و آزاد "آسوا باژدنیه" نیزازهمین نقطه نظرپیروی مینماید. خودموقعیت بورژوازی بعنوان طبقه ای درجامعه سرمایه داری ناگزیرموجب ناپیگیری اش درانقلاب دمکراتیک میگردد. خودموقعیت پرولتاریا

بعنوان یک طبقه ویرا مجبور میسازد که دمکرات پیگیر باشد. بورژوازی
از ترس پیشرفت وترقی دمکراسی که خطر افزایش قدرت پرولتاریا
را در بردارد، همواره به عقب مینگرد. پرولتاریا جز زنجیر خود چیزی
ندارد از دست بدهد ولی بکمک دمکراتیسم تمام جهان را بدست
خواهد آورد لذا هر اندازه انقلاب بورژوازی در اجرای اصلاحات
دمکراتیک خود پیگیرتر باشد بهمان اندازه نیز امکان اینکه این
انقلاب به چیزی محدود گردد که فایده آن منحصر به بورژوازی است
کمتر خواهد بود. هر اندازه انقلاب بورژوازی پیگیرتر باشد بهمان
اندازه منافع پرولتاریا و دهقانان را در انقلاب دمکراتیک بیشتر
تامین خواهد نمود." (دوتاکتیک - لنین)

ما امیدواریم خواننده این سطور از تکرار بدیهیات ناراحت نشده باشد. در مقابل ما حزبی قرار دارد که با جار و جنجال مدعی بازسازی "مارکسیسم" است و در اینراه تقریبا با تمام کسانیکه به شعبده بازی هم توسل جوید! کمونیستهای روسیه در مقابل پلخانفیستها و تروتسکیستها (بخوان حکمت گرایان روسی!) ناچار بودند بر همه این مسائل انگشت بگذارند. ما هم در انقلاب خود با کسانی مواجهیم که بطرز دردناکی مجبورمان میکنند همیشه و در همه حال اصول را - آنهم اصول اساسی را - تذکر دهیم.

نتایجی که لنین میگیرد واضح است: چه از جهت اقتصادی و چه سیاسی یعنی در سطح مبارزه طبقاتی یک دولت معین حاصله از انقلاب ضرورت می یابد که بیانگر منافع مشترک کارگران و دهقانان باشد. این دولت هم - مثل هر دولت دیگری - از مبارزه طبقاتی حاصل گردیده و در هستی آن به این مفهوم هیچ تردیدی وجود ندارد. حکمت به ما خواهد گفت: ولی این ابراز شما بدان معنی است که دولت دمکراتیک هم موجودی است که بمثابه دولت اراده واحدی را اعمال میکند. اراده اقتصادی - سیاسی یعنی طبقاتی را! ما بالاخره شما پوپولیستها را گیر انداختیم! اراده مشترک، دولت دوطبقه! ابدا معنی ندارد! این پوپولیسم است!! این دولت دمکراتیک اساسا یک موجود مربوط به اقتصاد نیست! یکنوع ائتلاف سیاسی موقتی علیه دشمن مشترک است. شما پوپولیستها چطور اینرا نمی‌فهمید؟ ما البته از قبل میدانیم که برنامه ا.م.ک وحتی پیش نویس برنامه مشترک هیچ خواست معینی در رابطه با "مصادره سرمایه های بزرگ ..." نداشت. معنی آنرا هم می‌دانستیم و از همان هنگام تذکر دادیم. و اینرا هم کمونیستهای ایران از قبل میدانند که شما خیال ندارید "آزادی بی قید و شرط" برای "منجمله ضدانقلاب" را کمترین لطمه ای بزنید (ر.ک. نقدی بر پیش نویس ... رزمندگان). واضح است که نظر شما درباره دولت

دمکراتیک - انقلابی - (که حتی قبلاقرار نبود برویرانه های ماشین دولتی بورژوازی ساخته شودوهنوزهم درنزدشما با ایده حکومت دوگانه معنی نوعی "اپوزیسیون افراطی" همراه است) - نمیتو اندحسب الامرهمه منشویکها بجزسطح صوری قضایای سیاسی را ببینند. ازنظرشما دهقانان فقط "سبب قاطعیت پرولتاریا "باوی خواهندبود !وبحثی ازاراده واحدنمیتواندربین باشدزیرا "منافع مشترکی " وجودندارد !ولی لنین ازقضا درزمان خودبا "حکیم "حزبی آنزمان پلمیک مربوطه راانجام داده وبازهم حکیم عالیقدر این زمان فراموش راجایگزین حضورذهن نموده است :

"یکی ازاعتراضاتی که برضدشعاردیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا ودهقانان میشود،اینست که این دیکتاتوری لازمه - اش "اراده واحد"است ." (ایسکسرا - ش ۹۵)

درحالیکه پرولتاریا نمیتواندباخرده بورژوازی اراده واحدداشته باشد. این اعتراض بی- پایه است زیرابنای آن برتفسیرمجردو"متافیزیکی "مفهوم "اراده واحد"گذارده شده است .اراده ممکن است درموردی واحدباشدودرموردیگرنباشد.فقدان وحدت درمسائل سوسیالیسم ودر مبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت اراده درمسائل دمکراتیسم و مبارزه درراه جمهوری نمیگردد.فراموش کردن این موضوع بمعنای فراموش کردن فرق منطقی وتاریخی میان انقلاب دمکراتیک وسوسیالیستی است .فراموش کردن این موضوع یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دمکراتیک.زیراوقتی این انقلاب "همگانی "بوددراینصورت درهمان حدودی که این انقلاب حوائج وتقاضاهای همگانی رابرآورده مینماید،درهمان حدودهم درآن وحدت اراده وجوددارد.درخارج ازحدود دمکراتیسم ازوحدت اراده بین پرولتاریا وبورژوازی دهقانی جای سخنی هم نمیتواند باشد.مبارزه طبقاتی بین آنها امریست ناگزیرولی درزمینه جمهوری دمکراتیک این مبارزه عمیقترین ووسیعترین مبارزه مردم درراه سوسیالیسم خواهدبود .

"درهمان حدودی که این انقلاب حوائج وتقاضاهای همگانی رابرآورده مینماید"یعنی چه رفیق حکمت ؟ لنین چرا ازگذشته وآینده سخن میگوید؟رفیق عزیز !اچرا لنین به صرافت آن نیفتاده که دولتها رایکبار دیگرتقسیم کندومانندیک مارکسیست نه تنها بر مبنای مبارزه طبقاتی حرکت میکند،بلکه ازگذشته وآینده این دولت با دولت علمی سخن میگویدوخط سیرآتی مبارزه طبقاتی راهم ترسیم میکند.لیبرال عزیز!چرادرمیان اینهمه "نقل وقول "وروح آموزش مارکسیسم شما به چیزی چسبیده اید که اتفاقا پایه استدلال همه رویزیونیستها ست ."دولت دمکراتیک کاری با اقتصاد ندارد"،مفهوم "اقتصادی" ندارد !این چه ماتریالیسم کاذبی است ؟

به ما خواهندگفت بالاخره این اراده واحدبه چه سرنوشتی دچارخواهدشد؟ این اراده در زمینه وحدودمعینی واحداست ودرهمان زمینه وحدودهم عمرمیکند. پرولتاریا ازدمکراسی فقط یک چیزمی خواهدوآن تدارک انقلاب خوداوست. انقلاب سوسیالیستی درست بهمین میزانی که مبارزه طبقاتی به پیش میرودوبراساس این تکامل، پرولتاریا - رهبرانقلاب - چه ازبالاوچه ازپائین بسوی سوسیالیسم گام برمیداردوانقلاب اجتماعی را تدارک میبینندوبه استقراردیکتاتوری پرولتاریا میپردازد. اتکا برهرچیزی بجزمبارزه طبقاتی یعنی "درجه آمادگی پرولتاریا واتحادوی با تهیدستان واستثمارشوندگان دیگر" درتبدیل به انقلاب سوسیالیستی رویزیونیسم محض است. زیرا این است که معلوم میداردکه طبقات اجتماعی من حیث المجموع مناسبات عمومی شان در چه وضعی قراردارودکدام تحول تاریخی وچگونه ممکن است. پس اراده واحدپس از انقلاب دمکراتیک ودرجریان توسعه آن، یعنی درسطح بالاتری ازانشقاق طبقاتی به اراده متضادتجزیه میشود، امردمکراسی انقلابی جای خودرا به انقلاب اجتماعی میدهد، سرنوشت این اراده واحدرا باید اینطورجمع بندی کرد:

"گذشته آن - حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت وممتازیت است. در مبارزه با این گذشته، درمبارزه با ضدانقلاب "وحدت اراده" پرولتاریا ودهقانان ممکن است زیراوحدت منافع وجوددارد. آینده آن - مبارزه با مالکیت خصوصی، مبارزه کارگروزمزدبا صاحبکار ومبارزه درراه سوسیالیسم است. اینجا وحدت اراده غیرممکن است. دراینجا راهی که دربرابرما قراردارد، راهی نیست که از حکومت مطلقه به جمهوری میرود، بلکه راهیست که ازجمهوری دمکراتیک خرده بورژوازی بسوی سوسیالیسم میرود." (دوتاکتیک...)

هرچندهم تحت شرایط مشخص عناصری ازآینده دردوران انقلاب دمکراسی ظاهرشوند، بازهم این حدودمنطقی - تاریخی وجودخواهدداشت. این عناصرآینده بدیهی است که متناسب با سطح مبارزه طبقاتی ودامنه توسعه آن انقلاب ناگزیرظاهرخواهندشد. ولی انقلاب سوسیالیستی با دیکتاتوری پرولتاریا بتنهائی شاخص میشودوظهورعناصر آینده بمعنای ضرورت مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای غلبه کامل وسوسیالیستی این عناصرمیباشد.

"البته درشرایط تاریخی مشخص عناصرگذشته وآینده درهم آمیخته و دوراه با هم مخلوط میشوند. کارروزمزدی ومبارزه آن علیه مالکیت خصوصی درزمان حکومت مطلقه نیزوجوددارد وحتی نطفه آن درژیم

سرواژ بسته میشود. ولی این موضوع بهیچوجه مانع این نیستکه ما از نظرمنطق و ازلحاظ تاریخی مراحل بزرگ تکامل را ازیکدیگرتفکیک نمائیم. ما هم انقلاب بورژوائی وسوسیالیستی را درنقطه مقابل هم قرارمیدهیم، ما همه بدون چون وچرا روی لزوم تفکیک کامل آنها از یکدیگرا صرارمیورزیم. ولی آیا میتوان منکراین شدکه عناصرخاص و جداگانه ای ازاین دوانقلاب درتاریخ با یکدیگردرهم میآمیزند؟ مگر عنصرانقلابهای دمکراتیک دراروپا شاهدیک سلسله نهضتهای سوسیالیستی وتلاشهای سوسیالیستی نبوده است؟ ومگرانقلاب سوسیالیستی اروپا درآینده هنوزکارهای بسیارفراوانی که باید دررشته دمکراتیسم به انجام برساند، درپیش ندارد؟ یک سوسیال دمکرات هرگزویک لحظه هم نبایدمبارزه ناگزیرطبقاتی پرولتاریا را درراه سوسیالیسم برضددمکراتترین وجمهوریخواه ترین بورژوازی وخرده بورژوازی ازیاد ببرد. دراین مسئله چون وچرانیست. ازاینجا نتیجه میشودکه سوسیال دمکراسی باید حتما وبدون چون وچرا حزبی جداگانه ومستقل ودارای جنبه شدیدطبقاتی باشد. ازاینجا چنین برمیایدکه تزماحاکی ازاینکه به اتفاق بورژوازی "باید با هم کوبید" دارای جنبه موقتی است وما موظفیم "متفق را مانند دشمنی "شدیدا تحت مراقبت قراردهیم والخ. ولی خیلی مضحک وارتجاعی بوداگرازاینجا چنین استنباط میشدکه باید وظایف حیاتی مربوط به لحظه فعلی را، ولو این وظایف گذرنده وموقتی هم باشند، فراموش کرده وبه آنها اعتنائی ننمودویا بنظرحقارت به آنها نگریست. مبارزه با حکومت مطلقه وظیفه گذرنده وموقتی سوسیالیستها ست. ولی هرگونه بی اعتنائی نسبت به این وظیفه یا حقیرشمردن آن مساویست با خیانت به سوسیالیسم وخدمت به ارتجاع. دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا ودهقانان البته فقط یک وظیفه گذرنده وموقتی سوسیالیستها ست ولی بی اعتنائی به این وظیفه درعصرانقلاب دمکراتیک ارتجاع محض است." (دوتاکتیک ... - لنین)

تا آنزمان که درمبارزه با گذشته، "درمبارزه با ضدانقلاب" "وحدت منافع با توده خرده بورژوا وجوددارد، دیکتاتوری دمکراتیک عمرخواهدکرد. طبقه کارگرمبارزه خودبرای انقلاب خودرا همانطورکه ازهم اکنون دوجنگ را بموازات هم پیش میبردبدون هیچ

وقفه‌ای ،بدون اینکه به چیزی جزسطح مبارزه طبقاتی برای انقلاب سوسیالیستی اتکا کند،به پیش میبرد .پرولتاریا دمکراسی را برای انقلاب خودلازم دارد .این دمکراتیسم دربهترین حالت پیش شرط تدارک انقلاب ویژه‌اوست .سالها پیش ازاین انگلس درخصوص آن کشورهای سرمایه‌داری که جمعیت خرده بورژوادرآنها وسعت دارد، نوشت :

"این انقلاب بطورعمده یک سیستم حکومتی دمکراتیک وازاین طریق مستقیم یا غیرمستقیم حاکمیت سیاسی پرولتاریا را مستقرمیسازد .در انگلستان که پرولتاریا اکثریت خلق را تشکیل میدهد این حاکمیت بطورمستقیم ودرفرانسه وآلمان که پرولترها اکثریت خلق را تشکیل نمیدهندواین اکثریت علاوه برپرولترها شامل دهقانان وبورژوازی کوچک نیزمیباشدکه درآستانه گذاربه پرولترشدن قراردا شته وبخاطر وابستگی روزافزون منافع سیاسی اشان به پرولتاریا ناگزیر به تبعیت ازخواستهای آن خواهندبود،بطورغیرمستقیم ایجادمیشود. این شرایط احتمالا نبرددومی را ایجاب خواهدکردکه جزبا پیروزی پرولتاریا نمیتواندپایان یابد .اگرپرولتاریا ازدمکراسی بعنوان وسیله‌ای جهت تحقق اقدامات بعدی یعنی جهت واردکردن ضربه‌های مستقیم به مالکیت خصوصی وتضمین حیات خویش استفاده نکند،این دمکراسی هیچگونه نفعی برایش نخواهدداشت... .)

اشاره انگلس به دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی است وبس !"انقلاب واقعا خلقی"ودر "تبعیت ازخواسته‌های "پرولتاریا درکشوری که درآن "اکثریت علاوه برپرولتاریا شامل دهقانان وبورژوازی کوچک نیزمیباشد..."وحاکمیتش غیرمستقیم اعمال میشود، تبعیت ازخواسته‌های پرولتاریا شامل دهقانان وبورژوازی یعنی اجرای برنامه حداقل پرولتاریا وایجادوبسط شرایط انقلاب اجتماعی .

بدین ترتیب واضح استکه لنین وهمه کمونیستها درتوضیح دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی، حکومت شورائی کارگری ـ دهقانی مانندهرموردیگری ازدولت قائل به "فونکسیون اقتصادی ـ اجتماعی "بوده یعنی آنرا ارگان مبارزه طبقاتی،ارگان اتحادطبقاتی کارگر ودهقان برعلیه ارتجاع، بورژوازی وامپریالیسم میدانند .اینکه آینده چنین ارگانی چه خواهدبودرا نیزطبیعتا سیرانکشاف وتوسعه مبارزه طبقاتی تعیین میکند .

دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران ودهقانان برای اجرای برنامه حداقل پرولتاریا (اهداف انقلابی)به اعمال قهرعلیه دشمنان انقلاب میپردازد. آنچه حکمت بدان

جواب نداد اینجا روشن گردید. اعمال قهربرای اهداف انقلابی یعنی اهداف طبقاتی را به زور اجرا کردن، مصادره ها و غیره.

این اعمال قهربرا ساس منافع مشترک وفقط براین اساس، یعنی اقتصادی - سیاسی امکان پذیر است.

حکمت مدعی است که "فی نفسه از اقتصاد" این دولت منتج نمیشود! او فراموش میکند اقتصاد خود مجموعه ای فارغ از تضاد نبوده وبخشی از آن، همان بخشی که نیاز به تحولات شدید اجتماعی دارد در این روبنا منعکس میشود. متافیزیسم او باعث میگردد وقتی میگوید اقتصاد فقط یکطرف تضاد را در نظر بگیرد و به کل تعمیم دهد واز یاد ببرد که در واقعیت امر منافع اقتصادی متضادند از همان زیربنا. شاید تکرار عبارت "اقتصاد" بتواند شاگردان ساده انگار مکتب شما را گمراه سازد ولی یک کمونیست بلافاصله میپرسد: "منافع اقتصادی طبقاتی در این اقتصاد چه وضعی دارند؟" تحول دمکراتیک در واقع پاسخی است به منافع معین همان طبقاتی که امروزه ودر حدود این انقلاب بطور بلاواسطه از عقب افتادگی، از قیود امپریالیستی واز ستمگری واستثمار وفشار دولت در رنج ند وقادرند در این راه بروش انقلابی مبارزه کنند. حدود تاریخی آن بورژوا دمکراتیسم است اما زمینه واقعی آن دهقانان وتوده خرده بورژوا هستند نه "همان طبقه ای که از لحاظ اقتصادی مسلط است." رفیق حکمت واقعا تبدیل مارکسیسم به چنین شریعت مردنی وبیجانی از شما برمیاید و بس.

لنین که از قبل به وجود چنین عبارت پردازانی وقوف داشت و میدانست که آنها ماتریالیسم تاریخی را به چه درجه سخیفی تنزل داده اند که آنرا بکلی ناتوان سازند، با صراحت تمام به لیبرالها ومنشویکهائی که در آنزمان همانند حکمت عزیز ما میگفتند: زیربنای بورژوائی انقلاب یعنی روبنای بورژوازی او، قادر نبودند بفهمند (ویا بهتر اصولا نمیخواستند بفهمند) که مبارزه طبقاتی در کل ارگانیسم اجتماعی مفهوم دارد و ماتریالیسم دیالکتیک - تاریخی را آنقدر تحریف میکردند که از آن فقط پاسیفیسم "اپوزیسیون افراطی" بیرون میزد، تذکر می داد:

> "این عبارت که حکومت موقت موظف خواهد بود مبارزه متقابل طبقات متضاد را "تنظیم نماید"، بی نهایت نادرست یا حداقل ناشیانه است. استعمال این فرمولبندی لیبرال - آسوا باژدنیه مآبانه که موجب بروز این فکر میشود که گویا ممکن است حکومتهائی هم باشند که ارگان مبارزه طبقاتی نبوده، بلکه "تنظیم کننده" آن باشند... برازنده مارکسیستها نیست. حکومت موظف خواهد بود

"نه تنها تکامل انقلاب را به جلوسوق دهد، بلکه برضدعواملی از این تکامل نیزکه پایه های رژیم سرمایه داری را تهدیدمینماید، مبارزه کند". این عامل اتفاقا همان پرولتاریائیست که قطعنامه از طرف وی سخن میگوید! بجای راهنمائی این موضوع که پرولتاریا درلحظه فعلی چگونه باید "تکامل انقلاب را بجلوسوق دهد" (آنرا بیشتراز آنکه بورژوازی مشروطه طلب میخواهد، بجلوسوق دهد) بجای این راهنمائی که وقتی بورژوازی برضدپیروزیهای انقلاب دست بکار میشود، با چه وسیله معینی باید خودرا برای مبارزه با آن حاضرنمود، بجای تمام اینها یک توصیف کلی ازجریان بما عرضه میدارندکه ازوظائف مشخص فعالیت ما چیزی نمی گوید. شیوه ای راکه نوایسکرائی ها برای بیان افکارخودبکارمیبرندما را بیادنظر مارکس (درتزهای مشهوروی درباره فوئرباخ) درباره ماتریالیسم قدیمی که ازدیالکتیک عاری بود، میاندازد. مارکس میگوید فلاسفه فقط دنیا را به اشکال مختلف تعبیروتفسیرمیکردندوحال آنکه مطلب برسرتغییردادن جهان است. نوایسکرائیها هم میتوانند جریان مبارزه ایراکه اکنون دربرابرچشم آنها بوقوع می پیوندد نسبتا خوب توصیف کنندوتوضیح دهندولی بهیچ وجه قادرنیستند دراین مبارزه یک شعارصحیح بدهند. آنها با حرارت پامیکوبندولی بدرهبری میکنندوبدینطریق با عدم توجه خودبه نقش موثرورهبری کننده وهدایت کننده ایکه احزابیکه به شرایط مادی پی برده و در راس طبقات پیشروقرارداردند، میتوانندوباییددرتاریخ بازی کنند، ازاهمیت درک مادی تاریخ میکاهند." (دوتاکتیک... ـ لنین)

وقتی بسوی سوسیالیسم ش ۲ "درتشریح انقلاب دمکراتیک وجمهوری محصول آن به سیاست رجوع میکندومبارزه طبقاتی را ازمنافع اقتصادی جدا میکندوازآن طرف این دولت را دولت بمعنای فونکسیونراقتصادی ـ اجتماعی درک نمی کندوبرای آن هیچ وظیفه ای دراین زمینه قائل نیستو...، نشان میدهدنه تنها به شرایط مادی انقلاب پی نبرده، بلکه پایین تراز آن ماتریالیسم تاریخی را نیزبه سبک تروتسکی خوانده است. درموردایران هم حزب ازقبل میگویدکه شرایط انقلاب ازجهت "عینی"، "مادی" سوسیالیستی است ومعلوم استکه برای توجیه انقلاب دمکراسی بجز "سیاست" چیز دیگری ندارد که ارائه دهد. پرولتاریا با قاطعیتش باید توده دهقان وخرده بورژوازی را

جذب کندوالاچرا جمهوری سوسیالیستی پرولتاریائی را بوجودنیاوردوخودرا مشغول طبقاتی سازدکه هیچ "منافع مادی "درانقلاب ندارندوبااین حال بایدپرولتاریا را جهت استقراردمکراسی انقلابی یاری وپشتیبانی نمایند؟!!ازآنجاکه حزب اعتقاد داردکه این توده درواقع "نیروی ذخیره کار"اند...،پس روشن استکه انقلاب دمکراتیک - که نمیتواندونبایدرجعت طلبانه عمل کند- بمنظورنامعلومی صورت میگیرد! حقیقتاوقتی کسی دمکراتیسم را مجزا منظورکند،که دمکراسی انقلابی را اینطورتعبیرکند که برهیچ "منافع اقتصادی " استوارنیست و"سیاست "را معلوم نیست بجز"قهر"به چه منظوری وقهرعلیه چه کسانی وچرا میخواهد،چنین کسی درعمل نیزبه نتایج مرتجعانه ای ازقبیل "آزادی بدون قیدوشرط "،"هم برای انقلاب وهم برای ضدانقلاب "باید برسد،چنانکه رسیده است .اوبایدروبنا وزیربنا را ازهم بگسلدوانقلاب را ازتنها معنی ممکنه اش عاری کند،بایدبرای اتحادکارگران ودهقانان هیچ پایه مادی قائل نباشد وآنرا امری سیاسی (حالاچرا؟!!الله اعلم)قلمدادنماید .بایدازقبل اعلام کندکه خیال سرکوبی هیچ طبقه ای درانقلاب دمکراسی ندارد!"دیکتاتوری "بوجودنخواهدآورد و رعایت حال همه را خواهدکرد:"دولت تنظیم کننده"!

عاقبت همه شعارها واستدلالات شما درهمین عبارت کوتاه خلاصه میشود!وهرچقدرهم پای بفشریدکه ما بر"اهداف انقلابی "میکوبیم تاوقتی انقلاب را درک نکرده اید،منشویکهائی خواهیدبودکه قادرندباهیاهوجنجال تروتسکیستی ،لیبرالیسم خودرامدتی از انظارمخفی نگاه دارند .

"حزب کمونیست ایران "آموزش لنین را بی سبب تحریف نکرده است .فی الواقع "حزب "انقلاب دمکراسی درایران را برخوردارازرزمینه مادی ندانسته وضرورت آنرا از زندگی اقتصادی جامعه استنتاج نمی کند.درمقابل تروتسکیسم ،موضع "حزب "یک جایگاه موقتی عبورقطعی است .

حالابه این قطعه نمونه وار "مارکسیستهای "مانگاه کنید :

"دولت دردوره های انقلابی دردست بورژوازی سازمانده ضدانقلاب (درسایردوره ها سازمانده اقتصاد!!! است نه ضدانقلاب !!)ودردست پرولتاریا ابزاری حیاتی درسازماندهی پیشبردانقلاب است .

"اقتصاد"بایدمنتظرتعیین تکلیف انقلاب باشد(درتمام دوره دیکتاتوری دمکراتیک دهقانان بایدمنتظرباشندببینندچه میشودودست به مصادره اراضی نزنند!همچنین نبایدسرمایه های بزرگ وبانکها مصادره گردند!چه انقلاب زیبائی !بانک فرانسه دست نخورده

میماند! ودهقانان ایالات هم باید در انتظار وضع قانون رسمی یعنی اجازه مبارزه علیه ملاکان بمانند! کدام لیبرال ممکن است با چنین دولت دوره گذاری که واقعا هم غیرمتعارفی یعنی یک دولت لیبرالی طرازاعلا است مخالف باشد! آزادی بی قیدوشرط هم که در برنامه حزب تضمین است!). کسی که به جوهر تئوری مارکسیستی "دولت" پی برده باشد، باید رابطه مستقیم دولت با مبارزه آشکار طبقاتی را درک کند ("مبارزه طبقاتی "چه آشکار وچه پنهان نزد حزب سرپوش آزادی بی - قیدوشرط است! دمکرات خالص، مذبوحانه از خواننده وشنونده پنهان میکند که مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه طبقات بمنظور اهداف اقتصادی - سیاسی معین ودرجریان انقلاب هم حتما دهقانان متشکل در شوراها وکارگران کارخانه ها بدون اجازه قبلی از حکیم حزبی کار خود را خواهند کرد! ودولت نیز ارگان مبارزه طبقاتی آنها خواهد بود که برای "اهداف انقلابی "معنائی قائلند و آنرا برسبیل اعقال دیگران بکار نمیبرند.) چسبیدن به "اقتصاد" در این دوره دیگر فرد را به وضوح از مارکسیسم دور می‌کند (طبقات اجتماعی قهرا بمنظور نامعلومی بکار میبندند! بالاخره میخواهند طبقه معین را از موقع خود ساقط نمایندیا نه؟ میخواهند با امپریالیسم بجنگند یا نه؟)" (ب.س.ص - ۹، پرانتزها از ما)

فرد را بوضوح از مارکسیسم دور میکند ولی چه چیزی جزعدم درک ساده ترین نکته که مبارزه طبقاتی پایه واساس مادی دارد؟ درغیر اینصورت چرا بنظر حزب "بورژوازی" نمیتواند "انقلاب "کند! بالاخره انقلاب بورژوازی است، در طبقه حاکمه است - اما در روسیه چطور؟! مبارزه طبقاتی برخلاف توهمات بورژوا دمکراتیک، سطح صوری قضایای سیاسی نیست! از قضا همین "سطح صوری قضایا "است که اکونومیست - منشویک را یکبار دیگر در کنار لیبرالها قرار میدهد. او که یکبار از اقتصاد مجزا شده حرکت میکرد، اینجا از سیاست مجزا شده شروع به نتیجه گیری میکند. لیبرالها از "آزادی ودمکراسی "حرف میزنند، پس آزادیخواه ودمکراتند ودرصف انقلاب جای میگیرند وغیره وغیره .... البته مارکسیستها در این دوره به اقتصاد نخواهند چسبید، زیرا معنایش آن خواهد بود که از قبل هیچ تصوری هم از انقلاب نداشته اند! او طبقات، هستی اشان ومبارزه واقعی اشان ومنافع متضاد عمل کننده اشان را - مثل هرمورد دیگری - به حیطه مطالعه میکشد. او نمیگوید: دولت ارگان اقتصاد است تا خود را در اینباره گمراه سازد. او برمارکسیسم استوار بوده ومثل هر دولت دیگر به مبارزه طبقاتی اتکا میکند آنهم بروش پرولتاریانه لیبرالیسم! درحقیقت

نبا یدگفت ـ وازلحاظ اصولی غلط است ـ که تروتسکیستها وهرا پورتونیسم دیگری مبا ـ رزه طبقاتی را مقبول نمی دانند،خیر!!ودرمبارزه طبقاتی فعالانه شرکت میکندولی بسبک ومطابق منافع بورژوازی .همانطورکه مثلادرایران "وحدت کمونیستی" یا "حزب کارگران سوسیالیست "شرکت نمودند!ولی عملادرجانب بورژوازی قرارداشتند زیرابرای خدمت به منافع سرمایه کسی نتوانسته منع سازدکه نام خودرا "سوسیالیست" یا "کمونیست "بگذارند !

دراینجالازمست بااشاره به یک نکته بحث حاضررا خاتمه دهیم .حکمت که قدم به قدم از تروتسکیسم برائت میطلبد،ناگهان میگوید :

"نمونه دیگراین برداشت مکانیکی واقتصادگرایانه شیوه برخورد وحدت کمونیستی به دولت دمکراتیک انقلابی است (چه دردید ـ گاه ما وچه درمواضع لنین در۱۹۰۵) (هم "ما"!هم "لنین"!) به زعم ایشان ازآنجاکه "دولت ابزارطبقه ای است که ازلحاظ اقتصا ـ دی سیادت دارد" بنابراین دولت دمکراتیک انقلابی یک اتوپی است زیرااگراقتصادسرمایه داری باشد،این دولت بنا گزیرابزار طبقه ازلحاظ اقتصادی "غالب "میشودواگربناست اقتصادسرمایه داری نباشد،یک انقلاب سوسیالیستی لازم میآیدومساله دولت دمکراتیک منتفی میشود.ازاین موضوع است که به انقلاب دمکرا ـ تیک ودولت انقلابی میتازندوترجیح میدهندمادام که اقتصادسرما ـ یه داری است دراپوزیسیون بمانند (واقعا ؟!دراپوزیسیون میما ـ نند ؟چقدرحکیم ما حکیم است !!تروتسکیستها دراپوزیسیون میما ـ نند ؟!درهمین ایران یکی ازرهبران عمده این آقایان ازحزب کارگران سوسیالیست یعنی با یک زهرائی خودرا کاندید ریاست جمهوری نمود!)وبه لنین میتازندکه چرا ایده دیکتاتوری دمکراتیک کارگران ودهقانان را پیش کشیده است،دیکتاتوری دو طبقه ممکن نیست ،زیرا بهرحال "اقتصاد" یک طبقه خصلت دولت را معلوم میکند!!این عجزازدرک مفهوم دولت دردوره های انقلابی است ." (ب .س .ش ـ ۲ ،ص ۹)

اگرازقسمت اول این ادعانامه بگذریم قسمت دوم آن بطرزرنگ پریده ای ایده تروتسکیستها را منعکس میسازد .ما مستقیما ازتروتسکی نقل قول مربوطه را که علیه لنین ارائه داددرآغازبخش اخیراین نوشته آوردیم ،"میانگین طبقانی "ولی جواب حکمت

جالب است .رفیق حکمت میگویدکه دولت‌دردوره های انقلابی متعارفی نبوده ،نتیجتا نمیتوان گفت حق با وحدت کمونیستی است !بلکه دولت غیرمتعارفی بوده وکاری بکار اقتصاد ندارد :اقتصاد "منتظر" میماند تا تکلیفش بعدا تعیین شود ! !آقایان!عجزا زخود شماست !شما میخواهیدبا تروتسکی کرشمه بازی کنیدوهم دستی به سرلنین بکشید !این غیرممکن است وتماما عوامفریبانه میباشد .وحدت کمونیستی این تحریف اساسی را بعمل آورده که گویا دولت ارگان مبارزه طبقاتی نبوده وازهمین جا ارادهواحـــــدو بالنتیجه دیکتاتوری دمکراتیک‌را مردودمی شمرد !شما جواب میدهید "حق بطورکلی با شماست ولی دربعضی مواقع اینطورنیست "!"دولتهای متعارفی همان طورندکـــه شما میگویئد "ولی "دولتهای غیرمتعارفی دوران گذارا اینطورنیستند !"آنها با اقتصاد کاری ندارند .ازدوزوکلک دست بردارید وصریح‌باشید !لنین اتحادکارگران ودهقانان را برمبنای منافع مشترک‌اقتصادی - سیاسی دراین مرحله معین توضیح‌میدهدوشمـــا شیادانه درحالیکه خودرا کنارلنین میگذاریدا وراا صلاح‌نموده ومدعی میشویدکه خیـــــر ! دولتی که لنین میگوید "کاری با اقتصاد ندارد !" جداکه چقدرانسان با یدازمارکسیسم رویگردان باشدتا اینطورصریح‌تروتسکی راجای لنین بنشاند !همان تروتسکی که درعمل ترجیح نمیدادا پوزیسیون باشد ،بلکه بمثابه "نحله ای ازمنشویسم "یک‌بورژوا - لیبـرال بیش نبـــــــــــود !

می گوئیم درروسیه ۱۹۰۵ و۱۹۱۷ پس ازفوریه (دولت‌کارگران ودهقانان که درجنب‌دولت موقت وجودداشت - نگاه کنیدبه‌لنین ،درباره قدرت دوگانه)دولت‌دمکراتیک‌انقلابی کارگران - دهقانان نتوانست هستی مستمرتری داشته باشد .درچین چطور ؟!درچیـــن که دولت دمکراتیک‌انقلابی برهبری پرولتاریا ودرراس پرولتاریا حزب کمونیست درطی سالهای طولانی انقلاب راهدایت نموده جنگ انقلابی راپیش برده ،انقلاب ارضی را سازمان داده وبه مصادره سرمایه های انحصاری بزرگ ودولتی پرداخت چطور ؟میدانید که این دولت عمری نسبتا طولانی داشت .ماازقبل واقفیم که مهرپوپولیستی که شمـــا بـــر پیشانی لنین زده اید ،اینجا بکارتان خواهدآمدوخواهیدگفت :"این یک‌دولت خـــرده بورژوائی - دهقانی بود !"ولی دوستان تروتسکیست شما آنرا دیکتاتوری پرولتاریـــا میخواندند (ر.ک.به : مقدمه انقلاب پیگیرترجمه فارسی نوشته محمودصیرفی نژاد !) در ماهیت‌امرشما دولتی را تصویرمیکنیدکه دست به سیاه وسفیدنمی زند ،فقط حداکثراعمال قهرخواهدکرد !ولی برای چه ؟هیچ‌کس نمیداند !علیه که ؟هیچ‌کس نمیداند !باکدام پشتوانه مادی و"فونکسیون اقتصادی - اجتماعی "؟عقل ازدرک‌آن بایدناتوان باشد ؟اینجا انقلاب "غیب "میشود !ولی اگرمعنای حقیقی حرف شما تشریح شود ،آنگاه معلوم میگردد

که درمقابل تروتسکیستها شما البته دراپوزیسیون نمی مانید ،بلکه خود "دولت "را به یک اپوزیسیون "تبدیل می کنید". "قدرت دوگانه" شما هم بدیهی است که با یداز "شورا - های واقعی آنان "بیرون بزنند !واقعا چه لیبرالیسم بیکرانی درسرتاپای این تئوری سرایت نموده وچقدراپورتونیسم نیرومنداست که هنوزدرجنبش ما چنین پرت وپلای لیبرال - لی بنام مارکسیسم ستایش میشوند !آیا این انقلاب درحال زانوزدن نیست؟!"اهداف انقلابی "درنزدشما یک عبارت پوچ بیشترنخواهدبودهرآینه این طورتفسیرشوند .ازنظر شما برنامه حداقل پرولتاریا ازلحاظ اقتصادی برای بورژوازی پذیرفتنی است !ازنظر لنین بمنافع بورژوازی "ضربه "زده و"بورژوازی جهانی "راعلیه انقلاب برمیانگیزد ! چقدرتضاد !ودراین که بورژوازی طبقه حاکمه است چطور؟؟درغیراینصورت چگونه دولت انقلابی - که بایدمجری برنامه حداقل ما باشد- میتواندنسبت به فوری ترین این اقدا - مات :وضع کنترل کارگری ،ملی کردن ومصادره اراضی وسپردن امورا راضی به شورا ها وارگانهای دمکراتیک دهقانی ،مصادره وملی کردن تمامی منابع کانی ومیادین نفتی ، مصادره سرمایه های بزرگ انحصاری وغیرانحصاری،چه صنایع ،چه بانکها ،چه بازرگانی عمده داخلی وخارجی ،وضع مالیات تصاعدی بردرآمدوارث ...وغیره ازهمان اولین روزوحتی اولین ساعت بی طرف باشد؟روح احترام به مالکیت خصوصی چنان "بسوی سوسیالیسم ۲ " رادرهم میفشردکه "جوهرتئوری مارکسیستی دولت " رااز مضمون تهی میکنند !قانون !ولی مگربرنامه حداقل ما ودستورتوده ها قانون نیست ؟

رفیق حکمت میگوید :همه بایدمنتظربمانندتا دولت "قانون"وضع کند .ولی تمام آنچه ما گفتیم فقط بایک فرمان درهمان روزانقلاب وبراساس قانون انقلاب عملی است .اگر انقلاب این منابع راازدست بورژوازی خارج نسازد ،سزاوارسرنوشت کمون خواهد بود !بمجرد آنکه ماشین کهنه درهم خردمیگردد ودولت نوین بنا میگردد ،تمام این اقدامات قابل اجرا میگردد .مبارزه طبقاتی آقایان "شوخی طبقاتی "نیست !وانقلاب اوج وعالی ترین نقطه مبارزه طبقاتی است .آیا شما توده ها را فرا میخوانیدکه درهمان روزاول وحتی پیش ازانقلاب ودرجریان انقلاب ازاولین نطفه های قدرت سیاسی آغازبه مصادره نکنند ؟ومنتظرقوانین دولت "متعارفی "اقتصادی بمانند !ویا به آنها تذکرمیدهیدکه "بوضوح ازمارکسیسم دورنشوند"ودر"درک مفهوم دولت دردوره های انقلابی "ازخود "عجز"نشان ندهند .آیا شما هم به آنها خواهیدگفت "آنکه زیربنایش اقتصاداست ،خیر است "ویا "ما برای شکمهان انقلاب نکردیم"، "بلکه برای اهداف انقلابیمان انقلاب کردیم"!خواهیم دیدکه شما این ابرازات خمینی ومنتظر یوساریسران ارتجاع را واقعا جدی گرفته اید .عجزازخودشماست !میخواهیدنسبت به وحدت کمونیستی "چپ"نشان

دهید! ولی خواستن ،توانستن نیست !
اگر "دولت انقلابی "شما ارگان "تنظیم کننده "یعنی دمکراسی خالص نباشد را هی نداد جز آنکه تمام شبکه حمل ونقل ،راه آهن ،بنادر ،فرودگاهها ،انبارها وثروت های دولت ارتجاع را درهمان دقیقه وساعت اول درمالکیت مردم یعنی دولت انقلابی درآورد.
لنین با شما بودوقتی میگفت :

"واما دولت چیست ؟دولت سازمان طبقه حاکمه است (سازمان طبقه حاکمه !اینجا هم لنین دقیقا مبارزه طبقاتی را درنظردارد و نمیگوید طبقه حاکمه اقتصادی ،طبقه ای یا طبقاتی که درمبارزه طبقاتی قدرت سیاسی را بکف آورده اند)مثلادرآلمان سازمان طبقه یونکرها وسرمایه داران است .به این جهت آنچه راکه پلخانف های آلمان (شیدمان ،لنچودیگران)"سوسیالیسم نظامی "مینامنددرحقیقت همان سرمایه داری انحصاری نظامی دولتی یا بعبارت ساده تروروشن تراعمال شاقه نظامی برای کارگران وحمایت نظامی ازسودهای سرمایه داران است .
ولی برای آزمایش بیائید وبجای دولت یونکرها وسرمایه داران یعنی بجای دولت ملاکین وسرمایه داران ،دولت انقلابی دمکراتیک یا بعبارت دیگردولتی را قرار دهیدکه هرگونه امتیازی را بشیوه انقلابی براندازدوازاجرای انقلابی کاملترین دمکراتیسم نهراسد !شما خواهیددیدکه سرمایه داری انحصاری دولتی درصورت وجودیک دولت واقعا انقلابی دمکراتیک بطورحتمی وناگزیرگام و حتی گامهائی است که بسوی سوسیالیسم برداشته شده است !
زیرا اگربزرگترین بنگاه سرمایه داری ،انحصاری شودمعنایش آن است که به تمام مردم خدمت میکند .اگراین بنگاه انحصاردولتی شد آنگاه معنایش آن است که دولت (یعنی درصورت وجوددمکراتیسم انقلابی - سازمان مسلحاهالی و- درنوبه اول کارگران ودهقانان) تمام بنگاه راادارهمیکندولی بنفع چه کسانی ؟یا بنفع ملاکان وسرمایه داران که دراینصورت ما با دولت ارتجاعی بروکراتیک وجمهوری امپریالیستی روبروهستیم نه با دولت انقلابی - دمکراتیک وبنفع دمکراسی انقلابی که دراینصورت این همان گام بسوی سوسیالیسم است .زیراسوسیالیسم چیزی نیست جزگام بلاواسطه ایکه

از انحصار سرمایه داری دولتی به پیش برداشته میشود و یا بعبارت دیگر سوسیالیسم چیزی نیست جز انحصار سرمایه داری دولتی که بخدمت خلق گذارده شود و از این لحاظ دیگر جنبه انحصار سرمایه ـ داری خود را از دست داده است. اینجا حد و وسطی وجود ندارد.
سیر اژکتیو تکامل طوری است که بدون گام برداشتن بسوی سوسیالیسم نمیتوان گامی از انحصارها (که جنگ تعدادونقش و اهمیت آنها را ده برابر نموده است) فراتر نهاد. یا باید دمکراتیک انقلابی درکرد ربود و در اینصورت از گام برداشتن بسوی سوسیالیسم نهراسید و یا اینکه از گام برداشتن بسوی سوسیالیسم هراسید و بشیوه پلخانف و دان و چرنف با براهینی از این قبیل که انقلاب ما انقلاب بورژوائی است و "معمول داشتن" سوسیالیسم ممکن نیست وغیره وغیره، این عمل را تقبیح کرد. و در این صورت ناگزیر بجانب کرنسکی و میلیوکف و کورنیلوف درغلطیدیعنی مجاهدات "انقلابی ـ دمکراتیک" کارگران و توده های دهقان را بشیوه ارتجاعی ـ بروکراتیک سرکوب نمود. حد و وسط وجود ندارد.
(لنین ـ خط فلاکت)

کمونیستها از مبارزه قاطعانه علیه نظامات کهن وگام برداشتن بجلو، بسوی سوسیالیسم سخن میگویند و چرنف ـ کرنسکی از اینکه "تکلیف اقتصاد بعدا تعیین میشود!". حتی اگر معلوم نبود حکمت از روی کدام نسخه رونویسی کرده است باز هم روشن بود که دولت انقلابی برای آنکه دشمنان خود را از پای درآورد و سریعا پاره ای مشکلات را بویژه قحطی، گرسنگی وگرانی که در شرایط انقلاب ناگزیرند، پاسخ دهد ناچار به تعرض نسبت به منافع بورژوازی بود. این حداقل در حداقل هم نیست! ولی حکیم ما دستکش سفید به میدان آمده و نمیفهمد "انقلاب ضیافت شب نشینی نیست!" اگر شما با نکها را مصادره و ملی نکنید (یعنی اموال بورژوازی بزرگ و دولت را در آن مصادره کرده و بقیه را بطور کلی در اختیار قدرت دولت انقلابی قرار دهید) پول بورژوازی سه روز هم به شما اجازه حیات نخواهد داد. همان مردمی که اسلحه بدست میگیرند و برای دمکراسی میجنگند، خود در این کار (مصادره و ...) پیشقدم خواهند بود و "تکلیف اقتصاد را معین" خواهند کرد.

و یا شاید بنظر متفکران حزبی "این اقدامات هیچ ربطی به اقتصاد" ندارند؟ و مبارزه طبقاتی فقط مبارزه بمنظور اعمال قهر است و این قهر نه در اقتصاد ریشه دارد و نه بر آن

تاثیرمی نهـد :لاسال وباکونین هردوباهم !ودرایام انقلاب ودرشرایط عصرماهـم لاسال وهم باکونین لیبرالهائی بیش نخواهندبود !هرطورکه شما بخواهیدخودرا ازاین مخمصه نجات دهیدمهرلیبرالیسم برپیشانی شما خورده است .مهری که همه خطمشی شما هم آنرا حمل میکند .عجزشما دربرخوردبه وحدت کمونیستی دروحدت درونی شما با آن قراردارد .این وحدت سرانجام فقط باگسست ازسانتریسم نابودخواهدشد .
اما سرآخرشما میتوانیدخوشحال باشیدکه درجریان این مبارزه طبقاتی برای همه تقاضای آزادی بی قیدوشرط سیاسی میکنید !چنین کسانی اساساً خیال انقلاب ندارند : "چه دراقتصاد "، چه درسیاست ! "

پایان

"اسفند ۶۴ "